

فدراسیون یهودیان ایرانی

شماره
شوفار
SHOFAR

Iranian Jewish Federation

نشریه شوفار - سال هفتم - شماره ۵۳ - دسامبر ۱۹۸۸ - آذر ۱۳۶۷

حنو کا

جشن

نور

و

دلاوری های

خلق یهود

فرخنده باد



لوسترهای کریستال طلائی ۲۴ عیار

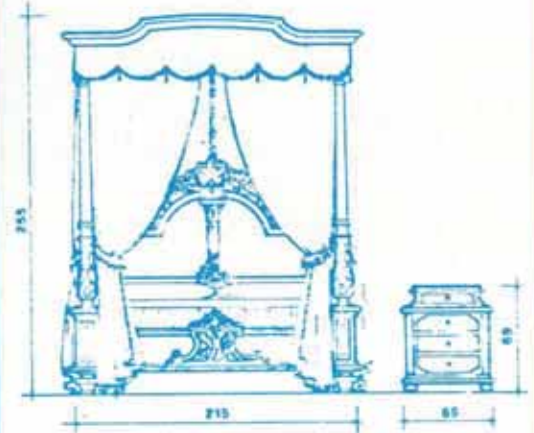


Samuels

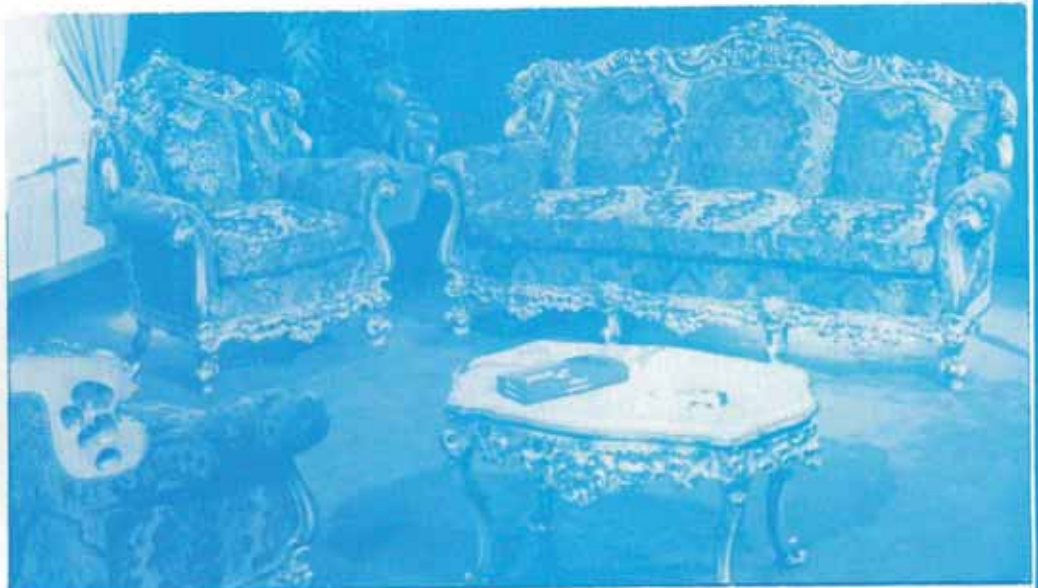
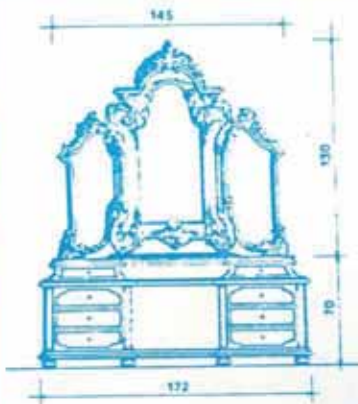
نمایشگاه مبلمان سمو نلز

با همکاری طراحان حرفه‌ای
مبلمان منزل و محل کار شمار ابعاده می‌گیرد

استیل - مدرن - کلاسیک



در انتخاب مبلمان ، سمو نلز آخرین معیاد گاه شماست



DESIGNER: MORTEZA GHAMSARI

(213) 747-7726

5522 WILSHIRE BLVD.
L.A., CA 90036

کبود آدم بملاکوسو

خوش پوشی احترام برمی انگیزد

شرکت پوشاک

* وارد کننده شیک ترین پوشاک

مردانه از ایتالیا

* دارای مجهزترین کادر توزیع پوشاک

در سرتاسر آمریکا.

شرکت پوشاک بمنظور رفاه بیشتر

مشتریان ارجمند به نمایشگاهی بزرگتر

روبروی نمایشگاه قبلی به نشانی زیر

انتقال یافت.

یکشنبه ها نمایشگاه از ۱۱ صبح الی ۴

بعد از ظهر با تعیین وقت قبلی آماده

پذیرائی می باشد.

1143 S. Santee St.
Los Angeles, CA 90015
(213) 747-0225
(213) 748-7936





American Express Bank International

امریکن اکسپرس بانک اینترنشنال

وابسته به گروه امریکن اکسپرس کمپانی با دارائی متجاوز از صد
میلیارد دلار باشبکه گسترده بین المللی در ۳۹ کشور جهان
وسابقه ۶۶ ساله بانکی

انجام کلیه امور بانکی بین المللی، دریافت سپرده به ارزهای معتبر،
افتتاح اعتبار اسنادی، خرید و فروش سهام، طلا و نقره و سایر خدمات
بانکی

- پروژه های سرمایه گذاری در پروژه های خرید سهام و اوراق بهادار زیر نظر متخصصان با
تجربه امریکن اکسپرس بانک اینترنشنال.
- تضمین صد درصد اصل مبلغ سرمایه گذاری با سابقه سودآوری متجاوز از ۳۵ درصد در سال ۱۹۸۶.
- وام منازل مسکونی با شرایط بی نظیر و بهترین نرخ بهره.
- وام های ساختمانی پروژه های ۵ میلیون دلار به بالا.

American Express Bank Int'l.
600 Wilshire Boulevard, Suite 350
Los Angeles, California 90071

(213) 489-3400

American Express Bank Int'l.

421 No. Rodeo Dr., Penthouse 1
Beverly Hills, CA 90210

(213) 858-2924

SHOFAR

IRANIAN JEWISH FEDERATION
6505 Wilshire Blvd., Suite 203
Los Angeles, CA 90048

Tel: (213) 655-7730
(213) 655-7731

سال هفتم - شماره ۵۳
دسامبر ۱۹۸۸ - آذر ۱۳۶۷

• شوفار بوسیله فدراسیون یهودیان ایرانی که سازمانی است غیر انتفاعی منتشر می شود. هدف ماعتلای فرهنگ یهود، حفظ و بزرگداشت ارزشهای قومی و اخلاقی یهودیت و توسعه فرهنگ ایران زمین در میان یهودیان ایرانی خارج از کشور است.

تحت نظر شورای نویسندگان:

دکتر سلیمان آقائی (مدیرمسئول)

صیون ابراهیمی

دکتر هوشنگ ابرامی

الیاس اسحقیان (مدیر داخلی)

دکتر باروخ بروخیم

گیتی بروخیم (سیمانظوب)

سام کرومانیان

دکتر نصرتی

مهندس کامران خاوریانی (مشاور فنی)

وهتری

نقاشی از: مهندس تربتی

خبرنگار، عکاس: منصور پوراحمد

• نویسندگان و علاقه مندانی که نوشته هایشان در این ماهنامه منتشر می شود همگی قلم خود را برایگان در اختیار شما گذاشته اند.

• مقالاتی که با ذکر نام نویسنده و بامتن خبری چاپ می شوند در محدوده مسؤلیت خود نویسنده و آن منعی خبری است.

• نقل و اقتباس مطالب شوفار با ذکر مأخذ آزاد است.

بهای درج بک نوبت آگهی

تمام صفحه (داخل)	۲۵۰ دلار
۱/۱ صفحه	۱۵۰ دلار
۱/۲ صفحه	۱۲۰ دلار
۱/۳ صفحه	۸۵ دلار
۱/۴ صفحه	۵۰ دلار

تلفن درج آگهی ۶۵۵-۷۷۳۰ (۲۱۳)

For more information regarding advertising please call:

Tel: (213) 655-7730

چاپ و دبیران از: چاپخانه پراساز برنتینگ

تلفن: ۸۵۸-۸۸۸۳ (۲۱۳)

سخن ماه

بیاسوته دلان...

اجتماع به غربت نشسته ما پس از نزدیک به ده سال اقامت در این دیار و تجربه کردن مشکلات بسیار، آرام آرام به مرحله نوینی از زندگی اجتماعی خود یعنی مرحله استقرار قدم میگذارد.

طی سالهایی که پشت سر گذاشتیم، ما شاهد مسائل بیشماری در متن جامعه خود بوده ایم که صفحات شوفار شاهد گویای اینگونه مسائل است. مشکلات مربوط به جاافتادن و خو گرفتن به حال و هوای این غربت ناخواسته. در این سالها ما شاهد روئیدن نهاد های گوناگون دینی و اجتماعی در جامعه یهودیان ایرانی بوده ایم - نهاد هایی که اکثراً با انگیزه خدمت به خلق و ایجاد همبستگی میان مردم مابوجود آمده است.

بنیان گذاران فدراسیون یهودیان ایرانی با این فکر پا بمیدان گذاشتند تا کلیه نهاد های مزبور را زیر یک پرچم جمع نمایند و با این تشکل بازوئی توانا در اختیار داشته باشند. توده مردم ما از این امر استقبال فراوان نمودند و سازمانهای عمده و مطرح مردمی در سایه چتر فراگیر فدراسیون گرد هم آمدند و با نیروی همبسته خود به کارهای مردمی پرداختند. از آغاز کار، خیراندیشان و دست اندرکاران امور اجتماعی مؤکداً توصیه مینمودند که این تمرکز و تجمع نباید فقط محدود به فعالیتهای اجتماعی باشد بلکه امور مالی جامعه نیز می بایست متمرکز گردیده و زیر کنترل یک صندوق مرکزی درآید. از چه رو این خواسته تا کنون به تحقق نپیوسته؟ این پرسش مستلزم توضیحات بیشمار است که به فرصتی دیگر موکول میگردد. فقط به این خلاصه بسنده کنیم که علت العلل آن درگیری های بیشمار زائیده از رفع نیاز خواسته های بیشمار مردم ما بود که فرصت به انجام رساندن این مهم را از همه ماسلب میکرد.

اما اکنون که بخش عمده ای از این مشکلات به کمک خداوند و عنایت و کرم و زحمت بیحد خدمتگزاران جامعه، برطرف شده است، ضرورت تمرکز منابع مالی جامعه بیش از همه وقت رخ نموده است و بدین دلیل است که ما از کلیه افراد و سازمانهای یهودی ایرانی مقیم این دیار میخواهیم که این موضوع را قویاً مورد توجه قرار دهند. باز هم در این باره با شما سخن خواهیم گفت.

تجلیل از دو نفر از دوستان جامعہ یهودیان ایرانی



از راست به چپ: آقایان سام کرمانیان - دکتر سلیمان آقائی - تام برادلی شهردار لوس آنجلس و جناب حاخام بدیدیا شوفط

در روز سه شنبه اول نوامبر ۱۹۸۸ بمناسبت عزیمت سرکنسول اسرائیل از لوس آنجلس و همچنین به افتخار آقای تام برادلی شهردار لوس آنجلس یک جلسه سخنرانی از طرف فدراسیون یهودیان ایرانی در سالن مجتمع فرهنگی ولی برگزار گردید- این جلسه که با استقبال فوق العاده زیاد جامعه یهودیان ایرانی مواجه شده بود با نطق افتتاحیه آقای سامی کرمانیان آغاز گردید ابتدا سامی کرمانیان پس از ابراز خوش آمد به آقای تام برادلی شهردار و آقای ایقان بننتسور رابه حضار معرفی نمودند.

آقای کرمانیان درباره آقای تام برادلی گفتند که نامبرده در تاریخ ۲۹ دسامبر ۱۹۱۷ در شهر کالورت تکزاس متولد شده و در سن هفت سالگی با خانواده خود به لوس آنجلس آمده اند. آقای برادلی پس از پایان تحصیلات خود در دانشگاه یوسی ال ای به خدمت پلیس لوس آنجلس درآمد و ۲۱ سال در اداره پلیس بخدمت مردم مشغول بوده اند و در سال ۱۹۶۳ به عضویت انجمن شهر لوس آنجلس انتخاب شده در انتخابات ۱۹۶۷ و ۱۹۷۱ برای بار دوم و سوم نیز به عضویت انجمن شهر انتخاب گردید. در سال ۱۹۷۳ آقای برادلی بعنوان

شهردار لوس آنجلس انتخاب شده و تاکنون این سمت را عهده دار هستند. آقای برادلی در سال ۱۹۸۲ نامزد انتخابات فرمانداری کالیفرنیا بودند و با تفاوت یک درصد به رقیب خود فرمانداری فعلی باختند. سپس آقای کرمانیان خدمات آقای برادلی را به شهر لوس آنجلس بر شمردند و گفتند بعلت شایستگی فوق العاده ایشان از زمان پرزیدنت فورد و پرزیدنت کارتر به عضویت کمیته ۹ نفری اف بی آی برگزیده شده و ضمناً ایشان رئیس و مؤسس سازمان ملی انجمنهای منطقه ای



آقای تام برادلی شهردار لوس آنجلس هنگام سخنرانی در مجمع فرهنگی ولی

آمریکا میباشند.

آقای کرمانیان آنگاه به معرفی آقای بنتسور پرداختند و گفتند سرکنسول اسرائیل در سال ۱۹۳۷ در عنولد متولد شده و پس از پایان تحصیلات در دانشگاه عبری اورشلیم و خدمت ارتش به وزارت امورخارجه پیوست- ابتدا به سفارت اسرائیل در لندن و سپس به سمت نفردوم سفارت در بوداپست منصوب شد- نامبرده در هیئت نمایندگی اسرائیل در سازمان ملل عضویت داشته و آخرین سمت او قبل از اعزام به لوس آنجلس رئیس اداره افریقای شمالی در وزارت امورخارجه در اورشلیم بود.

پس از بیانات آقای کرمانیان آقای دکتر آقائی رئیس فدراسیون یهودیان ایرانی طی سخنان خود خدمات آقای بنتسور و آقای برادلی را برشمرد و در مورد آقای بنتسور گفت ایشان نه تنها در سمت

سرکنسولی بلکه بعنوان یک یهودی راستین با جامعه ما تشریک مساعی نموده و همواره نظریات مارا به اطلاع مقامات دولت خود رسانیده و در بسیاری از گرفتاریها یار و یاور ما بوده اند.

در مورد آقای برادلی آقای دکتر آقائی ضمن سخنان خود گفت- آقای برادلی هنگامی که مابانگرانی از آینده خود به این شهر آمدیم شما ما را با آغوش باز پذیرا شدید و اینک برای من نهایت خوشحالی است که مقدم شمارا به خانه خودمان خوش آمد بگویم.

آنگاه از آقای تام برادلی دعوت به سخنرانی شد آقای شهردار ضمن تشکر از این دعوت اعلام داشت که او فعالیت های جامعه ایرانیان مقیم لوس آنجلس را زیر نظر دارد و از اینکه این جامعه توانسته است در مدت کوتاهی در فعالیت های اقتصادی و ساختمانی شهر شرکت مؤثر داشته باشد

اظهار تشکر نمود و به جامعه یهودیان ایرانی بخاطر پیشرفت آنها و کمک به آبادانی شهر لوس آنجلس تبریک گفت.

پس از پایان سخنرانی شهردار سرکنسول اسرائیل آغاز سخن نمود و با برشمردن روابط صمیمانه ای که بین او و شهردار وجود دارد نسبت به آینده جامعه یهودیان ایرانی اظهار خوشبینی نمود بعداً اظهار داشت که مردم اسرائیل همیشه چشم براه جامعه ما برای اقامت در سرزمین موعود میباشند در حال از جامعه ما خواست که همیشه به اصول و آئین یهودیت وفادار باشند.

آنگاه هدایای تهیه شده از طرف فدراسیون از طرف خاخام یدیدیا شوفط به سرکنسول و دکتر آقائی به شهردار اهداء گردید و پس از اذای مراسم براخا از طرف خاخام یدیدیا شوفط حضار به صرف چای و شیرینی دعوت و مراسم خاتمه یافت.

مراسم نیایش

کیپور

امسال نیز برای دومین سال متوالی، مراسم نیایش کیپور توسط فدراسیون یهودیان ایرانی برگزار گردید.

انگیزه اصلی تشکیل دادن این کنیسا، کمبود محل نیایش برای نماز گزاران این روز مقدس در سطح شهر لوس آنجلس بود. معهدا، در برگزاری این مراسم، بزرگترین مهمی که رود روی ما قرارداد است، پای بندی به رسالتی بود که فدراسیون یهودیان ایرانی بعنوان یک سازمان فراگیر یهودی متعهد بعهدہ دارد و آن دنباله روی از ارزشهای یهودیت راستین است که بکمک خداوند و تصدیق همکیشان عزیز، آن گروه از همکاران ما در فدراسیون که انجام این وظیفه خطیر را بعهدہ گرفته بودند، بخوبی از عهده این کار بزرگ برآمدند.

همانطور که خوانندگان گرامی آگاهی دارند، یکی از ناشایسته ترین سنت های جاری در کنیسا های ایرانی، به حراج گذاشتن براخای مختلفه است. از سوی دیگر، با کمال تأسف (برخلاف روش پسندیده جاری در کنیسا های آمریکائی که مردم پیشاپیش برای تأمین هزینه کنیسا و سایر امور خیریه اعانات خود را بصورت حق عضویت می پردازند) مردم ما بر این عادتند که اعانات خود را برای امور اجتماعی تنها از این طریق بپردازند. این شیوه عمل کرارا از سوی اکثریت افراد جامعه ما،

بو یژه جوانان، مورد اعتراض شدید قرار گرفته و میگیرید. جوانان ما، از این بابت هیچ عذری را موجه نمی دانند و پیوسته بما گوشزد نموده اند که از چه رو مردم ما - دست کم در این مورد خاص - از کنیسا های آمریکائی تقلید نمی کنند. البته ما میدانیم که متصدیان کنیسا های عضو فدراسیون یهودیان ایرانی کوششهای زیادی بعمل آورده اند تا مردم را به پرداخت حق عضویت آشنا ساخته عادت دهند و از این بابت تا حدودی نیز موفق بوده اند، اما این عذر ها - هر قدر هم موجه - از نظر جوانان ما مسموع نیست.

این عادت مضموم اجتماعی باعث شد که فدراسیون یهودیان ایرانی به چاره جوئی بپردازد.

ما این نقطه نظر ها را با رهبران دینی و اجتماعی در میان گذاشته توصیه نمودیم که هر گونه اعانه قبل از اجرای مراسم روزهای مقدس، بو یژه روز کیپور، جمع آوری شود تا تقدس این روز بزرگ و پراهمیت در میان ما به معامله ها و مجادله ها و بده بستان های تجارت گونه آلوده نگردد و خود در اجرای این روش پیشقدم شدیم.

دومین موضوعی که در مورد آن هیچگونه دستور دینی معتبری وجود ندارد، و فی النفسه نشانه یکی از نکبت بارترین روشهای قرون وسطائی است، جدا نشاندن زنان از مردان و در بعضی موارد دور آنان را با پرده ای بزرگ حجاب کشیدن است. این روش نه تنها توهینی است مستقیم به مقدس ترین و بارزترین بنیاد های باور یهودی، بلکه بی احترامی بزرگی است نسبت به قسمت اعظم اعضای جامعه ما، یعنی خواهران و فرزندان و مادران ما. بدون اینکه قصد ما وارد شدن در این بحث باشد، به این گفته بسنده میکنیم و میگذریم که پایگاه فکری ما با همه کسانی که با این تبعیضات مذموم موافقت در دوسوی متضاد است و موضع ما تغییر ناپذیر که: زن و مرد یهودی مساوی هستند.

سومین موضوعی که - بو یژه در شرایط زمانی مکانی حاضر - بسیار حائز اهمیت است، استفاده صحیح از تریبون کنیسا ها میباشد، آنهم در روزهای مهمی چون کیپور که هر فرد یهودی، صرف نظر از عمق اعتقاد خود، به کنیسا میآید. در چنین روزی است که از هر فرصتی باید برای ارشاد جامعه و کوشش در بسیج نیرو های توده مردم بمنظور مبارزه با کلیه مظاهر نامطبوعی که هر از چند گاه بصورتی بیمارگونه در میان مردم شایع میشود، بهره گرفت از این رو برای هر دقیقه وقت تعیین برنامه شده باشد.

و ما چنین کردیم. در کنیسای کیپور، همه مسائل فوق حل شده بود. استقبال مردم از کار ما در این روز مقدس و تشویقی که از ما بعمل آمد و میآید، مؤید قطعی نظر ما است. در کنیسای کیپور، نورا معامله نشد، خانواده ها کنار هم نشستند: پدران، مادران، خواهران و برادران. در آن روز همه ما یکی بودیم - زن و مرد همه با هم و در کنار هم به پیشگاه خداوند خود آمدیم. سخنرانان ما از مسائل جاری اجتماعی گرفته تا مباحث دینی را به بحث گذاشتند و در مورد آن نظر دادند.

گروهی از جوانان ما که آموزشهای دینی کافی دارند، سایر عزیزانی را که هر ساله از این بابت به خدمتی بزرگ همت می گمارند یاری داده مراسم مذهبی را اجراء کردند.

ما صمیمانه امیدواریم که سایر ارگانهای دینی و اجتماعی بر ماتاسی جسته این شیوه پسندیده را اشاعه دهند. از سوی هیئت مدیره فدراسیون یهودیان ایرانی، از کلیه همکیشانی که مسئولیت اجرای این مراسم را بعهدہ گرفته و در نهایت دقت و کمال به انجام رسانند سپاسگزاری نموده، دست آنان را می فشاریم و برایشان آرزوی توفیق و برکت مینمائیم.

درحاشیه مراسم کیپورد رکنیسیای فدراسیون یهودیان ایرانی

تحلیل آن پرداختند و آقای عزت اله دلجانی که مورد چند مسئله حاد اجتماعی سخنرانی بسیار جالبی ایراد نمودند.

* تمرکز نمازگزاران بر مراسم مذهبی و سکوت مطلق آنان، بویژه هنگام سخنرانی ها بسیار درخور توجه بود.

* اجراء کنندگان مراسم نیایش کیپور عبارت بودند از آقایان نورائی، آقای، مقصودی، خویبان، باروخ محیر

* جمعیت شرکت کننده آنقدر بود که کلیه راهروها را نیز نمازگزاران اشغال کرده بودند.

* سخنرانان عبارت بودند از آقای دکتر سلیمان آقایی که در مورد مشی برگزاری مراسم نیایش سخن گفتند، خانم گیتی بروخیم (سیمانظوب) که در مورد روز کیپور و اهمیت آن سخنرانی کردند؛ آقای صیون ابراهیمی که مسائل اجتماعی یکساله گذشته جامعه را بر شمرده و با تکیه بردستورات دینی به

* سازمان یهودیان ایرانی مقیم کالیفرنیا (سیامک) که از اعضاء ارزنده فدراسیون یهودیان ایرانی میباشد، متأسفانه امسال مستقلاً موفق به برگزاری مراسم کیپور نگردید. فعالان جامعه ما در سازمان سیامک و اعضاء این سازمان، امسال در محل فدراسیون یهودیان ایرانی مراسم نیایش خود را برگزار نمودند.

* یکی از جالبترین جنبه هائی که در این مراسم جلب توجه میکرد، تعداد زیاد خانم هائی بود که صیدور بدست، پا بیای مردان در کلیه مراسم شرکت داشتند.

مژده

به دوستاران فراگیری زبان عبری

بدینوسیله با اطلاع کلیه علاقمندان محترم میرساند افتتاح و تدریس کلاسهای روزمره زبان عبری توسط معلمین خوب و با تجربه فارسی زبان در روزهای دوشنبه و چهارشنبه از ساعت ۳ الی ۵ بعد از ظهر را اعلام میدارد علاقمندان می توانند به آدرس زیر مراجعه و ثبت نام نمایند. تدریس رایگان و برای کسب اطلاعات بیشتر به محل مراجعه فرمائید.

وست ساید جویس کامیونیتی سنتر واقع در شماره ۵۸۷۰ المپیک بلوارد

فدراسیون یهودیان ایرانی

عکسها از: منصور پوراحمد (سایه فیلم سانامونیکا)

بزرگداشتی خاطره انگیز از خانمهای نیکوکار جامعه ما.



از تشکر از مهمانانی که برای ارج نهادن به پیش قدمان امور خیریه و جمعی در جشن مزبور گرد هم آمده بودند در قسمت‌هایی از صحبت خود چنین گفت: «نام سازمان بانوان یهود ایران نامی است که در چهل و چند سال گذشته در سرنوشت جامعه یهودی ایران نقش بسیار مهمی را بازی کرده است» در قسمت دیگری از این نطق خانم پیرنظر خطاب به خانمهای نیکوکار سازمان

برگزار کردند. خانمهایی که مراسم به افتخارشان برگزار شده بود پشت میز بسیار طولی که در بلندی قرارداد داشت نشسته بودند. چهره‌ها اکثراً آشنا و همگی سرشار از محبت و علاقه بود. پس از پذیرایی نهار، مجلس بانطق مؤثر و جالب خانم ناهید پیرنظر (او برمن) رئیس سازمان زنان یهود ایرانی، مقیم کالیفرنیا جنوبی آغاز شد. خانم پیرنظر پس

گرد هم آبی باشکوه و زیبایی بود برای بزرگداشت زحمتکش ترین، دلسوزترین و فداکارترین بانوان یهودی ایرانی. سازمان بانوان یهود ایرانی مقیم کالیفرنیا جنوبی، در روز سه شنبه ۱۱ اکتبر ۱۹۸۸ بمناسبت بزرگداشت و تجلیل از خدمات اعضای سازمان بانوان یهود ایران در تهران و شعبات آن در شهرستانها، مجلس نهار و جشن پرشوری در هتل بوری هیلتون

چنین گفت: حقی که شما برگردن زن یهود ایرانی دارید هیچ گاه فراموش نمی شود. چون این شما بودید که برای اولین بار موجودیت و قدرت زن یهود ایرانی را در ظلمات تاریخ بی حقی ها، در مرحله اول به جامعه یهودی خودمان و بعد در سطح کشوری و جهانی به نحو عالی و شایسته ای شناسانده و بلند آوازه ساختید. بر پا نمودن و اداره پنج پرورشگاه به بهترین وجه ممکن، ایجاد مدرسه پرستاری و کلاسهای مختلف آموزشی و دهها برنامه تربیتی دیگر شما که از محل اعانان و بنیادهای نیکوکاری و بدست شما انجام می شد هر یک به تنهایی کاری بس عظیم است. احقاق حق ارث برای زن یهودی و هم چنین تهیه دو جلد کتاب «نیایش زن یهودی» نام شما را همیشه در تاریخچه زن یهودی ایران جاو یدان باقی نگاه خواهد داشت.»

خانم پیرنظر پس از اظهار تأسف از اینکه انقلاب ایران مانع ادامه فعالیت های پیگیر و خستگی ناپذیر این خانمهای فداکار و وطنمان گشته است چنین گفت: «سازمان بانوان یهود ایرانی مقیم کالیفرنیا جنوبی خود را مفتخر می داند که پاسدار نام شما در این گوشه از جهان باشد و آوازه آن سازمان و زن ایرانی راهمواره بطرز افتخار آمیزی در سطح جهانی بلند پایه نگهدارد. فعالیت های ما در اینجا بعلت تغییر محیط و نیازهای جامعه ممکن است متفاوت و شاید ذره ای در مقابل کوهی باشد ولی بشما اطمینان خاطر می دهیم که دو رکن بزرگ یعنی دو میراث «یهودیت» و «ایرانی بودن» را همواره مینا و اساس برنامه های خود قرار داده و نام شما را بر روی آن جاو یدان نگاه بدریم.

همچون شما سرمشق ما همیشه شعار «شکرانه بازوی توانا بگرفتن دست ناتوان است» خواهد بود و باز همچون شما دامنه فعالیت های خود را محدود به جامعه یهودی لوس آنجلس نکرده و نخواهیم کرد

بلکه در خانواده بشریت هر جا که دستی نیاز به گرفتن داشت و یا اشگی بر گونه ای غلطتید مادرانه بسوی آنها می شتاییم و در حد توان و قدرت خود آنها را یاری مینمائیم.

ما این وظیفه را نسبت بجامعه یهودی، بهموظفان عزیز ایرانیان و بتمام افراد خانواده بشر در خود حس مینمائیم و چه سعادت بی حدی است که شمارادراین راه سرمشق و راهنمای خود داشته باشیم. آرزو مند روزی هستیم که ما هم همینگونه سر بلند و سرفراز رسته کار خود را بدست نسل بعدی بسپاریم.»

در قسمت دیگری از بیانات خود ناهید پیرنظر یاد زحمت کشانی را که دیگر میان ما نیستند چنین زنده کرد: «سعادت و شادی ما چقدر افزون تر میبود اگر امروز بجای خاطره، وجود نازنین این عزیزان را در بین خود می داشتیم: شادروان خانم محترم قدی شاه که زحمات شبانه روزی ایشان برای ساختن ساختمانهای پرورشگاه از خاطر کسی محو نمی شود، منیره نجمادی، طوبی پورات، دکتر ملیحه طبیبی، مهین نیکی بخت، و یکتوریا رهبر، فریده شغانی، ملیحه دردشتی و بطیا میثاقیان. ما به روان پاک آنان درود می فرستیم و نامشان را همیشه در تاریخ زن یهودی ایرانی معاصر، زنده و جاو ید می دانیم.»

بسیاری از اعضاء سازمان بانوان یهود ایران در حال حاضر در سازمان بانوان یهود ایرانی مقیم کالیفرنیا جنوبی و در سایر سازمانهای خیریه یهودی از جمله هداسا، آرت، و سازمان بانوان مجتمع فرهنگی ولی در سمت های عالی مصدر خدمات مختلف هستند و به فعالیت های نیکوکارانه خود ادامه می دهند.

ناهید پیرنظر در خاتمه بیاناتش گفت که باشنیدن نام سازمان بانوان یهود ایران تصویر چند نفر بلافاصله در ذهن شتونده نقش می بندد. از آن جمله است چهره های

آشنا و مهربان خانم شمس حکمت و خانم ملیحه کشفی که از پرسابقه ترین خاتمه های عضو سازمان بانوان یهود ایران هستند اما این دو خانم بعلت عضویت در هیئت مدیره کنونی سازمان از دیگر اعضاء سازمان خواسته اند که برای مهمانان چند کلامی سخن بگویند. خانم توران عافا رصحت خود را باشعر جالب زیر آغاز کرد:

دایمی که چرا ترا خدا داده دودست من معتقدم که اندر آن سزی هست یکدست برای خویشتن با دست دگرزدیگران گیری دست ایشان ضمن تأکید بر اهمیت فعالیت های خیریه بانوان، از شوهرانی تشکر کرد که امکان چنین فعالیت های را به همسران خود داده و راه را برای آنها باز کرده اند. سپس صحبت خود را باشعر پراحساس زیر خاتمه داد:

روزی که تو آمدی به دنیایانان جمعی ز تو خندان و تو بودی گریبان کاری بکن که بعد از رفتن مردم ز تو گریبان و تو باشی خندان خانم سومخ از پرسابقه ترین نیکوکاران جامعه که فعالیت های نیکوکاریش حدود نیم قرن است ادامه دارد و نیز بیانات کوتاه و مفیدی ایراد کرد و ضمن تشکر از برگزار کنندگان برنامه و مهمانان حاضر، آرم جالب سازمان یعنی بانوی هفت شاخه بدست را که تکثیر کرده بود به اعضاء سازمان بانوان یهود ایرانی مقیم کالیفرنیا جنوبی اهداء کرد.

خانم هلن شباتیان (حکیم) یکی دیگر از اعضاء فعال سازمان هم، خاطرات بسیار جالبی از دورای همکاری خود با سازمان بانوان را شرح داد که مورد توجه حضار واقع شد.

این مجلس، مجلسی بود پر شور که خاطره اش سالها در یاد همه باقی خواهد ماند.

انتخابات اسرائیل و دورنمای نتایج آن



میدانند و باین امید دل بسته است که شاید گذشت زمان بتواند راه حل بهتر و عملی تری را بوجود آورد.

بنابراین نتیجه انتخابات نه برای آقای شیمون پروزسایت بخش بود و نه آقای شامیر میتواند از آن خوشحال باشد و تشکیل یک دولت جدید خارج از چهارچوب ائتلاف ملی احزاب کارگرو لیکود عملاً منحصر شده است به راه حل احتمالی روی کار آمدن و تقویت احزاب مذهبی و تند رو که ۱۸ کرسی در پارلمان جدید اسرائیل بدست آورده اند و بیش از آنکه نگران صلح و آینده کشور باشند علاقمند به رعایت دستورات مذهبی هستند و برای ائتلاف خود با دولت لیکود هم بهای گزافی را مطالبه میکنند که همه چیز را از خورد و خوراک مردم تا ساعات تفریح آنها و

جدید بوسیله اسحق شامیر که مأمور تشکیل کابینه شده است مقدور نشد و دولت ائتلافی سابق هنوز بر سر کار بود، معذک در وضع موجود اوضاع و احوال نشان میدهد که اختلافات دو حزب بزرگ اسرائیل بسادگی قابل حل نیست. دورنمایی که از صلح و آینده کشور در نظر رهبران حزب کارگرو وجود دارد با آنچه که رهبران لیکود میگویند اختلاف بسیار دارد. حزب کارگرو با تشکیل کنفرانس بین المللی و واگذاری قسمت های عمده اراضی ساحل غربی به اعراب و حتی بوجود آمدن یک دولت فلسطینی تحت شرایطی که باید در قرارداد صلح مشخص شود موافق است، ولی حزب لیکود نمیتواند خود را با این فکرسازش دهد و تنها راه حل مشکل را پیش بینی های قرارداد کمپ داوید

انتخابات پارلمانی اسرائیل در اول ماه نوامبر ۱۹۸۸ انجام یافت و نتایج آن معلوم شد. ولی نتیجه واقعی این انتخابات آنست که برنده ای نداشته است و هیچکدام از احزاب بزرگ اسرائیل نتوانستند اکثریت قابل قبولی را بدست آورند. تجربه چهار سال گذشته که ائتلاف ملی دو حزب کارگرو و لیکود بوجود آمد نیز نتوانست مؤثر در تصمیم گیری قاطع برای آینده سیاسی کشور باشد و پیچیدگی اوضاع و احوال سیاسی جهان و منطقه خاورمیانه و بخصوص مقارن بودن انتخابات ریاست جمهوری آمریکا با انتخابات اسرائیل همه عواملی بودند که به این بی تصمیمی و سردرگمی کمک کردند. تا آخر ماه نوامبر تشکیل یک دولت

احتمالاً سیاست آموزش و مسائل اجتماعی دیگررانیز در برمیگیرد.

جالب اینست که ائتلاف احزاب مذهبی تنها با حزب لیکود میسر است و اتحاد آنها با حزب کارگر تقریباً هیچ شانسی ندارد و بدعت جدیدی بحساب میآید زیرا حزب کارگر خود را وارث سنتهای غیرمذهبی و یا لاقبل خالی از تعصب پیشوایان صیونیزم میداند و این به مذاق تند روان مذهبی چندان خوش آیند نیست.

بنابراین تشکیل دولت ائتلافی برای حزب کارگر بدون همکاری حزب لیکود و با همکاری احزاب مذهبی تقریباً غیرعملی است و منحصر میشود به ائتلاف با احزاب چپ و احزاب غیرمذهبی مانند میام و نهضت حقوق شهروندان که این دو حزب اخیر هم فقط هشت کرسی در کنست بدست آورده اند و با تحمیل ملاحظات مذهبی از ناحیه احزاب تندرو هم مخالف هستند. چند حزب جدید هم که هر کدام یکی دو کرسی بدست آورده اند اصولاً با ائتلاف در هر دولتی که احزاب مذهبی را شامل شود مخالف هستند زیرا سیاست اصلی آنها بخصوص حزب ژئرال ایتن اینست که با معافیت سربازی شاگردان مدارس مذهبی که بنظر او تمام عمر را به تحصیلات مذهبی میپردازند و بخدمت نظام نمیروند مخالف است.

بدین ترتیب در حال حاضر دورنمای تشکیل یک دولت ائتلافی قوی که اکثریت پارلمانی را در اختیار داشته باشد و حزب اصلی را دچار درد سر سیاست های احزاب مذهبی یا چپ نکند تقریباً مبهم است.

بطوریکه گفته میشود بعد از انتخابات نغظترخواهی های انجام شده از مردم بیشتر تمایل آنها را به حزب کارگرنشان میدهد و شاید اگر دوروز قبل از انتخابات، تروریست ها به اتوبوس مسافری حمله نکرده و یک زن اسرائیلی و سه فرزند او را به قتل نرسانده بودند سبب نمیشد که عده ای

از مردم در آخرین لحظات آراء خود را به احزاب دست راستی و تند رو بدهند.

ظاهراً آقای شامیر از ادامه بن بست موجود چندان ناراضی نیست زیرا بنظر او سخت گیری در عقب نشینی از اراضی ساحل غربی، فلسطینی ها و سایر اعراب را به قبول واقعیت وجود اسرائیل و ادار خواهد کرد و تنها در این حالت است که دشمنان اسرائیل آماده برای مذاکره و سازش میشوند. ظاهراً این عقیده در صورتیکه آقای جرج بوش رئیس جمهوری منتخب جدید آمریکا بخواهد در آینده با کمک متحدان اروپائی و همکاری اتحاد شوروی فشار جدیدی برای حل مسائل موجود در چهارچوب کنفرانس بین المللی صلح به اسرائیل وارد آورد، درست بنظر میآید.

موفقیت احزاب تند رو مذهبی و تحمیل محدودیتهائی که آنها برای زندگی اجتماعی مردم در نظر دارند چندان باب میل عامه مردم اسرائیل نیست و در دنیای غرب بخصوص در میان اکثریت یهودیان آمریکا نیز طرفداران چندانی ندارد. چنانکه اباابان گفته است، اگر احزاب مذهبی بتوانند قسمتی از حقوق دموکراتیک مردم اسرائیل را محدود کنند آنگاه ملت اسرائیل باید از مسیر اعتقاد به اصول منطقی و علمی و ایده آل های روشنگرانه صیونیزم بازگردد و به راه خاطرات تاریخی و تخیل و تنهائی و جدائی که قرنهای آن دست به گریبان بوده است بیفتند.

در روزهای پس از انتخابات شایع بود و در بعضی از مطبوعات آمریکانیز منعکس گردید که موفقیت نسبی احزاب مذهبی بخصوص حزب اگودات اسرائیل که جناح قدرتمند این احزاب را تشکیل میدهد ناشی از کمک انجمن لوبواویچ یهودیان نیویورک بوده است که هزاران نفر از پیروان خود را از آمریکا و اروپا به اسرائیل پرواز داد که با استفاده از تابعیت دوگانه خود به نفع این حزب رأی دهند.

حزب اگودات برخلاف دو حزب تند رو مذهبی دیگر که اصولاً با تشکیل دولت اسرائیل مخالف هستند، با موجودیت سیاسی اسرائیل مخالفتی ندارد ولی بایده های صیونیزم هم سرسازگاری نشان نمیدهد. آن احزاب بوجود آمدن اسرائیل را تنها با کمک و اراده خداوند قبول دارند نه با اقدام و همیاری یک یا چند گروه سیاسی. از این جهت مجموعاً به اختلافات اعراب و اسرائیل خیلی کمتر تأسیس مدارس مذهبی اهمیت میدهند چرا که بنظر آنها این مدارس با تریبیت مؤمنین بیشتر، خواهند توانست قواعد تلمود را بهتر اجرا کنند و از این راه یهودیت احیا میشود.

از نظر آقای شامیر این طرز فکر احزاب مذهبی گرچه مشکلات و مسائلی را بوجود میآورد اما این فرصت را هم به او میدهد تا بتواند راه حل های صلح را چنانکه خود می پسندد بکارگیرد و از این جهت در عمل میل دارد احزاب مذهبی را به اشتغالات و طرز فکر خودشان رها کند تا فرصت و آزادی عمل بیشتری را در کابینه بدست آورد. از اینها گذشته سازمان آزادی بخش فلسطین نیز نتیجه انتخابات اسرائیل را ضربه شدیدی به راه حل صلح اعلام نمود، معذک شنیده میشود که در میان اعراب خارج از این سازمان امید هائی بوجود آمده که اگر مذاکره را با آقای شامیر شروع کنند ممکن است سرانجام او هم مانند سلف خود «بگین» انعطافی نشان بدهد زیرا این فلسطینیان اصولاً مذاکره صلح با چپ روان اسرائیل را از مذاکره دست راستی مشکل تر میدانند. اما با وجود این روشن است که به گفته یکی از روزنامه نگاران آمریکا پیش از هر چیز اسرائیلیان باید مذاکرات صلح با خود را شروع کنند.

• این مقاله قبل از تشکیل دولت شامیر نوشته شده است.

The Breast Imaging Center

BRIGHTON DIAGNOSTIC IMAGING

دکتر مهدی نظریان

رادیولوژیست

Diplomate American Board of Radiology

دارای برد تخصصی رادیولوژی و عضو رسمی کالج رادیولوژیست های آمریکا

آسیستان پروفیسور دانشگاه UCLA

مموگرافی

تشخیص فوری و دقیق بیماریها و سرطان پستان توسط جدیدترین دستگاه با حد اقل اشعه

و همچنین توسط دستگاه التراساند

انجام کلیه عکس برداریها- التراساند- CAT.SCAN

قبول اکثر بیمه های درمانی و تخفیف کافی برای کسانی که بیمه ندارند

9400 Brighton Way
Beverly Hills, CA 90210

(213) 274-5943

دکتر جمشید نظریان

Diplomate, American Board of Surgery
General & Thoracic Surgery

متخصص جراحی عمومی از امریکا

فوق تخصص جراحی قفسه سینه

دارای بورد تخصصی جراحی از امریکا

جراحی پستان، تیروئید، فتق، هموروئید، واریس، دستگاه گوارش و

فوریت های جراحی - جراحی قفسه سینه و ریه

Ceders Sinai Medical Office Tower

8631 W. 3rd St., Suite 815E

Los Angeles, CA 90048

مطب در سیدرساینای تاور

(213) 854-1174

تلفن ۲۴ ساعته

دکتر ژاک بهفرین

متخصص بیماریهای زنان - زایمان از امریکا

دارای برد تخصصی جراحی زنان از امریکا

عضو کالج متخصصین زنان و زایمان امریکا

فوق تخصص نازایی و غدد

JACK BEHFARIN, M.D.

Board Certified (Diplomate) of American Board of Obstetrics & Gynecology

مطب با تعیین وقت قبلی در «ولی» و «لوس آنجلس»

تلفن ۲۴ ساعته مطب

6317 Wilshire Blvd., Suite 505 LA., CA 90048

نرسیده به بورلی هیلز Close to Beverly Hills

(۲۱۳) ۲۸۶-۱۱۹۱

دکتر جمشید الیست

جراح و متخصص بیماری های کلیه و مجاری ادرار، عقیمی و ناتوانی جنسی مردان

تلفن ۲۴ ساعته در بورلی هیلز و مطب ولی ۰۳۲۲-۲۷۸-۲۱۳ (۲۱۳)

* دارای برد تخصصی جراحی کلیه از امریکا

* رئیس بخش جراحی بیمارستان وست ساید

* رئیس بخش جراحی کلیه بیمارستان بورلی هیلز

9400 Brighton Way, #409
Beverly Hills, CA 90210

(213) 278-0322

دکتر سعید رهبان SAID RAHBAN, M.D. F.A.C.P.

دارای بوردهای تخصصی امراض جهاز هاضمه و بیماریهای داخلی از امریکا، و

بیماریهای متابولیسم و تغذیه

عضو کادر پزشکان بیمارستان سیدرزساینای

استاد یار دانشکده پزشکی یو. سی. ال. ای.

پذیرائی با تعیین وقت قبلی

معاینه کامل و تشخیص قطعی بیماری

6333 Wilshire Blvd., Suite #414
Los Angeles, CA 90048

(213) 852-1751

تلفن ۲۴ ساعته ۱۷۵۱-۸۵۲-۲۱۳ (۲۱۳)

دکتر واحدی فر

دندانپزشک

بادر ج ۴ M.S. از دانشگاه کالیفرنیا، سانفرانسیسکو

دراستی مرکز علمی - کلمبوس از دانشگاه پاریس

باسوابق تدریس و تجربه در :

دندانپزشکی عمومی - ارتودنسی

در منطقه سانتامونیکا - لوس آنجلس غربی (غرب باندی)

M. VAHEDIFAR, D.M.D., M.S.
General Dentistry - Orthodontics

12304 Santa Monica Blvd., Suite 117 ■ W.L.A., CA 90025
(West of Bundy)

اکثر سیمه‌ها مدرقه می‌شوند

(213) 820-4328

(۲۱۳) ۸۲۰-۴۳۲۸

دکتر آونر منظور



جراح متخصص بیماریهای زنان، زایمان و نازائی

دانشیار دانشکده پزشکی UCLA

جراحی میکروسکوپی - لیزر

مطب: ساختمان پزشکان سیدرز ساینای

(213) 855-7071

تلفن: ۷۰۷۱-۸۵۵ (۲۱۳)

تغییرات استراتژیک درمبانی سیاست امنیت ملی آمریکا



بررسی درزمینه یک سیاست جدید امنیت ملی ناشی از پیچیدگیهای جهان امرواست که درآن قدرت نظامی و قدرت اقتصادی درهمه جای جهان پخش شده تاآنجا که کشوری مانند عراق میتواند یک کشتی جنگی آمریکا را درهم بکوبد و یا کشور کوچکی مانند تایوان مازاد خالص عظیمی درموازنه بزرگانی خود با آمریکا بدست آورده است. راه حلهای جدید درتعریف هدفهای سیاست امنیت ملی آمریکا بیشتر تأکید برآن دارد که پاسخی

طرح ریزی شده بود دراوضاع و احوال امروز جهان چندان مناسب نیست و هم اکنون درسالهای پایانی قرن بیستم که اتحاد جماهیرشوروی درجهت تجدید ساختمان اقتصاد را کدویی حرکت خود تلاش میکند، کمونیسم بصورت یک ایده ثلوثی درحال انحطاط بنظر میآید و نگرانی آمریکا بیشتر درزمینه مسائل اقتصادی و بخصوص رقابت اقتصادی ژاپن، مسئله تروریسم و بالاخره احتمال رودروئی ابرقدرت هاست.

برای اولین بار از تاریخ آغاز جنگ سرد درسالهای پس از پایان جنگ جهانی دوم، آمریکا مشغول بررسی تغییراتی در مفهوم سیاست امنیت ملی خود شده است.

درسالهای بعد از جنگ جهانی دوم هدف اصلی سیاست امنیت ملی آمریکا جلوگیری از پیشرفت کمونیسیم و وارد کردن فشار برمدافع اصلی آن یعنی اتحاد شوروی بود. اما سیاستی که چهل سال پیش برای تعیین روابط دوا بر قدرت جهان

برای رقابت های اقتصادی بدست آید و نه اینکه همه نیروها صرف مبارزه با کمونیسم شود. هدف سیاست جدید این است که تغییرات مثبتی را که اخیراً در کشورهای جهان سوم و نیز کشورهای بلوک شرق پدید آمده تقویت کند. این تغییرات جدید اشاعه دموکراسی و میل به برقراری سیستم اقتصاد بازار است. هم چنین کوشش میشود که در زمینه روابط اقتصادی و امنیتی با دموکراسیهای متحد آمریکا که در عین حال رقباي آن هستند راه حل های جدیدی بدست داده شود.

هارولد براون وزیر دفاع پیشین آمریکا که در بررسيهای جدید نقشی به عهده دارد معتقد است که آمریکا در زمینه پیش گیری از توسعه کمونیسم موفق بوده است لیکن الگوهای موجود قادر به حل مسائل دنیای امروز نیستند. روشن است که اوضاع جهان امروز خیلی پیچیده تر از سالهای پیش شده است. در بسیاری از زمینه های رقابت، تنهانباید مراقب اتحاد جماهیر شوروی باشیم بلکه اکنون ژاپن و تاحدی اروپا و نیز کشورهایی مانند کره جنوبی که به سرعت صنعتی میشوند مطرح هستند.

تجدید نظر در سیاست های امنیت ملی هنوز دوران نوزادی خود را طی میکند. در حال حاضر هردو حزب دموکرات و جمهوریخواه درباره نیازهای جدید سیاست امنیت ملی مطالبی را بر زبان آورده اند ولی نسخه هائی را که تجویز کرده اند تا حد زیادی مبهم است. بنظر رهبران حزب جمهوریخواه مصالح جهان امروز و سرنوشت صلح تنها با جلوگیری از پیشرفت کمونیسم تأمین نمیشود بلکه اشاعه آزادی و دموکراسی است که میتواند ضامن اینکار باشد و اکنون رشد اقتصادی بهمان اندازه که در قلمرو سیاست خارجی قرارداد با مسائل پولی نیز ارتباط پیدا کرده است. حزب دموکرات نیز کم و بیش همین

عقیده را دارد. بنظر آنها مشکلات بزرگ جهان درده سال آینده بیشتر اقتصادی است، زیرا در زمینه امنیت نظامی ناتو به بهترین وجه ممکن وظایف خود را انجام داده است، لیکن بنظر آنها سازمانهای اقتصادی جهان که بعد از جنگ بوجود آمدند نتوانسته اند نقش خود را بدرستی انجام دهند.

از آنجا که تغییرات استراتژیک سیاست امنیت ملی در برنامه های انتخاباتی هردو حزب بزرگ آمریکا مطرح بود احتمالاً رئیس جمهور آینده این شانس را خواهد داشت که برخلاف دو دهه گذشته از لحاظ سیاست خارجی توافق قبلی حزب رقیب را داشته باشد. البته این تغییرات به آسانی صورت نخواهد گرفت و بدو اردولت آینده باید ساختار امنیت ملی کشور مورد تجدید نظر قرار گیرد. در حال حاضر سیاستهای امنیت ملی و امنیت اقتصادی در دو سازمان جداگانه طرح ریزی میشوند ولی در آینده هماهنگی بیشتری مورد نیاز خواهد بود. علاوه بر این، مسائل دیگر دنیای امروز مانند تروریسم و بی ثباتی نرخ ارزها در سطح بین المللی به اقدامات هم زمانی نیاز خواهد داشت که منجر به مذاکرات چند جانبه بین المللی خواهد شد. رئیس جمهوری جدید آمریکا در حالیکه به پیشگیری از اشاعه کمونیسم توجهی نخواهد داشت ولی باید از تهدیدات نظامی و دیپلماتیک شوروی بر حذر باشد.

علاوه بر این آمریکا برای ادامه نقش رهبری خود باید بتواند بر کسری موازنه بازرگانی و مسائل شبیه آن مانند کسری بودجه و بدهیهای دولت غلبه کند. و نیز پس از دو دهه اختلاف در سیاست خارجی رسیدن به توافق کامل بین دو حزب دموکرات و جمهوریخواه چندان آسان نخواهد بود. با وجود این آمریکا در جهت ساختن قالب جدیدی برای

سیاست امنیت ملی خود پیش میرود زیرا بسیاری از تغییرات مهم و تدریجی که در حال حاضر در جریان است ناچار منجر به ارزیابی مجدد منافع بین المللی آمریکا خواهد شد و این مسائل مهم که بتدریج شکل میگیرند بقرار زیر هستند:

- اتحاد شوروی هنوز یک تهدید نظامی است ولی بطور جدی با دنیای غرب رقابت نمیکند. کوششهای گورباچف برای انجام اصلاحات اقتصادی در اتحاد شوروی نشانه آنست که کمونیسم ناموفق بوده است و در گوشه و کنار جهان کشورهای در حال توسعه هم، بیشتر از کشورهای سرمایه داری در زمینه مسائل سیاسی و پولی خود تبعیت می کنند.

- از آنجا که اتحاد شوروی از لحاظ سلاحهای اتمی بدرجه برابری با آمریکا رسیده است لذا ادامه مسابقه تسلیحات اتمی برای هردو کشور چندان جالب نیست.

- در داخل آمریکا این اعتقاد شکل گرفته است که ریشه مسائل بین المللی آمریکا در کمونیسم نیست. در همین سالهای اخیر سقوط شاه ایران و دوستان دیگر آمریکا در گوشه و کنار جهان بیشتر از بوجود آمدن نهضت های چپ، باعث تأسف آمریکا شده است.

- از تاریخ پایان جنگ و یتام سیاست جلوگیری از اشاعه کمونیسم چندان اولویتی از لحاظ مسائل داخلی آمریکا ندارد. چنانکه ملاحظه میشود اختلافات بین کاخ سفید و کنگره آمریکا در زمینه کمک به مخالفین دولت کمونیست نیکاراگوئه نشانه همین امر است و روشن است که یکدست بودن سیاست خارجی کشور از دیدگاه کنگره و کاخ سفید چنانکه در دهه ۵۰ معمول بود از بین رفته است.

- در حالیکه اتحاد شوروی تنها رقیب نظامی آمریکاست، ولی در عین حال انتقال تکنولوژی نظامی تهدیدات دیگری



قدرت اقتصادی ونه شوروی از لحاظ نیروی نظامی آن تفاوت‌های نسبی را بدست نیاورده اند.

- دولت ریگان که دوران عمرهشت ساله آن رو پایان است آخرین تئوریهای خود رادر زمینه جلوگیری از توسعه کمونیسم بکار گرفته است و مهمترین کاری را که در سیاست امنیت ملی انجام داده حملات متقابل به سنگر کمونیست ها در جهان سوم است. به زحمت میتوان گفت سیاست پیشگیری از کمونیسم که دولت ریگان بکار گرفت فاقد تأثیر بوده است. حتی مخالفین ریگان میگویند که مخالفت او با پیشرفت کمونیسم موجب خارج شدن شوروی از افغانستان گردید و افزایش قدرت نظامی آمریکا در دوران حکومت ریگان شوروی رادرمورد سیاست خلع سلاح به انعطاف بیشتری وادار کرد.

- معذلتک ریگان با کسر بودجه ای که بوجود آورد باعث شد که از همکاریهای خارجی آمریکا کاسته شود و این بنوبه خود باعث کاسته شدن از نفوذ و حیثیت آمریکا شد و نتیجه آنکه آمریکا جابجا شدن قدرت اقتصادی در جهان رانادیده انگاشت. در این هشت سال که ریگان بر سر کار بود کشور غرق در بدهی و کمبود موازنه بازرگانی خارجی شده و نیز مسئله بدهی کشورهای کم توسعه جهان سوم گسترش یافت و تعیین سیاست برای روبرو شدن بایک تحول اقتصادی مانند ژاپن به بوته اجمال افتاد.

رئیس جمهور جدید آمریکا این مسئله را پیش روی خود خواهد داشت. مهمترین مسئله ای که از لحاظ سیاسی حساسیت زیادی بر میانگیزد موضوع روابط بازرگانی با ژاپن و کشورهای دیگر است که الگوی اقتصادی آمریکا را بکار گرفته اند و حالا بصورت رقیب و طلب کار این کشور درآمده اند.

قوانین فعلی تجارت که لازم میدانند

کشورها مخصوصاً کشورهایمانند مکزیک استقرار خواهد یافت.

جیمز بیکر وزیر سابق دارائی آمریکا بوسیله بوش به مقام وزارت خارجه دولت جدید برگزیده شده میگوید سیاست امنیت ملی آمریکا اکنون بیشتر مسائل اقتصادی رادر بر میگیرد زیرا در گذشته برتری اقتصادی آمریکا غیر قابل بحث بود، لیکن امروز این برتری به زیر سؤال کشیده شده است.

کارشناسانی که دست اندر کار تهیه سیاست جدید امنیت ملی آمریکا هستند توجه پیدا کرده اند که آمریکا قدرت نظامی و اقتصادی سالهای دهه پنجاه راز دست داده است لیکن عقیده دارند که علیرغم بد بینی های موجود آمریکا از لحاظ نظامی هم سطح شوروی قرارداد و از لحاظ اقتصادی در مقایسه با رقیب خود ژاپن تا دو برابر قوی تر است.

بنظرها رولد براون وزیر دفاع پیشین و کارشناس استراتژی امروز، در حال حاضر بطور نسبی آمریکا قدرت سی سال پیش خود راز دست داده است ولی از نظر قدر مطلق قدرت، آمریکا در جهت کاهش پیش نمیرود و اگر تصور کنیم که از لحاظ قدر مطلق چیزی راز دست داده ایم این سؤال پیش میآید چه کشوری آن رابدمست آورده است زیرا نه ژاپن از لحاظ

راز سایر نقاط جهان بوجود آورده است. در سالهای اخیر بجای مواجهه باتانکهای شوروی در اروپای غربی، موشکهای فرانسوی است که با دست عراقیها کشتی های آمریکائی را در خلیج فارس درهم میکوبید.

- یک تروریست تربیت شده در مکتب جمهوری اسلامی ایران به تنهایی ۲۴۱ نفر از سربازان آمریکائی را در یک سحرگاه بیروت بدیار عدم میفرستد، چیزی که هرگز بدست اتحاد شوروی اتفاق نیفتاده است.

علاوه بر همه اینها یک تازی اقتصادی آمریکا که بعد از جنگ جهانی دوم و در دهه ۵۰ ادامه داشت دیگر مقدر نیست و امروز اقتصاد آمریکا با رقبای سرسختی از کشورهای سرمایه داری روبرو است که کار را از تهدید های نظامی شوروی مشکل تر کرده است.

به عقیده مشاوران نظامی حزب دموکرات، آمریکا از لحاظ نظامی در سطح بین المللی قوی تر شده است ولی از جنبه اقتصادی که برای کشور مهمتر است رو به انحطاط رفته. امنیت ملی آمریکا امروزه بیشتر با حل مسائل اقتصادی جهان سوم تأمین میشود زیرا با پیشرفت اقتصادی، دموکراسی و ثبات سیاسی در این

هر موضوع و یا حتی هر کالائی بطور جداگانه مورد بررسی قرار گیرد آمریکارا به رو در روئیهای پایان ناپذیری کشانده است.

در هردو حزب جمهوریخواه و دموکرات مذاکراتی در جریان است که قراردادهای بازرگانی موجود مورد تجدید نظر قرار گیرند و در قراردادهای جدید راه حلهائی برای سرشکن کردن هزینه های روابط بازرگانی بین قدرت های اقتصادی جهان یافته شود. بالاگرفتن تمایلات آمریکائیان به سیاستهای حمایتی لااقل منجر به این خواهد شد که کشورهای طرف قرارداد دروازه های خود را بروی کالاهای آمریکائی بازکنند. پس از امضای قرارداد تجارت آزاد با کانادا، دست اندرکاران مسائل بازرگانی خارجی اصرار میورزند که چیزی شبیه آن باید با طرفهای مهم بازرگانی خارجی آمریکا بسته شود و بایک یک کشورهای مربوط باید مذاکره برای اینکار شروع گردد، زیرا مسالیان درازی است که مسئله تجارت آزاد مطرح بوده و نتیجه ای از آن حاصل نشده است. بنظر آقای بیکروز بزرگوارانی سابق امضای چنین قراردادهائی علاوه بر رفع مشکلات بازرگانی موجود سبب خواهد شد موضوع تقسیم هزینه های دفاع عمومی و کمک به کشورهای درحال توسعه، بین کشورهای صنعتی پیشرفته حل و فصل شود زیرا تقسیم بار این مسئولیت ها بر مراتب مهمتر از اعزام چند سرباز و بکارگرفتن چند هواپیمای جنگی است و منبعا باید عامل اقتصادی بیشتر مورد توجه قرار گیرد. سالهای درازی است که درباره مسائل امنیت ملی با نمایندگان کنگره که غالباً بودجه کمک به مسائل شهری حوزه انتخابیه آنها حذف شده چانه می زنیم که بودجه نگاهداری سربازان آمریکا را در کره جنوبی تصویب کنند در حالیکه این کشور مبالغ سرسام آوری مازاد در موازنه بازرگانی خارجی خود با ما بهم زده است.

هارولد براون میگوید آمریکایاید در آینده یک ناتوی اقتصادی بوجود آورد تا هزینه های اقتصادی درست سرشکن شود و کوشش ما بایاید در این جهت باشد که اتحاد سیاسی با سایر کشورهای جهان باید یک معادل اقتصادی پیدا کند. واضح است که بوجود آوردن چنین معادله اقتصادی آسان نیست و نیز روشن است که برخلاف سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) که عامل تهدید خارجی در بطن آن قرارداد است در ناتوی اقتصادی تهدید خارجی مطرح نیست بلکه رقابت و نیازهای داخلی است که مآربه ایجاد چنین اتحادیه اقتصادی وادار می کنند و البته تشویق کردن ژاپن به ورود در آن اتحادیه کار پردردسری خواهد بود.

هر دو حزب عقیده دارند که باید قراردادهای اقتصادی جدیدی بوجود آیند. هر دو حزب با آزادی تجارت با مکزیک موافق هستند و یک مسئله چشم گیر دیگر چگونگی کمک به کشورهای درحال توسعه است تا بتوانند در برابر بدهیهای بی سرو سامان و خرد کننده خود به بانکهای غربی مقاومت کنند و ترس از استعمار کشورهای بزرگ از دنیای سوم برداشته شود. در حال حاضر عقیده عمومی در آمریکا بر آن است که سیاست امنیت ملی این کشور باید بدور محور بوجود آوردن دموکراسی و اقتصاد با زارد در کشورهای جهان سوم بگردد ولی بنظر آقای بیکر با اجرای روش های جدید آمریکا بدون آنکه تعهد پرداخت وامهای جدیدی را به عهده گیرد به رشد دموکراسی و اقتصاد آزاد در کشورهای داوطلب کمک کرده است. هم اکنون برزیل و آرژانتین بصورت کشورهای دموکراسی درآمده اند و مکزیک نیز تا حدی در جهت اقتصاد غیردولتی قدم برداشته و صدها کارخانه و مؤسسه دولتی به مالکیت خصوصی درآمده اند. حتی در پاکستان، بی نظیر بوتوبه

آسانی درباره خصوصی کردن صنایع دولتی صحبت میکند که پدرش روزگاری با این تز مخالف بود.

بنظر عده ای در دوران حکومت ریگان هیچ کمکی به حل بحران بدهی کشورهای جهان سوم نشده است. یکی از سناتورهای آمریکا پیشنهاد کرده بود که یک برنامه بین المللی زیر نظر دولت های ذینفع بوجود آید و آنها هزینه این وامها را برای کشورهایی که در جهت دموکراسی و استقرار اقتصاد آزاد کوشش میکنند بعهده گیرند.

سناتور برادلی که مبتکر این طرح بوده است میگوید بدهی کشورهای جهان سوم پای شوری را باین کشورها باز کرد و بدهی این کشورها به بانکهای آمریکائی بزرگترین وسیله را بدست عوام فریبان و گروههای چپ داده است. آنها میگویند هر یک دلاری را که مکزیک به بانکهای آمریکائی پرداخت میکند از حساب سرمایه گذاری در آن کشور برداشت میشود و در عین حال به مصرف خرید یک کالای آمریکائی هم نمیرسد و این باعث بوجود آمدن قدرتهای جدید و یا حتی خطرات جدیدی برای بانکهای خارجی و شرکت های بازرگانی میشود که خود نشانه آن است که تقسیم قدرت اقتصادی جهان بنحوبهتری انجام میگیرد.

با این ترتیب ممکن است آمریکا بتواند رهبری جهان را در دست داشته باشد ولی این امر مستلزم صبر و حوصله بسیار و اعتماد و تحمل است تا استراتژی جدید امنیت ملی پیاده شود و تأثیری را که لازم است بجای گذارد. بعد از چهل سال کوشش در جلوگیری از پیش رفت یک دشمن، دولت بعدی آمریکا باید در پی تدارک سیاست امنیت ملی جدیدی باشد که بموجب آن رهبری در جهانی که دوستان قدرتمند ما در آن زیاد شده اند، دسته جمعی و تقسیم شده اجرا گردد.

برما چه گذشت



مرد

وقتی داشت خانه را ترک میکرد، دستش را گرفتم و التماس کردم که: «نرو!» اعتنا نکرد. گذاشت و رفت. من ماندم و مهرداد پسر سه ساله مان. صدای بسته شدن درم مثل پتکی توی سرم خورد. مهرداد گفت: «مامان کجارفت؟» جوابش را ندادم. شلوارم را درچنگ گرفتم و درحالی که تکان میداد، سؤالش را تکرار کرد. ول نکن نبود. گفتم: «برمیگردد.» مهرداد به اطاقش رفت و با اسباب بازیهایش مشغول شد. من روی میبل افتادم و سیگاری آتش زدم.

زن

بداخل آسانسور که رفتم، سیگاری آتش زدم. غدغن است، میدانم، اما نمیتوانستم تا پائین طاقت بیاورم. مرگ یکبار، شیون یکبار! تاسرم را بلند کردم، دیدم زیر یک سقمم کردند با این بی انصاف! خدا پدرش را بیمارزد که آمد کاسه کوسه این مرد های قلتنش و گردن شق را بهم ریخت- حالا توی این مملکت حالیش میکنم یک من دوغ چقدر کره میدهد. هی بخور و دم نده؟ پیز! چشم. بشور! چشم. خانه داری کن! روی چشمم. بچه را بدار!

۱

این نوشته داستان زندگی هیچ زوج خاصی در جامعه مانیت. در اینجا روی سخن ما با آنان است که عاشق شایعه پراکنی هستند: شمارا بخدا آن را به هیچکس نجسباید.

۲

این نوشته داستان زندگی بسیاری از زوج های جامعه ماست، در اینجا روی سخن ما با آنان است که عاشق خود مردم هستند. شمارا بخدا یاری دهید زنان و مردانی را که در غربت، بنیاد ارزشهای سنتی، دینی و مردمی آنان زیرورو شده است.

۳

این نوشته روز شمار فاجعه ای است همه گیر بنام جدائی که گریبانگیر بخش قابل توجهی از جامعه ما شده است- بر خورد هائی از همه شکل بین زنان و مردان ما.

نویسنده، در این نوشته، شنونده ایست که شنیده هایش را به قلم می کشد. قهرمانان این داستان درد دل می کنند- بیشتر صادقانه. اما اگر دروغی هم بگویند، خود بر این باورند که راست می گویند. و دیگر اینکه... هیچ! خودتان داستان را بخوانید.

بگوئید، اما من حسودیم نشد. سهل است - احساس غرور هم کردم. خدارا سپاس گفتم که همسری باین قشنگی نصیب شده است.

زن

وقتی تعریف کردم که یک مرد آمریکائی دنبالم افتاده بود، ککش نگزید. اگر دوستم داشت، دست کم یک ذره از خودش حسادت نشان میداد.

اگر این دیوارتکان خورد، این مرد هم! انگار نه انگار! مرد آمریکائی چشم های آبی نافذی داشت. من همیشه از چشم آبی و موی زرد بدم میآمد، اما این بی انصاف چیز دیگری بود. چه میدانم، شاید هم نبود، ولی صاف انگشت گذاشت روی نقطه کمبود من. مرد من، هرگز این نیاز طبیعی و عاطفی مرا درک نکرد - اینکه چیزی از چشم هایم بگوید، یا از گیسوی بلندم. خیرسرسر یعنی مرد شرقی هم هست - از سرزمین شعرناب حافظ و مولانا و از تبار سلیمان نبی که قربانش بروم یک حرم داشت و هزار زن و غزل غزلهایی همه در وصف زیبارو یان، یکبار مرا در لباسی برانداز نکرد و بگوید: «چه برازنده است این تن پوش برقد و بالای تو!» ما مردیم یک لباس تازه بخریم و به تن کنیم و

صد البته. نفس هم نکش؟ نه دیگر! این یکی نمیشود. نفس نکشم میمیرم. توی ایران درخفان میشد زندگی کرد، چون همه زنها خفه بودند. اینجا، خواب دیده ای خیراست. و کیل میگیرم، چنان دماری از روزگارت در میآورم که هفت جدت را یاد کنی. نقداً چند روزی بچه داری کن تا حالت جابباید.

مرد

حالا بیست و چهار ساعت میشود که رفته است. دیشب جمعه شب بود، شب شنبه. یک یهودی نبودن زن راتوی خانه، بیشتر از همیشه شب شنبه حس میکند. پیش خودم فکر کردم عصبانی است گذاشته رفته، برمیگردد. نه خیر، برنگشت. مهرباد بیچاره ام کرد. همه اش گریه و زاری و مامان، مامان. از بچه سه ساله چه انتظار میشود داشت. دیشب زنی در خانه نبود که شمع روشن کند. چراغ خانه خاموش بود. ایران که بودیم، برو بچه ها بمن میگفتند اشکال تو اینست که به زنت خیلی رومیدهی. میگفتند مرد است و خشونتش، حتی اگر ایجاب کند باید برای روکم کردن گاهی یک کشیده هم بیخ گوش زنت بزنی. من اگر بعیرم هم نمیتوانم دست روی کسی بلند کنم. زخم که جای خود دارد، به غریبه هفت پشت هم نمیتوانم خشونت نشان بدهم. نیست آقا، توی خونم نیست.

زن من دیشب خانه نبود. به پدر مادرش هم تلفن نزدم بیرسم کجاست. ازاراده خودم تعجب کردم، از من اینهمه مقاومت بعید است. بیست و چهار ساعت! امروز مهرباد را حمام کردم. از توی یخچال هر چه بود و نبود در آوردم، سرهم کردم، توی دیگ ریختم و جوشاندم. بد نشد. نمکش کم بود. مهرباد در خوردن زیاد اذیت نکرد. فردا صبح باید بروم سرکار. بچه میماند روی دستم. نمیخواهم شریکم بفهمد داخل خانه چه خیراست. نمی شود که برنگردد. یعنی طاقت میآورد بیش از یکروز بچه سه ساله اش را بی سرپرست بگذارد و برود؟ نکند زیر سر بلندی پیدا کرده؟ نه بابا، هر غلطی بکند، از عهده این کارها بر نمی آید. اما دنیا را چه دیدی. چند بار بمن هم بهانه گرفت که: «مگر میشود مرد غلطی نکند!» آتش نخورده و دهن سوخته باین میگویند! آمریکا عوضش کرد. اینطور نبود. زن سر براهی بود. خدایا دلم چقدر آشوب است. نکند دیگر برنگردد. مدتی است هی مردهای آمریکائی راتوی سرمن میزنند. من نمیدانم چه باید بکنم تا یک مرد آمریکائی باشم که خانم راضی باشد. شاید هم راه میان بر را انتخاب کرده و یکر است رفته سراغ مرد آمریکائی. چند وقت پیش بود تعریف میکرد که توی فروشگاه یک مرد آمریکائی دنبالش افتاده و گفته: «با این چشم های سیاه و موهای سیاه و بلند، تو باید شرقی باشی - بگذار حدس بزنی، حتماً ایرانی!» هر چه میخواهید



اولین سؤال این نباشد که: «چند پول این را دادی!» نه اینکه خسیس باشد. نه! خدائیش خیلی هم دست و دل باز است اما ظرف این دوازده سال زندگی مشترکمان، من حتی یک مورد را هم بیاد نمیآورم که یکبار، البته خارج از سالگرد عروسی و تولد، با یک چیزی بخانه آمده باشد. یک شاخه گل، یک هدیه کوچک، یک دستمال گردن. درآرزوی دیدن این صحنه مُردم که جعبه ای بدستم بدهد و بگوید: «از جلوی مغازه ای رد میشدم، این لباس را دیدم و تجسم کردم ترادآن و دیدمت آنجا، پشت و پترین مغازه که بمن لبخند میزدی و بخودم گفتم که: نمیشود، باید این را بخرم و نازنینم را درآن ببینم!» چه کارشناسی میتوانست باشد.

مرد

من بمیرم در کمندش را باز کنید و یک نگاه تویش بیندازید. جای سوزن انداختن نیست. میله چوبی وسط کمد، شکم داده شکست. رفتم یک فولادیش را خریدم. میخواهید قبول کنید، میخواهید نکنید. این یکی هم همین روزهاست که زه وارث در برود. آخرانصاف هم چیز خوبی است. مگر من روی گنج قارون نشسته ام. شما غریبه نیستید، دار و ندارمان را گذاشتیم آمدیم. دروغ نگفته باشم، ته و توی کُسل زندگی که آوردیم، بیا و برو دست بالا را بگیریم، بشود چهل پنجاه تائی. خدا با خودتان عمر صد و بیست ساله اش بدهد و بحق همه آنهایی که بدرگاه خدا رو سفیدند درنماند، میرزا آقا جان پسردائی ام که بدادمان رسید. یک مغازه داوون تان گرفته بود، کارش هم خوب بود، احتیاجی هم به کسی نداشت. وضع ما را که دید، آمد چسبید که بیاباهم شریک شویم. گفتم آخر من پولی ندارم، گفت من بتو قرض میدهم. خلاصه باعزت و احترام ما را برود با خودش شریک کرد. بیست درصد مغازه را به اسم کرد. نه زبان بلد بودم نه زندگی کردن توی این خراب شده را. اینهمه هم جنگ و دعوتوی این خانه است. آخر من چطور میتوانم حواسم را جمع کنم مغازه داری کنم. طفلکی میرزا آقا جان تا با امروز یک کلمه حتی گله ساده هم نکرده است. بفرما، امروز دومی روز غیبت خانم است و منم مانده ام خانه به بچه داری و به دروغ به میرزا آقا جان گفته ام که سخت سرماخورده ام. بچه که نیست، می فهمد. اما اینقدر مرد است که به روی خودش نمی آورد. روی مردانگی اش خیلی میشود حساب کرد اما روی حوصله اش با اینهمه غیبت ها و عدم کارائی ها، چه عرض کنم!

نه خیر، انگار خانم خیال آمدن ندارد. هیچ کس را هم ندارم که مهرباد رانگاه دارد. هیچ کودکستانی هم قبولش نمی کنند، مدارس خصوصی هست که آنها هم پول خون پدرشان را می

خواهند. به کارگرهای زنی که توی این ساختمان کار میکنند سپرده ام یک دایه برای بچه پیدا کنند.

زن

آقا، یک روده راست توی شکم این مرد نیست. از اول زندگی همه چیزش را از من پنهان کرده و می کند. میرزا آقا جان به عزرائیل جان نمیدهد که بیاید مغازه اسم آقا کند، بچه اید؟ پولهای قایم کرده راداده نصف مغازه را گرفته اما خودش را زده به موش مردگی که فقط بیست درصد اسم من است. مرد ایرانی تارو زنی که بمیرد اختیار مالش را دست زنش نمیدهد. فکرش را بکنید، برای اینکه من مدعی مال و اموالش نشوم، برداشته پولش را اسم این و آن کرده. بگویم من رحم نمی کنی، آمدیم پس افتادی مُردی. صاحب این پولهای بی صاحب کی میشود؟ صد البته غریبه ها و میرزا آقا جان. زهر مرد سالاری و بی اعتمادی به همسرو هم بستر آنقدر توی ریشه و تون این مرد داد و یده که هرگز تازنده اند به نزدیکترین کس خود یعنی همسرشان اعتماد نمی کنند.

همه اش من، همه اش من. توی همه چیز، آقا بیشتر میداند. مثلاً از سیاست حرف میزنی، میدود جلو که: من میدانم که انقلاب می شود، من میگویم که کار کار انگلیس ها بود، من میگویم سگ بوش می ارزد به دو کاکیس (حالا انگار همه اهل آمریکانشته اند که آقا برایشان رئیس جمهور انتخاب کند!) من میگویم حکومت خمینی همین روزها می افتد و پسر شاه میرود سر جای بابایش. از مردم حرف میزنی باز هم: من میگویم زن پسر عموی شوهر خواهرت باشوهر دخترخاله زن برادرت ریخته اند روی هم. دیدی آنشب توی مهمانی چطور بهم نگاه میکردند؟ (ملاحظه میفرمائید که همه مصدومان هم از فک و فامیل بنده هستند!). آنوقت شما میفرمائید من برگردم با این آدم دو باره زیر یک سقف؟ امروز رفتم یک وکیل دیدم. از پس انداز خودم سه هزار و پانصد دلار علی الحساب حق الزحمه اش را دادم. گفت چنان شوهری برات بسازم که توی تاریخ بنویسند. تمام زندگیش را از من بگیرم. نفقه باید بدهد، خرج بچه را هم باید بدهد، نصف مغازه مال تو است، شاید زندانش هم کردم! بگذار برود پشت میله های زندان مدتی آب خشک بخورد بلکه حالیش بشود که آمریکا کجاست.

مرد

لحظه های آغازین زندگی مشترکمان چقدر باشکوه بود. عروسیمان مثل توپ در تهران ترکیب. هردومان دانشجوی معماری دانشگاه ملی بودیم. بچه های دانشکده گفتند عروسیتان باید

خواست. آخرش هم هشت نه سال سرگردانمان کرد تا بچه دارشد. حالا سرسی و هفت هشت سالگی باید بچه هایم بزرگ بودند، تازه یک فسقلی سه ساله داریم که آنرا هم گذاشته و رفته. آئی که چه آفتی میکند عشق ها و آتش رابطه ها آنها بچه دلائل احمقانه آئی.

گفتم که پرروز به کارگرزنی که توی ساختمانمان است سپرده بودم برای مهرداد دایه آئی پیدا کند. دیشب زنی را با خود آورد که میگفت اهل کوبا است. گفت تازه از شرق آمریکا آمده و جانی برای زندگی کردن ندارد. گفت اگر با او سر پناهی بدهم، حقوق زیاد برایش مطرح نیست. کوراز خدا چه میخواهد، دو چشم بینا. دودستی چسبیدم. گفتم توی اطاق مهرداد بخواب. یخچال راهم پر کردم گفتم هر چه میخواهی بپز و بخور. دیشب که به خانه آمدم، بوی غذاهای عجیب غریبی توی راهرو به مشام میرسید. رسیدم دیدم مهرداد شسته و تمیز، خانه مرتب و نظافت شده و میز شام چیده است. مارگاریتا (اسم دایه کوبائی است) شام کشید، جلوی من گذاشت، خواست برود، دیدم نامردی است. تعارف کردم. نشست. برای اولین بار براندازش کردم. قد بلند، چشمهای آبی آسمانی با مژه های سیاه، تافته گیسوان سیاه که تا کمرش میرسد و تاب دار است. کمی تُپل است. رفتارش هیچان زده است و شرم آلود- چیزی که در کمترین آمریکائی میبینی. دستی هم توی سرو صورتش برده- هاله آئی کم رنگ از بزکی نه چندان تند روی گونه ها و پشت چشم هایش پیدا است. سرش تمام مدت زیر است و به بشقابش نگاه میکند. با مهرداد خیلی راحت کنار آمده. بچه باین شری را چنان رام کرده که باور تان نمی شود. زخم چقدر پز میداد که مهرداد رانگه میدارد- انگار خانم شق القمر می کرد. بفرما! «نه چک زدم نه چونه، خودش اومد توخونه.»

زن

میدانستم. میدانستم که دل توی دلش نیست تا من پام را از خانه بیرون بگذارم و آقا بود دست یک زن را بگیرد بیاورد بنشانند. تکه تکه اش میکنم! تازه خودش راهم به موش مردگی میزند که: «این را آورده ام مهرداد رانگه دارد.» یک مهرداد نگهداری نشانت بدهم که جدت را بنیاد کنی. نه خیر، باید بیاندازمش پشت میله ها. چند بار دیگر هم میچش را گرفتم با چنان نه نه من غریب بازی زیرش در رفت و خرم کرد که نگو. حالا می فهمم که این او را مخصوصاً پاروی دم من میگذشت تا بگذارد بروم، آقا خانه را خالی کند و بیفتد به عیاشی. خواب دیده خیر است. امروز رفتم پیش و کیل. گفت سه هزار دلار علی الحساب ته و تویش درآمد، هزار دلار دیگر گرفت. داستان



با سایرین خیلی فرق داشته باشد. من پیشنهاد کردم عروس و داماد سوار بر موتورسیکلت به عروسی بیایند و بقیه بچه ها هم با موتورسیکلت اسکورتان کنند. همین کار را کردیم. هفته بعد روزنامه ها و مجله ها نوشتند. همینطور با موتورسیکلت صاف رفتیم توی سالن عروسی. مثل پروانه ها بود- سبک، ساده ولی در نهایت زیبایی. خیلی خوشگل شده بود. جمعیت را احساس نمی کردیم. در پرواز بودیم. در اوج، در اوج. و حالا در قهقرائیم، زیر و ژرف.

زن

حتی تصور اینکه زندانش میکنند هم عذابم میدهد، وقتی بیاد میآورم چه شروع قشنگی داشت زندگی ما. من همیشه ردیف جلوی کلاس می نشستم و او ردیف آخر. قبلاً توی سازمان دانشجویان یهود با هم آشنا شده بودیم. من زیاد شلوغ میکردم و او بچه آرامی بود. بعد از مدتی متوجه شدم که از ته کلاس آرام آرام ظرف یکی دو هفته خودش را رساند به ردیف نیمکت های پشت سر من. نگاهش را پشت گردنم احساس میکردم. هر بار بر میگشتم، نگاهم توی نگاهش گره میخورد. مژه های بلند و نوک تیزش حال عجیبی داشت. هنوز هم همینطور است، سیاه است ولی نوک آن به بوری میزند. و چشم هائی که با آدم حرف میزند. گو یاست. و لبخندی که اطمینان بار است و آرامش زا. به و کیلم گفتم: «زندادان نه!» کی طاقت میآورد آن نگاه و آن لبخند را پشت میله ها ببیند؟ لعنت باین زندگی. بر ما چه گذشت، خدایا. بر ما چه گذشت؟

مرد

و بعد دست اندازها شروع شد. درس خواندن راول کرد که: «مگر میشود هم درس خواند و هم خانه داری کرد؟» با اکراه قبول کردم. من عاشق بچه بودم و خانم حالا حالاها بچه نمی

رابرایش گفتم، گفت به صلابه میکشم این مرد نااهل را، نترس! و کیل فهمیده ای است. رویم نیامد پیرسم چطور سه هزار دلار اولی ظرف یک هفته خرج شده. غلط نکنم حتماً کار آگاهی چیزی گرفته تا از شوهرم مدارک جمع کند. میبینی ترا خدا؟ معشوقه کوبائی. ای جز جگر بزند فیدل کاسترو با این اهالی مملکتش. تا خبر زن نشاندن آقا رسید، رفتم جلو آپارتمان ایستادم، کشیک دادم تا آمد بیرون. مهرداد را توی کالسه نشانده بود. خدامرگم بدهد، نکنند بچه ام ایدزی، میدزی، چیزی از این زینکه پتیاره بگیرد. شوهرم جهنم. انشالله مرضی بگیرد صد پله بدتر از ایدز که تمام دل و جگرش را بگیرد. گریه ام گرفت. عجب قروقاطی کرده ام. مهرداد نازنین مرا این زن معلوم الحال توی خیابان بگرداند. چقدر هم تمیز و مرتبش کرده بود. داشتم می مردم تا پیرم آن طرف خیابان، بچه ام را بغل کنم. عجب موجودات بی صفتی هستند این بچه ها. «از دل برود هر آنکه از دیده برفت» در مورد اینها خوب صدق می کند. ماما از یاد رفت؟ دوباره گریه ام گرفت. به زنک کوبائی چشم دوختم، عجب زشت بود. تک و توک چیز هائیش بد نبود، اما رو بهمرفته عین کلفت ها بود. خوب کلفت هم هست. تف به روت بیاید مرد! لیاقت همین اشغال هاست. آقا زیر سقف خانه من، توی همان رختخوابی که من خوابیده ام، بایک زن دیگر هم بستر می شود. این مردها، مخصوصاً مردهای ایرانی را باید گوشت نشان را کند و جایش فلفل و نمک پاشید. دلیل بشوی ای زن، تو کجا پیدایت شد که بروی صاف سر جای من بنشینی؟

فایل ۱۸ دیک ۱ بر پایه گفتگوست قسمت چهارم

مرد

باورتان می شود که دوهفته است این زن رفته و حتی یکبار تلفن نزده احوال بچه اش را پیرسد؟ نه فکرش را بکنید. میرزا آقا جان وقتی قضیه را فهمید، افتاد به میانجی گری. خانم هم پریده بود توی دلش که: «روی دکان شوهر من نشسته ای و با پولهای ما داری عشق میکنی» و بعد هم گفته که میکشدش دادگاه و آخر الامر هم میرزا از خانه بیرون انداخته بود. یکی دوتا از دوستان قدیمی واسطه شده اند، اما خانم سرسازش ندارد. نیاید به جهنم. حالا مارگاریتارا کرده پیراهن عثمان. واله شما غریبه نیستید، بد چیزی نیست، اما جان مهرداد قسم اگر من جز به چشم یک کلفت، هیچ جور دیگر نگاهش کنم. مهرداد هم خیلی خوب با او کنار آمده. دیشب ماما صدایش میزد. زن ماهی است. تعریف میکرد مادرش یهودی مجارستانی بوده و پدرش اسپانیائی که سالها پیش به کوبا آمده اند و با انقلاب، از آنجا گریخته و به آمریکا پناهنده شده اند. خیلی زن مظلومی است. خیلی دلم برایش می سوزد- او هم خیلی نسبت بمن

احساس همدردی دارد. دیشب با او سردرد دلم باز شد. از بدبختی هایم باز نم گفتم. بجان عزیزتان، اشک توی چشمش جمع شد. باو دستمال کاغذی دادم. دستم را که بردم جلو، باد دست گرفت و بوسید. اشکش به پشت دستم چکید. دستمال را گرفت و اول دست مراو بعد چشم هایش را پاک کرد. طاقتم طاق شده بود پیرم بغلش کنم و زار زار بگیرم، اما خود داری کردم. ملتبه هستم و نگران. قلبم دارد از جاکنده می شود. زنم رادوست دارم، زنی که خود را همسر من و مادر فرزند هر دو مان نمیداند، زنی که دارد از دست میرود.



زن

لعنتی رادوستش دارم. شوهرم را میگویم. اما حالا که قدم جلو گذاشته ام، باید تا ته قضیه بروم. از طرفی هم مرددم. همینطور نشسته ام و دست روی دست گذاشته ام تا یکی بیاید و دسترنج چندین و چند ساله ام را بدزد و برود. پروین، دوست دوران مدرسه ام، دیروز هشدارم میداد که: «یکمرتبه سرت را بلند میکنی و میبینی که شوهرت بایارو کوبائی ریخته اند روی هم!» گفتم: «حالا انگار ریخته اند» باورم نمیشود. یک مرد ایرانی تنها، زیر یک سقف بایک زن سهل الوصول، شبهای متمادی باشد و کاری نکند- اینها دارند چه کسی را گول میزنند. هیچوقت فکر نمی کردم تا این حد نسبت به او حسود باشم. و کیلم هم دارد سراغ سه هزار دلار سوم را میگیرد. تله پول گذاشته است. سه هفته از دعوی مامیگذرد، هنوز یک اختطاریه هم برای شوهرم

نفرستاده. چی گفتم «شوهرم؟» غلط کرده دیگرشوهر من باشد. برود شوهر آن هزارکاره بشود. ای نامرد! عجیب حس انتقامجویی دارد آزارم میدهد. تصمیم گرفته ام اگر حتی برای این شده که جرش رادر بیاورم هم، اقلأً بایک مرد غریبه یک نهار بخورم. این لعنتی ها هم تا همه چیز خوب و مرتب بود، توی فروشگاه، توی خیابان، توی پارک، همه جا جلوی آدم سبزمی شدند و درباره زیبایی شرقی آدم داد سخن میدادند. حالا، هیچی! انگارو باآمده و همه شان رابرده. چند روز قبل که خیلی هم گیج و منگ و پکر بودم، از پشت سرم صدای مردانه و جذابی صدازد «سینیورا، سینیورا!» برگشتم نگاه کردم چشمتان روزید نبیند. یک مکزیکی کوتوله شکم گنده سیلوی زهوادر رفته ای دنبالم افتاده بود و با دستهایش چنان اشاره هائی به تن و بدنم میکرد که چندشتم شد. نمیدانم انگار خداوندگار خدا هم که بزرگترین مرد مردان و مرد سالاران است، برای مرد خوشگل میفرستد و برای زن بی ریخت!

بعد کلاه خودم راقاضی کردم. صادقانه از خودم پرسیدم اگر بجای این مرد مکزیکی، رابرت ردفورد دنبالت افتاده بود، غلطی میکردی. نه! هیچ غلطی نمیکردم. چرا که من یک زنم، زن ایرانی با همه معیارهائی که باو تزریق شده. ایرانی هم نبودم همانقدر که یک زن هستم و حرمت جسم خود رادارم همین کافیست.

دل و وحشتناک شورمهرداد رامینزند. میدانستم شوهرم یکدنده است، امانه تاباین حد. این زنک هم قوز بالا قوزشده. بچه ام را، زنده نباشم، نکند بلائی به سرش بیاورد. عجب گیری کرده ام خدایا.

مرد

میان جمع که بودیم، زنها از شوهرهایشان تعریف میکردند. ازاینکه از وقتی موهای شقیقه هایش جو گندمی شده چقدر خوش تیپ شده، که چقدر این پیراهن فیروزه ای رنگ به او میآید، که



خودم این کت و شلوار رابرایش خریدم - خیلی خوش برش است. نه؟ و گفتگوهائی از این دست. اما زن من، هرگز! من در تمام طول مدت این سالهای ازدواجمان یک پیراهن هم که او برایم خریده باشد به تن نکرده ام - و چقدر حسرت آن آقای پیراهن فیروزه ای را خورده ام که مادام که آن پیراهن رابه تن داشته همیشه در این احساس بوده که زنش اوراد راغوش گرفته - چسبیده به تمام بدنش. آنوقت خانم غر و لند میکند که چرا من برایش هدیه نمی خرم. اما من خریده ام، و باهیجان باو داده ام و یک «مرثی» خشک و خالی شنیده ام و چند سال بعدش هم همان هدیه رادست نخورده و گوشه کمد قایم شده پیدا کرده ام و اعصابم از این کار همسرم متشنج شده است. آنوقت خانم متوقع هدیه گرفتن دوباره هستند؟ باشد تا برایشان بخرم و باپست سفارشی دو قبضه بفرستم! همانطوریکه وکیل ایشان شروع کرده باپست سفارشی برای من اخطاریه و ابلاغیه می فرستد.

تعریف از من در میان جمع؟ استغفراله! اما تادلتان بخواهد متلک و سرکوفت و نگاههای آنچنانی و مسخره کردن، آنهم جلوی هرکس و ناکسی. مخصوصاً از وقتی باین خراب شده آمده ایم. ایران که بودیم وضع باین ناهنجاری نبود، اما اینجا، نمیدانید. خانم در حال و هوای آزادی چه شلنگ و تخته ای میاندازد. صد بار باو گفتم: «عزیزم، من از اسبم افتاده ام نه از اسلم. مدارا کن بگذار زندگی کنیم.» میدانید چه جوابم راداد؟ اگر بگویم قلبم می ایستد. از خودش پرسید!

زن

اینقدر از اسبم و از اسلم کرده که حالم بهم خورده. وای که وقتی این مرد خودش را به موش مردگی میزند باید خر آورد و معرکه بار کرد. این بارگاه نشینان کاخ مرد سالاری کی میخواهند بفهمند که آن مومه رالولو بُرد. که آن سوپشکست و آن پسمانه ریخت. که دوران ستم به زن ایرانی پایان رسیده است و توی این آب و خاک این توبمیزی از آن توبمیری هانیست. صبح



تاشب نه نه من غریبم بازی درآوردن که من کارمیکم و نان درمیآورم! مگر شاخ غول می شکنی آقا؟ مگر کسی فرستاده دنبالت که بیانی زن بگیری؟ روزهای اول همه اش موس موس بود و «بی تونمی توانم زندگی کنم.» ای بی صفت! حالا نو آمده به بازار و کهنه شده دل آزار؟ چه اسمی هم دارد لعنتی: مارگاریتا!

مرد

امروز اولین روزته مانده زندگی من است. اگر بگویم چه اتفاقی افتاد، باورتان نمی شود. نمیدانم رویم بشود همه اش رابرایتان تعریف کنم یانه- اما خوب شما که غریبه نیستید. نمیدانم از کجایش شروع کنم. عرض کنم که، دیروز غروب که از مغازه به خانه آمدم، کلید انداختم در را باز کردم، دیدم بنده آپارتمان (بروزن بنده منزل!) شکل و شمایل جدید پیدا کرده است. مبل ها جابجا شده، دکوراسیون عوض شده، گوشه به گوشه چند شاخه گل، نورکم. مهرباد کجاست؟ خوابیده! مارگاریتاچی؟ نگو و نپرس. لباسی حریر و بلند به تن. سفید و تن نما. بُهت زده وسط سالن ایستاده بودم که آرام بطرفم آمد، دستهایش رابه دور گردنم حلقه کرد، لبهایش را روی لبهایم گذاشت، یک ماچ سفت و آبدار کرد و در حالیکه مرا از آغوش رهانکرده بود، چشم به چشمهایم دوخته گفت: «تولدت مبارک!»

اجازه بفرمائید اول حال خودم را توضیح بدهم. قلب داشت از قفسه سینه می پرید بیرون. خدایمندان که ظرف این ده پانزده سال، این تنها زن غریبه ای بود که بامن تاباین حد و باین شکل نزدیک شده بود. علاوه براین من داشتم شاخ درمیآوردم که این دم بریده چطور تاریخ تولد مرا پیدا کرده بود. توی موجهای پرتلاطم این ضربه ناگهانی داشتم دست و پا میزد (وهنوز حلقه بازوان مارگاریتا هم گرداگرد گردنم بود) که بناگاه متوجه میز شام شدم. آقا نگو چه میزی! شمع روشن بلند قد صورتی رنگ دوددد- آنها در حال سوختن. سه چهارتا گل اُرکیده بزرگ دور و بر شمع ها. بشقاب و قاشق و چنگال دودست در دو طرف میز و روی هردستمال سفره هم یک عدد گل سرخ محمدی و کنار دیگر میز بطری شامپانی که دستمالی سفید دور آن پیچیده بود بادواستکان بلند. جل الخالق! آرزوی همه سالهای آن پیوند پا در هوا دارد بااین زن غریبه به حقیقت می پیوندد. برای چند ثانیه قیافه زخم جلوی چشم آمد، انگار آنجا بود، دلم پائین ریخت. از خودم بدم آمد. نباید چنین پیش آید. دست بردم بازوان مارگاریتا را از دور گردنم بازکنم و از او بخواهم آرام بگیرد که بوسه دوم کارسازی شد و بعد سوم و بعد دستم را گرفت و بطرف

میز برد و استکانهای شامپانی یکی پس از دیگری و شام و جامی چند کنیاک و دست هایمان که از زیر میز بهم گره خورد و اطاق خواب و لغزیدن به زیر لحاف و درآمیختن بهم و...

زن

امروز درست شد پنج هفته. وکیل هیچ غلطی نمیکند، همه اش پول و پول. تمام پولی را که از محل خرجی خانه پس انداز کرده بودم دادم این بی همه کس و هر بار که میروم صورت حساب جدید است و رونوشت اختطاریه هائی که برای شوهرم فرستاده و تقاضای پول بیشتر. همه نصیحتم می کنند که برگردم سرخانه و زندگی کنم. به خودم میگویم اینهمه سال کشیدم بس نبود، دوباره بردارم دستی دستی خودم را بدبخت کنم که چه! از طرفی هم مانده ام که تکلیف مهرباد چه میشود. از خودم بدم آمده. پدر و مادرم هم شده اند یک مسئله مضاعف. پریشب اینقدر نق به جانم زدن که برگرد برو پیش شوهر و بچه ات که چیزی نمانده بود از اینجاهم بگذارم بروم. بعد فکر کردم کجا؟ از اینجای دیگر به کجا میشود رفت. این وسط مادرم از همه تماشائی تر است. از وقتی تصمیم به نامزدی گرفتم باشوهرم سر مخالفت داشت تا قبل از این دعوی آخری. قبل از عروسیمان فریادش بهوا بود که: «میخواهی بروی زن یک بچه محصل یک لا قبا...» لختی بشوی که چی، مگر عقلت را از دست داده ای؟» و حالا فریاد میکشد که: «خانه و زندگی و شوهر و بچه ات را ول کرده ای به امان خدا که چی، مگر عقلت را از دست داده ای؟»

عقلم را از دست داده ام، شوهرم و فرزندم را نیز. خیلی بلا تکلیفم!

مرد

یکهفته از تولدم میگذرد. یادتان هست بار قبل گفتم که زندگی دوباره ای آغاز کرده ام آنها به یمن محبت های بی امان مارگاریتا خانم؟ اجازه بفرمائید در نهایت خلوص عرض کنم که بقیه عمر هم مالید رفت پی کارش! آقا شما مردید، منم مرد. من بمیرم به زن جماعت تازنده اید اعتماد نکنید! اینها بدنی آمده اند که دنیا را بهم بریزند. از نه نه حوا که آدم ابوالبشر را با خودش از بهشت باین دوزخ آورد تا عیال بنده و مارگاریتا و همه اعوان و انصار این طبقه - طبقه نسوان را عرض میکنم- باید همه شان را گذاشت سینه دیوار و تیر بارانشان کرد. آقا، گسگر گرفته ام. آقا، آتش گرفتم. آقا، نمیدانی کجایم دارد جز جز میکند. خیر سرم چه زن ایده آلی گیر آوردم. چی قربان؟ میفرمائید چه مرگم شده و چرا حرفم را نمی زنی؟ میزنم آقا میزنم! کمی دندان سر جگر بگذارید. اول اجازه بدهید این بغض و درد دلم را خالی کنم بعد جریان قضیه را عرض می کنم. یک سیگار، تراخدایک سیگار. تمام چهارستون بدنم دارد از هم در میرود، مرگ من

دستان را بگذارید روی قلب من - بفرما، الان می ایستند. ای لعنت به گور پدرت زن! نه، جان من تشریف نبرید، چشم الساعه عرض میکنم.

گفتم من فکری بودم که چطور تاریخ تولد مرا پیدا کرده بود. خیلی ساده آقا. کیفم. تصدیق رانندگی. کارت اعتباری آمریکن اکسپرس که گم شد و هرجا را گشتم پیدا نشد، به زنک شکم برد. نصفه شب که خواب بود، رفتم سر کیفش گشتم دیدم، ده بیا، «خداده به سلطان پادشاهی!» کردیت کارت آنجاست و ورقه های خرید هم با امضاء جعل شده حقیر. عریضه ام به آسمان بلند شد. مارگاریتا از تخت پرید بیرون که چه شده دارلینگ؟ گفتم دارلینگ سرت را بخورد با من احمق. شصت خانم خیردار شد. رفت سراغ تلفن. به مخاطبش، چیزهایی به اسپانیایی گفت. گوشی را گذاشت و بدون اینکه بمن چیزی بگوید، لباس خوابش را کند، بلوز و شلوارش را پوشید، اسباب اثاثیه اش را جمع کرد و رفت توی سالن روی میل نشست. من بدنیا ش دویدم و سوالم را تکرار کردم که: «اینکارها یعنی چه؟» اگر توضیح ندهی مجبور میشوم پلیس را خبر کنم.» جواب داد: «سرکار زحمت نکشید، من خودم پلیس را خبر کرده ام.»

زنگ زدند. در را باز کردم. چشمتان روز بد نبیند. یک مرد گردن کلفت رستم صولت قلتش مکزیکی آمد تو. مارگاریتا پرید توی بغلش و در حالیکه با انگشت مرابا و نشان میداد و کُلی خودش را لوس کرده بود چیزهایی گفت که شکوه و شکایت و گلایه رامیمانند. مرد مکزیکی چند قدم بطرف من برداشت. آقا، صد رحمت به اصغر قاتل. بعله! دوسرو گردن از من بلند تر بود. عین آدم بد های فیلم های وسترنی که جان وین بازی میکرد. با صدای نخرانیده نتراشیده اش فریاد زد: «آمیگو!» عرض کردم «بس سیر» بقیه اش رافارسی میگویم که همه متوجه بشوند. آقای آمیگو فرمودند «خفه شو!» بنده هم با کمال خضوع و خشوع پذیرفتم. ایشان سپس چنین ادای کلام فرمودند که: «با عیال قانونی بنده نرد عشق میبازی سرت را بخورد، این دسته گل را ذیت هم میکنی. یک بابائی از تو در بیاورم که جد هفتم ات ریاد کنی.» و بعد یک سلسله فحش های چهار واداری آمریکائی با چاشنی مکزیکی و اسپانیائی حواله بنده کرد که با عرض معذرت و بمنظور حفظ عفت کلام بنده از ترجمه آن بفارسی معذورم. و بعد رو به مارگاریتا کرده گفت: «عزیز دلم، میخواهی با این ناکس چکار کنیم؟» آقا، اشک بود که مارگاریتا خانم میریخت به پهنای صورتش. «ای بی چشم و رو!» (البته این راتوی دلم گفتم) و بعد افتاد به هق هق و سپس واسطه شدن که: «ولش کن بابا، اینکه آدم نیست!» و با این طلب عفو، آقای آمیگو گریبان مرا بادومشت گرفته آنقدر بالا کشید که رو در رویش قرار گرفتم. بوی الکل تکیلای مفصلی که زده بود

باهر کلمه ای که میگفت از دهانش بیرون میزد. و آن کلمات از این قرار بود: «پلیس بی پلیس، شکایت هم بی شکایت. اگر خیلی ناراحتی، همین الساعه میتوانم پلیس خبر کنم!» وحشت زده، جوابی ندادم. توی هوا تکانه داد که: «جان بکن حرف بز!» عرض کردم: «بنده غلط میکنم پلیس خبر کنم. ترا جدمت مرا بگذار زمین!» همینطور توی هوا ولرم کرد. پخش زمین شدم. من بمیرم به کسی نگوئید ها، ولی یک لگد هم زد توی آنگاهم. نفسم که جا آمد، سرم را بلند کردم، دیدم هردوشان بالای سرم ایستاده اند. مارگاریتا گفت: «مهرداد راحتاً ببرد کتر. من از شب تولدت به بعد برای اینکه سرخرمان نشود، دوا خوردش داده ام که خوابش ببرد! دنبال جعبه جواهرات زنت هم نگرد!» وحشت زده به اطاق مهرداد دویدم. خواب عمیقی بود. گوشم را روی دهانش گذاشتم و بصدای نفسش گوش دادم. خدا را شکر آرام نفس می کشید. تکانش دادم، خواب آلود گفت: «مامان مارگاریتا!»

به سالن برگشتم. مارگاریتا و همسرش یافاسکش یا مردش، هر چه میخواهید اسمش را بگذارید، رفته بودند...
ومن مانده ام حالا، دوباره بی کس. و مهرداد، دوباره بی سرپرست و همسر که بریده از من رفته...

زن

... ومن که حتی دیگر پدر و مادرم هم نمیتوانند تحمل کنند.

مرد

سر کلاس پرس پکتیو بود. واحدی که خیلی از بچه ها از آن دلخور بودند. با تمام کمرونی که داشتم دل بدریا زدم، روی تکه کاغذی نوشتم: «راستی تو مرادوست داری؟» و کاغذ را پرت کردم روی میزش.

زن

کاغذ را برداشتم و از تعجب دهانم بازماند. باورم نمی شد. پسری این با حیائتی چه پررو شده بود. خیلی خوش آمد. روی همان تکه کاغذ نوشتم: «صد البته!»

مرد

هنوز آن تکه کاغذ را نگه داشته ام. توی جعبه جواهرات...
وای افسوس. مارگاریتا این راهم برد. و بعد عروسی کردیم. لحظه ای که تور عروسی را کنار زدم و لبهایش را بوسیدم. آه که چقدر دوستش داشتم. آه که چقدر دوستش دارم.

زن

و هنوز هم دوستش دارم.

((شهر))

شهر فرنگه،

از همه رنگه»

نوشته: گیتی بروخیم (سیمانطوب)



یک آشنای قدیمی است با دلی پر خون ازشایعه سازان حرفه ای. دختر و پسر دم بخت دارد و از اینکه مردم بیکار باشایعات بی جایان آینده جوانان رامواجه باخطرات گوناگون میسازند، زجر می کشد. سنگ صبورش شده ام چرا که می دانم نگرانی و غمش بجاست. ازلابلای نوشته هایم پی برده است که ازشایعه سازان و شایعه سازی نفرت دارم و بهمین دلیل بمن پناه آورده است. برایش توضیح می دهم که نه فقط من بلکه هر پدرو مادری و بطور کلی هرکس که کمترین بوئی از انسانیت برده است باوااحساس هم دردی می کند. این شتری است که درخانه همه خوابیده است و هر روز نویت یک نفر است که باشایعه های بی جای مثنی فاسد، آرامش خانواده اش درهم ریزد. می گوید: «اخیراً روش جدیدی برای شایعه سازی ابداع کرده اند و اعلامیه منتشر می کنند، از اعلامیه جدید خبرداری؟...» تاآمد درمورد اعلامیه سرشار از شایعاتی که اخیراً بین مردم پخش شده است توضیحاتی برایش بدهد، بمیان صحبتش رفته و گفتم: «بهبوجه نمی خواهم چیزی راجع به شایعات مندرج در آن اعلامیه بدانم. عزیزمن کسی که این گناه

کبیره را مرتکب میشود موجود بی وجدان و پراز عقده ایست که هیچکس جلودارش نیست، اما مائیکه معتقدیم عمل او اشتباه است اگر ترشحات مغز کثیف و بیمارش را برای یکدیگر بازگو کنیم شریک جرمش خواهیم بود. همانطور که در یکی از مقاله های قبلی ام نوشته ام درمذهب ما، بدگوئی و شایعه سازی گناه عظیمی است که برابر است با سه گناه بت پرستی، زنا و قتل نفس. و باید این نکته را هم بدانیم که همین مذهب افرادی را که سخنان شخص بدگور باور و تکرار می کنند به اندازه همان فرد شایعه ساز گناهکاری دادند...»

باناراحتی میان صحبت آمد و گفت: «نه نه، خدا شاهد است من برای خانواده ای که اعلامیه را دریافت کرده خیلی هم ناراحت هستم» گفتم: «می دانم که ناراحتی اما ناراحتی من و تودردی را دوا نمی کند، در صورتیکه صحبت راجع به انتشار اعلامیه، و مندرجات مسخره و کاذب آن، شایعه ساز را در رسیدن به مقصودش کمک می کند و همه آنهاست که در این باره به صحبت نشسته اند مطابق دین ما شریک جرم او شناخته خواهند شد. ما

یک انسان دیوانه و مجنون را نمی توانیم از عمل زشت خود بازداریم چرا که او حتی از هشدار خدای خود نیز نمی هراسد. اما اگر یک عادت قشنگ را میان جامعه خود رواج دهیم تلاش او بی ثمر خواهد ماند.» هم صحبتم جواب داد: «چه راه حلی به فکرت رسیده، اگر کمکی به حل مسئله باشد بی چون و چرا میپذیرم، دیگران را هم تشویق به اجرائش می کنم.» گفتم: «باید وظیفه اخلاقی و دینی خود بدانیم که بمحض دریافت چنین اعلامیه هائی، نخوانده آنرا پاره کرده و دور بریزیم و درباره دریافت آنهم با هیچکس حتی نزدیکترین عزیزان خود صحبت نکنیم. به این ترتیب شایعه در نطفه خفه خواهد شد. نه اینکه مثل یک خبرنگار حرفه ای گوشی تلفن را دست بگیریم و تمام شهر را خبر کنیم. این تنها راه حلی است که به فکر من می رسد. البته شایعه های ساخته و پرداخته این مغز دیوانه آنقدر جنون آمیز و غیر قابل باور است که حتی یک کودک خردسال هم قادر به باورشان نیست، جامعه آن شایعه ها را نمی پذیرد و کسانی هم که درباره شان بدگوئی شده هیچ آسیبی نخواهند دید. اما



نگرانی من نگرانی بزرگتری است.»
 حیرت زده پرسید: «نگرانی ات از چیست؟» آزاده خاطرگفتم: «نگرانی ام از اینست که فرزندان جوان من و تو و دیگران وقتی قدم به هرمجلس گذاشت دید صحبت از اعلامیه و شایعات است چنان از جامعه مسموم ما منزجر خواهد شد که بتدریج خود را از این جامعه کنار خواهد کشید، دیگر بامان و جامعه ما راضی به نشست و برخاست نخواهد شد، باجوامع دیگر در خواهد آمیخت و مازمانی چشم باز خواهیم کرد و متوجه خواهیم شد که جوانان فقط باغیریهودی و غیرایرانی معاشر شده و با همانها نیز ازدواج کرده است. اگر خدای ناکرده روزی چنین شود (که متأسفانه اکثر جوانها اخیراً چنین انزجاری را نسبت به جامعه ما پیدا کرده اند) دودش در چشم همه ما خواهد رفت حتی در چشم آن دیوانه اعلامیه نویس، چرا که او هم قطعاً فرزندان یانوه ها یا خواهر و برادرزاده های جوانی دارد که ممکن است مثل بقیه جوانان از این حرکات زشت عاصی شده از جامعه ما بگسلند. اگر خدای ناکرده چنین شود نه فقط چاه کن در چاه افتاده، بلکه ما هم به اتفاق او در آن چاه سقوط خواهیم کرد. تکرار می کنم مردم عاقل تراز آن هستند که دروغهای مسخره آن شخص را باور نکنند، اعلامیه او خطری متوجه کسی نخواهد کرد، اما صحبت درباره اعلامیه، موج نفرت را نسبت به جامعه ما در دل جوانان ایجاد خواهد کرد و باعث کناره گیری آنها از جامعه ما خواهد شد. پس ما هستیم که باتکرار چرنیدیات او خطر اصلی را پایه ریزی می کنیم. در نتیجه فقط یک راه حل می ماند و بس، ندیده و نشنیده گرفتن مزخرفات مشتی انسان بیمار، بازداشتن دیگران از صحبت درباره چنین ماجراهائی و بطور کلی بازداشتن هر فردی از شایعه سازی.»

سرش را تکانی داد و گفت: «اعلامیه را میتوان پاره کرد و درباره اش با کسی صحبت نکرد، ولی وقتی در جمعی یک نفر شروع به بدگویی از کسی می کند، چطور میشود مانع او شد.» گفتم: «خیلی راحت. کافس است بگوئید، چکار بکار مردم داریم، بهتر است صحبت دیگری مطرح کنیم»، شایعه ساز اگر شعور داشته باشد متوجه منظور شما می شود و صحبت را عوض می کند.»

• • •

جلسه هشت تحریریه شوفار بود، پس از رتق و فتق امور مجله، یکی از همکاران، مسئله دیر حاضر شدن در مجالس مهمانی را بعنوان یکی از مسائل حاد جامعه مطرح کرد و گفت: «چندی پیش منزل یکی از دوستان مهمانی مفصلی برقرار بود. ما را برای ساعت هفت شب دعوت کرده بودند. چون از عادت دیر مهمانی رفتن مردمان باخبر بودم ساعت یک ربع مانده به نُه در مجلس حاضر شدیم، و تا ساعت یک ربع به ده که مهمانان شروع به آمدن کردند فقط من و همسر و یک زوج دیگر در سالن بودیم. ما این عادت ناپسند را چه زمانی باید ترک کنیم و چاره چیست؟»، همکار دیگری گفت: «اشکال زمانی بزرگتر میشود که هم مهمان خارجی داری و هم مهمان ایرانی. آمریکائی ها درست

سروقت حاضر میشوند و از تأخیر بیش از اندازه مهمانان ایرانی مبهوت و متعجب. چرا که در مکتب آنها، با تأخیر در مجلس حاضر شدن نشانه بی ادبی است و توهین به صاحب مهمانی محسوب میشود.» همکار دیگری فرمان فکر بکرخود را بعنوان تنه راه حل امکان پذیر این مسئله چنین مطرح کرد: «دوستان من متوجه شده ام که ماهر چقدر درباره زشتی این عادت بنویسیم باز باعث ترک عادت مردم نخواهیم شد. بدبختانه عده معدودی هم که خوش قول بوده و سروقت حاضر میشده ایم برای اینکه باید ساعتها منتظر ورود بقیه مهمانان باشیم تا مهمانی جریان عادی اش آغاز شود، اجباراً هم رنگ جماعت شده ایم. پس ما مردم که عوض بشو نیستیم حد اقل باید فکری بکنیم که آبرویمان نزد مهمان آمریکائی نرود و آنها هم وارد مجلسی نشوند که دو ساعت منتظر بقیه شوند، راه حلی که به فکر من رسیده اینست که اگر مهمانی در منزل باشد، دوستان ایرانی را برای هر ساعتی دعوت کنیم، دوستان آمریکائی را دو ساعت دیرتر از آنها دعوت می کنیم. اگر هم مهمانی رسمی در هتل داشته باشم و بخواهم کارت دعوت برای فامیل و دوستان بفرستم، اندکی هزینه بیشتر را تقبل می کنم و از چاپخانه خواهم می کنم ساعت شروع مهمانی را



بارپس ازسلام و احوالپرسی و روبوسی گرم بلافاصله گفت: «عزیزم یک نظری راجع به این دیوانه شایعه ساز و اعلامیه پخش کن دارم...» باعذرخواهی حرفش را قطع کردم و گفتم: «بهبی خانم شمارا بخدا این موضوع را پیش نکشید که دلگیر میشوم»، گفت: «خوب گوش کن. من کاری ندارم که چه مزخرفاتی نوشته فقط باتجربه ای که دارم گفتم شاید برایت جالب باشد اگر این دیوانه را تجزیه تحلیل روانی کنم، مگر فقط روانشناسها قادرند به علت بیماری روحی بیمارانشان پی ببرند.

منهمم آنقدر سرد و گرم روزگار چشیده ام که بتوانم بعضی دیوانه هاراروانکاوی کنم، ولی قول میدهم از این بابت حق المعالجه نگیرم» باز با شوخ طبعی اش خلقم را خوش کرد، می دانستم اهل صحبت راجع به اعلامیه نیست و حتماً در این اظهار نظرش هم مثل همیشه حکمتی عاقلانه وجود دارد که برایم آموزنده خواهد بود، لبخندی زدم و خواهش کردم نتایج تجزیه و تحلیل خود را برایم شرح دهد. چشمان قشنگ آبی رنگش برقی زد و گفت: «حاضرم شرط ببندم که این شخص شایعه ساز دچار یکی از این سه درد جانسوز بوده. او برای بعضی افراد شایعه سازی کرده است، مطمئناً یا دختر آنها را برای پسرش می خواسته و جواب رد شنیده است، یا می خواسته دخترش را به پسر آنها بدهد و روی خوش ندیده، و یا اینکه قصد ورود به دوره ها و گرد هم آتی های آنها را داشته و روی موافق به اونشان نداده اند. بدبخت فلک زده ازدرد حسادت چنان آتش گرفته که به پرت و پلا گسویی افتاده» هر دو با هم از ته دل خندیدیم، راستش را بخواهید سایکوآنالیز یا تجزیه و تحلیل روانی این زن با ذوق و با تجربه از یک بیمار روانی اجتماع ما آنقدر به دلم نشست که حیفم آمد شما آنرا نشنوید.

از دشواری کار که بگذریم رویهم انباشتن جعبه های حاوی هدیه در صندوق عقب ماشین اتومبیلها باعث میشود که بعضی هدیه های کریستال، بلور یا چینی بشکنند، برای جلوگیری از این قبیل مسائل عاقلانه است تا سرحد امکان ماهم از این رسم آمریکائی ها پیروی کنیم که هدیه را به آدرس عروس و داماد پست می کنند و یا اینکه قبل از موعد عروسی آنها شخصاً به منزل پدر و مادری عروس یا داماد تحویل می دهند.

بهبیته خانم که اکثراً او را به نام کوچکش بهبی خانم می نامند، از آن زنهای نادر روزگار است. هرگز غم خود را روی دوش دوستان نمی گذارد اما همیشه با شوخ طبعی و خلق خوش و خنده های دلچسب شادی به وجود اطرافیانش میریزد. اگرچه سالهای جوانی را پشت سر گذاشته، اما هنوز زیبایی نابی در چهره اش مشهود است، همه از پیرو جوان مصاحبش رابا جان و دل خریدارند، از آن موجوداتی است که سرد و گرم روزگار را چشیده است اما با همه تجربیاتش روح جوان دارد. همیشه از دیدنش شاد و از مصاحبتش شادمان شده ام. او را پیام آورشادی میدانم چون زشتیها را مسکوت میگذارد و از زیباییها سخن میگوید. این

درمقداری از کارتتها دوساعت دیرتر چاپ کند و این سری کارت را بین آشنایان خارجی خود پخش خواهم کرد.» همه بهم نگاهی کردیم و از نگاههایمان پیدابود که تا پیدا شدن راه حل نهائی، این راه حل ابتکاری را پسندیده ایم!!!

• • •

یکی از مسئله های زوج هائی که ازدواج می کنند مسئله ایست که هدیه مهمانان برایشان ایجاد می کند. اگر پای صحبت این زوج های جوان نشسته باشید متوجه میشوید که این مسئله درحقیقت یکی نیست و دوتا است. مسئله اول اینست که هدیه دهنده معمولاً کارت تبریک حاوی نام خود را با چسبی که چسبناکیش به چسبناکی آب دهان است روی جعبه حاوی هدیه می چسباند و هجوم جعبه ها بقدری زیاد است و جعبه ها آنقدر جابجا میشوند که مکرراً دیده شده کارت ها از جعبه جدا شده و عروس و داماد حیران و سرگردان شده اند که بابت این هدیه باید از چه کسی تشکر کنند. بهتر است کارت هدیه دهنده قبل از اینکه هدیه در کاغذ بسته بندی و پیچیده شود روی جعبه حاوی هدیه چسبانده شود. اشکال دیگر این است که دیروقت شب انتقال جعبه های متعدد هدیه از محل برگزاری جشن عروسی به منزل عروس و داماد کار دشواری است.

«لطف لحظه ها»



برداشت و چند سطری در آن نوشت. آنوقت بدون اینکه نیم نگاهی بطرف من بیندازد، به خشکی بزن صاحبخانه گفت: «چیز مهمی نیست. آنفلوآنزای معمولی است و باچند روز استراحت خوب میشود.» و خیلی زود ناپدید شد.

چند روزی گذشت من حالم بهتر شده بود. داشتم پله ها را دوتایکی بالا میرفتم که بر سر اولین پاگرد جلویم سبزشد. با دیدن من درست مثل اینکه وظیفه شاقی را از روی ادبی دست و پا گیر! انجام دهد همینطور که از جلویم رد میشد گفت: «حال بیمار من چطور است؟» ایستادم و غرغریکنان گفتم «من نه اسیم و نه سگ و نه گربه. بنابراین من بیمار شما هم نمیتوانم باشم.» برگشت و با جسارت تمام گفت: «ببخشید اشتباه کردم! اما حق باشماست. شما نه نجابت اسب را دارید و نه وفا و حق شناسی سگ را!!» و بعد .. چند قدم جلو آمد. در سایه و روشن راهرو براندازم می کرد بالحنی که در کمال

متعاقب آن صدای مردانه ای در آستانه در اطاق بگوشم رسید: «نگران نباشید این گربه ها هفت تاجان دارند!» ... و بعد... بادیدن من که خشم آلود چشم باو دوخته بودم، بدون اینکه خود را ببازد باخونسردی و کمی تمسخر به پسر زن صاحبخانه که هنوز از این اشتباه لپی سرد نیاورده بود گفتم: «مادر جان من دامپزشک هستم - دکتر حیوانات!» و پسر زن بدون اینکه دستپاچه شود و یا بکه بخورد خیلی عادی گفتم: «بالاخره هر چه باشد دکتر، دانشگاه رفتی! نمی بینی من بیمارم است؟ یک کاری برایش بکن. دارونی برایش بنویس. و آنوقت باقیافه حق بجانب ادامه داد: «عجب دنیای بدی است. جان حیوانات بیشتر از جان آدمیزاد ارزش دارد!» دکتر جوان گویا فهمید حرفش بجائی نخواهد رسید بناچار جلو تر آمد و باشک و تردید نبض مرا که کمی مقاومت میکردم بدست گرفت. گلویم را دید و بعد ورقه کاغذی از روی میز انباشته از کتاب

زن صاحبخانه با شنیدن صدای سرفه و عطسه مداوم من سرش را از لای در اطاق بیرون آورد و بانگرانی گفت: «حالت خیلی بدتر شده حتماً باید بری دکتر» پاسخ دادم: «اما من تازه در دانشگاه اسم نویسی کرده ام و هنوز بیمه دانشجویی ندارم. دکتر بدون بیمه هم نمیتوانم بروم. یعنی جیبم اجازه نمیدهد!». نگاهی مادرانه برویم انداخت و با دلسوزی گفت: «لااقل برو زیر پتو و خودت را خوب گرم نگهدار.» آنوقت بطرف آشپزخانه رفت و لحظه ای بعد با ظرفی که از رویش بخار بلند میشد باطاقم آمد و در حالیکه نگاهش برق میزد گفت: فکری بخاطرم رسید. چند روزی است که همسایه جدیدی باین ساختمان آمده میگویند دکتر است. باید راه و رسم همسایه داری را هم بلد باشد! وگرنه مجبورم یادش بدهم!»

مدت زیادی نگذشت که در میان خواب و بیداری صدای زنگ آپارتمان و

تعجب بنظم ستایش آمیز می‌آمد ادامه داد: «اما از حق نباید گذشت که دست به براق شدن تن عین گربه است!» و برگشت تا از پله هاپائین برود. حاج و واج مانده بودم. از شدت درماندگی از بالای پله ها فریاد زدم «از بس با حیوانات سروکار داشتید دیگر رفتارشان هم بوی انسانیت نمیدهد!» میدانم شنید یانه. اگر شنید میبایست به غرورش برخورد کرده باشد البته اگر غروری داشت! روز بعد نزدیک ظهر در اطراف مشغول مطالعه بودم که زنگ آپارتمان بصدور آمد. زن صاحبخانه گریه اش را برای گردش بیرون برده بود. بابی میلی در راباز کردم و سینه به سینه با آقای دکتر پرمدعا مواجه شدم. در روشنائی روز برای اولین بار خوب نگاهش کردم! فکر میکنم که او هم همینطور! چون تا زنمره دادن! بهم دیدگر فارغ شدم و ناخود آگاه نتیجه مثبت این سبک و سنگین کردن تأثیر بسزائی در برخورد من داشت.

- هنوز هم با من قهر هستید؟

- چطور میتوانم؟ برای قهر کردن باید زمینه دوستی وجود داشته باشد.

چشمانش برقی زد و گفت: «پس آشتی هستیم؟» با شیطنت گفتم: «نه» آشتی هم بدنبال قهر بوجود می‌آید. ما آشتی هم نیستیم چون با هم قهر نبودیم. قهر هم نیستیم چون با هم دوست نبودیم. «با آهنگی گله آمیز گفتم: «ببینم من با حیوانات سروکار داشتم و بوشی از انسانیت نبرده ام...» نگذاشتم جمله اش را تمام کند بمیان حرفش دویدم و گفتم: «منهم از وقتیکه دکتر حیوانات معالجه ام کرده خوی حیوانی را گرفته ام!!»

برای اولین بار هر دو بخنده افتادیم. یکدیگر را بخشیده بودیم. در این موقع خانم صاحبخانه از راه رسید و او هم خدا حافظی کرد. موقع رفتن دستی به سر و گوش گریه پیرزن کشید و با شوخ طبعی گفت: خوش بحالتان عجب پیشی ملوس در خانه دارید!!

و بعد چشمکی بمن زد و از پله هاپائین رفت.

و باین ترتیب بود که برخورد غیرعادی من و او بیک آشنائی معمولی کشیده شد تا از آن عشقی غیرعادی زاده شود! عجیب اینکه این عشق نه تنها از نظر من غیرعادی بود. منی که هر چیزی را در زندگی برمبنای حسن ختام می‌خواستم و مال اندیشی را سخت قبول داشتم.

• • •

- مرد ایتالیائی ازدواج را جدی نمی‌گیرد. یعنی، به یک زن اکتفا نمیکند.

بازیرکی اما حاضر جواب گفت: «حالاته اینکه مرد شرقی به یک زن قناعت میکند. اگر حرم سرا نداشته باشد حد اقل چند تا زن دارد...» و در اینجا کمی بفکر فرو رفت و زیر لب زمزمه کرد: «راستی چرا مرد شرقی چند تا زن می‌گیرد؟» و بعد با شیطنت افزود: «فهمیدم. زن شرقی بتنهائی زن کاملی نیست... و زنهای بیشماری لازم است تا این «کمبود» جبران شود. بعبارت دیگر آنچه را که زنان شرقی با هم دارند زن غربی بتنهائی دارد.» با عصبانیت و تقریباً فریاد کنان گفتم: «نخیر! مرد شرقی چند زن می‌گیرد چون زن شرقی آنقدر لذت بخش است که نمیتوان تنها به یکی و دو تا اکتفا کرد...» و او بشدت زد زیر خنده البته بیشتر از خشم و عصبانیت من تا از پاسخم. وقتی که هر دو کمی آرام شدیم گفتم: «من از مردی که بدنبال زنهام برود خوشم نمی‌آید» بادی به گلو انداخت و گفت: «من جزء این دسته از مردان نیستم چون در حقیقت این زنها هستند که بدنبال من میدوند!» و من... بدالخور صحتش را قطع کردم و گفتم: «من از این غلط ها نکرده ام و بعد ها هم نخواهم کرد. بیخود بخودت وعده نده.» نگاهی ملالت بار بطرفم انداخت و صادقانه گفت: «تو نگذاشتی جمله ام را تمام کنم. من از زنهایی که بدنبال میدوند

متترم. عادت هم ندارم بدنبال زنی بدوم. تو تنها کسی هستی که مرا بدنبالت کشاندی. و من از اینکار لذت می‌برم. بشرطی که از من نگریزی. صبر کنی تا لااقل بتو برسم.» با پریشانی گفتم: «برای همین فرار میکنم. اینکه تو بمن نرسی چون این رسیدن بی نتیجه است. من و تو نمیتوانیم با هم ازدواج کنیم.» و او مثل همیشه با شنیدن کلمه ازدواج به خشم آمد که: «چه کسی صحبت از ازدواج کرده؟ چه کسی گفته که هر عشقی باید دست بسته به زندان زناشویی تحویل داده شود؟» و من خشمگین ترازاو گفتم: «تو اگر قصد تفریح با مراداری بهتر است شروع نکرده تماشا کنی. معشوقه شدن در شان زن ایرانی نیست.» نگاهی به سبک عاقل اندر سفیه برویم کرد و گفتم: «تو اگر می‌خواهی دلت را باین حرفها خوش کن. اما مرا نمیتوانی قانع کنی. چون از نظر من زن شرقی رکورد دار معشوقه بودن است!! آنها برای یکشب هم معشوقه میشوند منتهی با کلاه شرعی. آنچه را که زن خارجی در روشنائی جامعه، با تکیه با آزادی و بنام عشق میکند، زن شرقی در سایه قانون، در بطن اجتماع، و بخاطر هم بستر شدن انجام میدهد. بنابراین تهمت «گناهکار» سزاوار زن بقول تو سهل الوصول غربی نیست، همانطور که لقب فرشته پاک و مقدس شایسته زن باصلاح دست نیافتنی شرقی نمیتواند باشد. هیچ چیز دلیل هیچ چیز نیست و همه چیز نسبی است»

هر چه میگفت من باز دلیل دیگری برایش می‌آوردم. و بهردری که میزد سنگ بزرگتری به سر راهش می‌گذاشتم. تا اینکه روزی این حرفهای منطقی را در یک کفه ترازاو گذاشتم و سنت هائی را که در کوله بارم داشتم در طرف دیگر.

عشق را بالحقظه های کوتاه اما شیرینش و زندگی عادی را با «یک عمر» دلتنگی

وحسرت

آغازی زیبا و پرشور را که انتهایش نامعلوم بود

و شروعی فاقد هیجان را که عاقبتش تأمین بود

و در حل این مسئله درمانده شدم. و بهتر دیدم قبل از آنکه بوی این عشق بیشتر از پیش گبجم کند براه خود بروم.

به صاحبخانه ام که متفکر نگاهم میکرد گفتم: «اینجا شهر سرد سیری است و زمستانهای طولانی دارد من به جنوب میروم.» خردمندانه گفتم: «با مشکلات باید روبرو ایستاد نه اینکه از آنها روگرداند. اما من چاره ای نداشتم»

برای رهائی از دست باران سیل آسا خود را بدون کافه تریای دانشکده انداختم و آنجا بود که سینه به سینه اش قرار گرفتم. هرگز فکر نمی کردم که دیدارش این چنین شادی آفرین باشد. خیلی لاغر شده بود و من بیشتر از او با شنیدن

صدای سرفه های پی در پی و عطسه هایم لبخند زنان گفتم: فکر کردم توی این شهر دامپزشک پیدا نکنی و برای معالجه دچار درد سر شوی. این بود که بسراغت آمدم. و هر دو بخنده افتادیم و یکدیگر را در آغوش کشیدیم.

«تو که شرقی هستی باید ایمانت به سرنوشت بیشتر از باور من باشد. تو بهتر از من میدانسی که خیلی چیزهاست که از کنترل انسان خارج است. یکی از آنها هم عشق است. ناگهان و بدون خبر می آید. جرقه میزند و مبتلایت میکند. هیجان آن زود گذراست و لطف آن نیز چنین است. تو نمیتوانی از این جرقه انتظار آتشی ابدی داشته باشی. چون این تنها سر آغاز یک ماجراست. ابتدای یک مسیراست. تو قادر نیستی در بدو شروع پایان راه را تعیین کنی و یا به میل خود تغییر دهی. این پیچ و خم و نیمه راه جاده است آنجا که انسان رشد فکری بیشتری پیدا کرده آنجاست که

ترا بفکرانتها میاندازد. و این درست نیست که تو موقعیتی را از دست بدهی و راهی را شروع نکنی چون بنظر تو پایان خوشی ندارد. تو از کجا میدانی شاید در نیمه راه پایان را آنطور که در ابتدا فکر میکردی میخواهی، نخواستی. زندگی را، آینده را نباید چون کامپیوتر برنامه ریزی کنی. این زمان است که تصمیم ترا تنظیم میکند و خواست ترا تغییر میدهد. هر لحظه اش با لحظه دیگر متفاوت است. و آن دل میند که بازیگری ماهر است. اما... آنچه را که گهگاه بستو ارزانی میدارد قدر دان و پذیرا باش.»

و من با همه خودداری پذیرای این عشق شدم. و برای یکبار هم که شده مال اندیشی را بدست زمان سپردم! مردم، من و سنت های جورا جور مرا درک خواهند کرد؟ آنرا هم بدست زمان سپردم!!!



بوای مسین مختلف

گالری قربتی

انجام سفارشات پرتوره

خط فارسی و لاتین

تمیه لوگو

کلاسهای نقاشی

و طراحی



16661 VENTURA BLVD. # 216
ENCINO CA. 91436
TEL: 818-907-9811

شوفار

ارگان فدراسیون یهودیان ایرانی

- * نشریه ای که در هر خانواده یهودی باید باشد. چنانچه نشریه بدست دوستان و آشنایان شما نمی رسد، نشانی آنان را در اختیار ما بگذارید.
- * آگهی در شوفار نه تنها به نفع کسب و کار شماست، بلکه وجوه حاصله آن به صندوق فدراسیون واریز و صرف امور خیریه خواهد شد.
- * با دادن آگهی بما، نشریه مورد علاقه خود را تقویت نمائید.
- * برای درج آگهی در شوفار، مستقیماً با دفتر فدراسیون یهودیان ایرانی به شماره تلفن ۷۷۳۰-۶۵۵ (۲۱۳) تماس حاصل فرمائید.

نمایندگی بیمه صدقی و همکاران

SEDGHI INSURANCE SERVICES



سال های سال نامی آشنا در امور بیمه در ایران



Blue Cross

(213) 820-4306

- بیمه عمر
- بیمه درمانی
- بیمه دندان
- بیمه اتومبیل
- بیمه آتش سوزی
- بیمه تجارتي

11628 Santa Monica Blvd., Suite 206 ■ Los Angeles, CA 90025

خدمات بیمه بیژن نهائی

تلفن ۲۰۰-۵۲۷۶-۲۱۳



**BIJAN NAHAI
INSURANCE SERVICES**

9665 Wilshire Blvd., Suite 300
Beverly Hills, CA 90212
(213) 276-5200

مؤسسه حسابرسی و خدمات مالی

C.P.A. بیژن رامینه

رامینه و فانی

C.P.A. حمید فانی

عضو انجمن حسابداران خبره امریکا و کانون حسابداران خبره کالیفرنیا

بابت بیش از ۱۵ سال سابقه کار با مؤسسات بزرگ بین المللی

- مشاوره و برنامه ریزی مالیاتی برای اشخاص و شرکتها
- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی
- تهیه صورتهای مالی جهت استفاده مدیریت، بانکها و سایر مؤسسات اعتباری
- ثبت و نگهداری دفاتر مالی و طرح و تنظیم و سرپرستی سیستم های حسابداری
- تنظیم و رسیدگی به برآورد پیش بینی صورتهای مالی اشخاص و شرکتها
- مشاوره و بررسی در مورد خرید و فروش شرکتها و اخذ وام

RAMINEH & FANI
HAMID FANI
Certified Public Accountant

10850 Wilshire Blvd., Suite 800
Los Angeles, CA 90024

(213) 474-0106



کانون سالمندان یهودی ایرانی

در آستانه سال نو عبری ۵۷۴۹ این بشارت را به همگی شما عزیزان
که کانون پس از چهار سال تلاش و کوشش پی گیر موفقیت چشمه به معنی وسیع
دکنایزی ساجی ایوانس آرام جهت ایجاد باشگاه و خوابگاه گردید تا بتواند سالمندان یهودی
ایرانی زبان را از هر گوشه جهان پذیرا باشد. تشریفاتی اداری پر پرده
ساخته‌امانی توسط همین دندیده مادر شرف تمام است
ما همگی شما عزیزان را برای انجام این هدف مقدس انسانی و تاریخی دعوت به همکاری
مینمایم تا کمبود بودجه و نیاز کانون را با همیت و آلا دستهای گشاده و پر پرکت خود
تا همین نشان را در لوحه زرین افتخارات قومی ملی ثبت نمایند.

کانون سالمندان یهودی ایرانی - لوس آنجلس

آدرس: ۷۰۸ پیووارناتا موینجا - کد پستی ۹۰۴۰۵ تلفن: ۳۰۱۰-۳۹۲ (۲۱۲)



RECORDING REQUESTED BY

SOUTHERN CALIFORNIA TITLE COMPANY

88-1078275

AND WHEN ORDERED MAIL THIS DEED AND, UNLESS OTHER WISE SHOWN, BELOW, MAIL TAX STATEMENTS TO:

NAME I. J. S. C.
ADDRESS 15531 Hamrac
CITY & STATE Los Angeles, Ca.
BY Actru Habib Kayvanfar

RECORDED IN OFFICIAL RECORDS
RECORDER'S OFFICE
LOS ANGELES COUNTY
CALIFORNIA

31 MIN. PAST. 4 P.M. JUL 8 1988

SURVEY MONUMENT FEE \$10. CODE 99

Title Order No. Escrow No. 3194-PA

SPACE ABOVE THIS LINE FOR RECORDER'S USE

Corporation Grant Deed

68

The undersigned declares that the documentary transfer tax is \$ 731.50 and is computed on the full value of the interest or property conveyed, or is computed on the full value less the value of liens or encumbrances remaining thereon at the time of sale. The land, tenements or realty is located in unincorporated area city of Santa Monica and

FOR A VALUABLE CONSIDERATION, receipt of which is hereby acknowledged, SECURITY PACIFIC FINANCE CORP.

FEE \$7 M
2

a corporation organized under the laws of the State of California hereby GRANT(S) to IRVING JEROME SIEGEL CENTER, a California corporation, a non-profit corporation

4289-3-44

the following described real property in the City of Santa Monica County of Los Angeles, state of California:

That portion of Block 21 of the Lucas Tract, as more particularly described in Exhibit "A" attached hereto which is made a part hereof:

رونوشت سند کانون سالمندان یهودی ایرانی

Dated June 10, 1988

SECURITY PACIFIC FINANCIAL SERVICES Inc., f/k/a SECURITY PACIFIC FINANCE CORP.

STATE OF CALIFORNIA, COUNTY OF San Diego } s.s.

By: Richard P. McManus / VICE PRESIDENT
By: Christian T. Jones / ASST. SECRETARY

On this the 15th day of June 19 88 before me, the undersigned, a Notary Public in and for said County and State, personally appeared Richard P. McManus and Christian T. Jones, personally known to me or proved to me on the basis of satisfactory evidence to be the Vice President, and Asst. Secretary, respectively, personally known to me or proved to me on the basis of satisfactory evidence to be the Secretary of the corporation that executed the within instrument on behalf of the corporation therein named, and acknowledged to me that such corporation executed the within instrument pursuant to its by-laws or a resolution of its board of directors.

FOR NOTARY SEAL OR STAMP
OFFICIAL SEAL
MARY ANN McCALISTER
NOTARY PUBLIC - CALIFORNIA
SAN DIEGO COUNTY
My Comm. Expires Aug. 18, 1991

Mary Ann McCalister
Signature of Notary

MAIL TAX STATEMENTS TO PARTY SHOWN ON FOLLOWING LINE. IF NO PARTY SO SHOWN, MAIL AS DIRECTED ABOVE



خدمات بیمه

بهروز میمند

مشاور در کلیه امور بیمه

BEHROOZ MEIMAND
INSURANCE SERVICES

8909 West Olympic Blvd., Suite 204
Beverly Hills, CA 90211

(۲۱۳) ۶۵۷-۷۲۲۷

(213) 657-7227

HOLIDAY FABRICS

وارد کننده و فروشنده

بهترین انواع پارچه های پرده ای و رومبلی

با نازلترین قیمت، از تولید بمصرف

411 E. Olympic Blvd.
Los Angeles, CA 90015
Between Maple & Wall
(Downtown L.A.)

(213) 689-9600

موسسه مالیاتی و حسابداری بیژن کهنزاد

افتتاح دفتر جدید خود را به اطلاع عموم می‌رساند

- تهیه و تنظیم اظهار نامه مالیاتی برای اشخاص، شرکتها، مشاغل
- تهیه صورتهای مالی جهت اخذ وام
- انجام کلیه امور دفتری و حسابداری ماهیانه، ۳ ماهه و سالانه

باسیستم کامپیوتری

- محاسبه و تنظیم فرمهای ایالتی و دولتی حقوق کارکنان
- سرپرستی و رسیدگی به امور مربوط به حسابرسی مالیاتی توسط دولت
- در هر نقطه شهر که باشید ما نزد شما می‌آئیم. فقط کافست با ما تماس بگیرید

10850 Wilshire Blvd. #800
L.A., CA 90024

۶۸۰۰-۴۷۰ (۲۱۳)

داروخانه هپس

دکتر آشر اسحق پور

آدرس: ۲۳۳ لاسینگای جنوبی
چند قدم پائین تر از ویلشر بلوار

HEPPS PHARMACY

233 S. La Cienega Blvd.
Beverly Hills, CA 90211
(1/2 Block South of Wilshire)
(213) 652-0550

- قبول سفارش و ارسال دارو به ایران
- قبول اکثر بیمه های درمانی و مدیکال
- تحویل دارو و سفارشات بطور رایگان در نزدیکی داروخانه
- لوازم بهداشتی و آرایشی

برای هموطنان عزیزی که بیمه ندارند
تخفیف کلی در نظر گرفته می شود

NASSER BARADARAN M.D.

Infertility - Gynecology - Obstetrics

دکتر ناصر برادران

جراح و متخصص بیماریهای زنان، زایمان و نازایی از امریکا

عضو گروه پزشکی زنان و مامائی بیمارستان سیدرساینای

Cedars-Sinai Medical Office Towers
8631 W. 3rd St., Suite 825 E.
Los Angeles, CA 90048

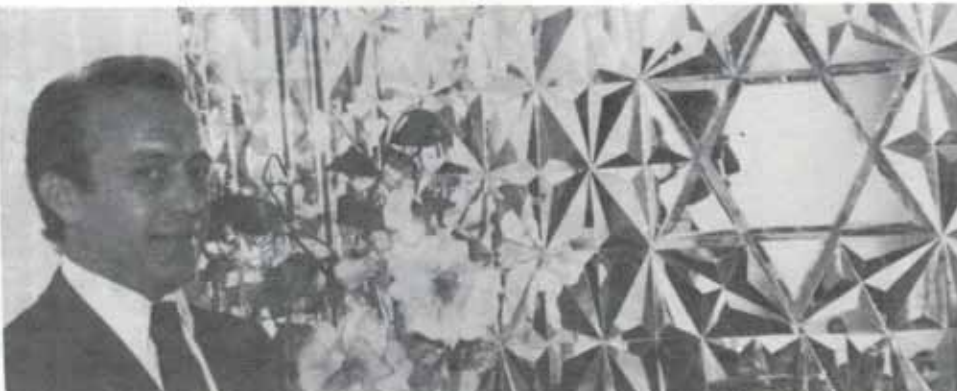
(213) 659-9858

تلفن ۲۴ ساعته:

(۲۱۳) ۶۵۹-۹۸۵۸

آئینه کاری ریز برجسته با طرحهای اصیل ایرانی
زیر نظر استاد جوادی با ۳۰ سال سابقه

آئینه کاری



تلفن

(۸۱۸) ۹۰۱-۷۳۲۱

دکتر ایرج دردشتی

متخصص بیماریهای قلب و عروق
دارای برد تخصصی در بیماریهای قلب و عروق داخلی

2080 Century Park East, Suite 1010
LA, CA 90067

آدرس

(213) 552-9200

M. Yagoub-Zadeh
General Dentistry Orthodontics

دکتر منصور یعقوب زاده

متخصص از فرانسه با سابقه تدریس در فرانسه و ایران



11850 Wilshire Blvd., Suite 101
West Los Angeles, CA 90025

تقاطع Wilshire & Westgate

(213) 820-9774

ارتودنسی

• ردیف کردن دندانها و زیبایی

دندانپزشکی عمومی

• انواع روکش • ترمیمی

• روت کانال • باندینگ

جراحی فک و دهان توسط جراح متخصص

جراح و متخصص بیماریهای زنان و زایمان

دکتر پرویز پیرنظر

از آمریکا

عضو کادر پزشکان بیمارستان های

Cedar Sinai, Saint John's, Santa Monica

Westwood Medical Plaza

10921 Wilshire Blvd., Suite 1110
Los Angeles, CA 90024

(213) 824-0049

بدرائی بانعین وقت فلی

۱۰۹۲۱ ویلنر بلوار - نش خیابان وست وود

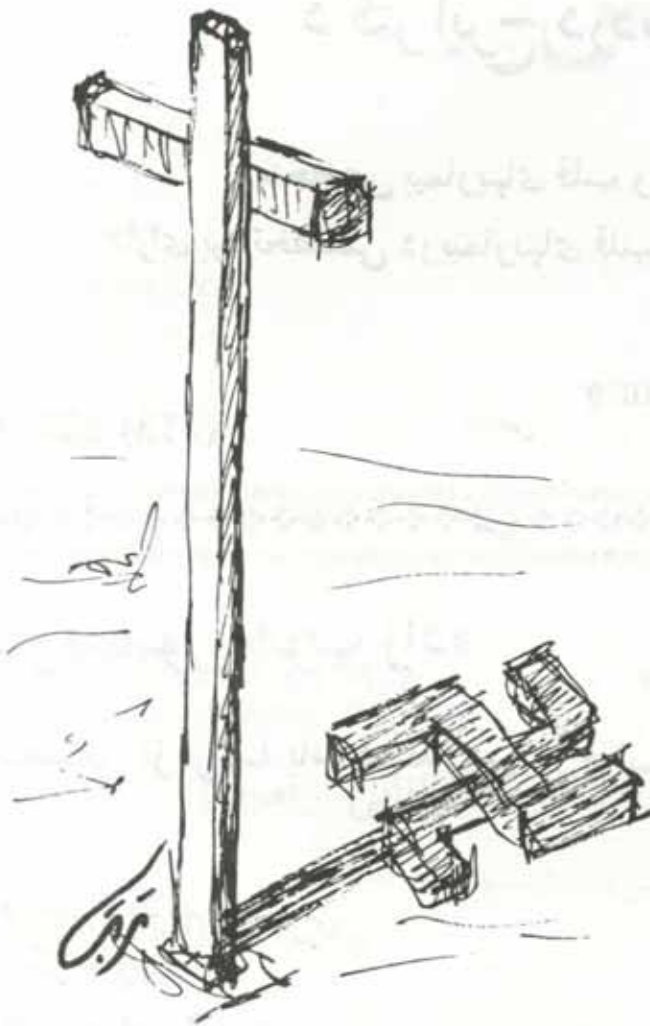
ساختمان وست وود، مدیکال بلازا - طبقه ۱۱ - سوئیت ۱۱۱۰

(۲۱۳) ۸۲۴-۰۰۴۹

شب کریستال

... پنجاه سال پیش (۹ نوامبر ۱۹۳۸) «شب کریستال» (شکستن شیشه مغازه های یهودیان و حمله به منازل آنها و تاراج و کشت و کشتار افراد بی گناه و به آتش کشیدن کنیساها با تحریک و تشویق هیتلر جلاد و هواداران او در آلمان) صورت گرفت و این شب شوم مقدمه ۷ سال مخوف و خونین فاجعه (هولوکاست) درسراسر اروپا بود...

این رساله کوتاه اشاره ای به این بربریت و بحث درباره یکی از علل ۲ هزار سال گالوت و فلاکت ملت یهود است.



ولی وقتی مسیح به صلیب کشیده شد این آلت ساده و این دوقطعه چوب «آلوده درخون و ناله و ضجه» سمبل تهمت ناحق و کینه و خصومت و انتقام جوئی و طعن و لعن دنیائی بر علیه ملت یهود شد و هیبتات کرد. دوهزارسال طول کشید و هنوز هم (آشکار و پنهان) در بعضی ممالک ادامه دارد.

تاوقتی رومی ها مسیح را به صلیب نکشیده بودند نه فرزندان یعقوب کاری به این دوقطعه چوب داشتند و نه این دوقطعه چوب کاری به آنها. ولی بعد از این «حادثه» معنی همه چیز عوض شد و ما

طی تاریخ سه، چهار هزارساله اولادان یعقوب شاید اغراق نباشد اگر بگوئیم از تمام فلاکت هائی که انبیا برایمان پیش بینی کردند (و بدبختانه در همه هم درست درآمد) و از تمام بلاهائی که ما خودمان سر خودمان آوردیم و خط و نشان هائی که باری تعالی (قربانش گردم) برایمان کشید هیچکدام بقدر دوتکه چوب تقریباً بشکل «بعلاوه» روزگار ما را سایه نکرده است و مدرک فراوان است و یکی دوتا نیست.

قرن ها قبل از مسیحیت، صلیب یکی از شکنجه آمیزترین و بی رحمانه ترین وسایل اعدام بود و جنبه مذهبی نداشت

«... این دوقطعه چوب (صلیب) درعین مقدس بودن برای مسیحیان یکی از دردناک ترین و چندش آورترین سمبل ها برای فرزندان یعقوب است و از یک یک الیاف و فیبرهای آن خون و خونابه میچکد منتها پیروان مسیح فقط خون مسیح را در آن می بینند ولی فرزندان یعقوب خون میلیون ها از هم کیشان خود را... و تفاوت خیلی عظیم است چون ما هم از دست صلیب کشیده ایم و هم از دست صلیب شکسته...»

دیگر کمر راست نکردیم.

هیچ قومی و هیچ ملتی مثل ملت یهود بناحق قربانی این سمبل نشده است و باجان و هستی و ناموس و حیثیت و آبروی خودش تاوان این تهمت رانداده است.

هیچ سمبل مذهبی مثل این دوقطعه چوب سیل خون راه نینداخته است و سهم یهودیان کم جمعیت (درفراهم کردن و تقدیم این سیل خون) بیش ازهرملتی بوده است و همیشه هم بدهکار بوده اند و همیشه هم این «بانک خون» ازخون آنان اشباع و لبریز بوده است.

قرن ها در سراسر اروپا و روسیه ما چوب این دوقطعه چوب را خوردیم و کفاره داده ایم. ازجنگ های ظالمانه صلیبی گرفته تا پاگرام ها و و کشت و کشتارها و بریدن پستان زنان شیرده یهودی و تغییر اجباری مذهب و تبعید دردناک از اسپانیا و شکنجه ها و بربریت های فراموش شده یا در خاطر مانده همه (بطور مستقیم یا غیر مستقیم) از این سمبل مدد گرفته اند و وقتی هیتلر ملعون و هواداران شیطان صفت او این صلیب (این بعلاوه) را شکستند و بصورت صلیب شکسته (سمبل نفرت انگیز نازی ها) درآوردند کمر ملت یهود هم شکست و مخوف ترین قصابی های تاریخ بشر شروع

شد و ۶ میلیون بیگناه در سایه شوم آن قربانی شدند و دنیا هم روی خودش را برگرداند یا خودش را به نفی زد.

غم انگیز اینجاست که فردی که در بالای صلیب جان داد یک ربای بود و از خود مابود ولی انتقام گیرندگان این فاجعه همه غیر یهودی هستند! او از شفقت و برابری و برادری و دشمنان خود رابخشیدن حرف میزد ولی پیروان او کورخواندند و قساوت و بی رحمی و انتقام کشیدن و تهمت بستن راجانشین موعظه های او کردند و سیل خون راه انداختند. آنها تعصب مذهبی را جانشین تعصب فردی کردند و پیردرآوردند.

هدف در اینجا ابدأ اهانت به مقدسات مذهبی نیست ولی شاید ما متوجه نیستیم (یا بروی یکدیگر نمی آوریم): این دوقطعه چوب در عین مقدس بودن (برای مسیحیان) یکی از دردناکترین و چندش آورترین سمبل های برای فرزندان یعقوب است و از یک یک الیاف و فیبرهای آن خون میچکد. پیروان مسیح فقط خون مسیح را در آن می بینند ولی فرزندان یعقوب خون میلیون ها ازهم کیشان خود را و تفاوت خیلی عظیم است چون ماهم از دست صلیب کشیده ایم و هم از دست صلیب شکسته و هیچ راه فراری هم نبوده است.

• • •

یکی از نویسندگان معروف فرانسوی میگوید از وقتی که رومی ها (ربای بشیوا) (مسیح) را به صلیب کشیدند و یکی دو قرن بعدش امپراطوری روم به مسیحیت گرائید هر بار که پیروان مسیح به صلیب چشم دوخته اند (آگاه یا ناخود آگاه) یهودیان را مسئول قتل خدای خود دانسته اند و هر بار هم یهودیان به این دوقطعه چوب نگاه کرده اند ماجرای همه پاگرامی ها و کشت و کشتارها و بدبختی های خود و اجداد خود را بیاد آورده اند و قلبشان بدرآمده است.

درست است که سرانجام واتیکان دلش رحم آمد و چند سال پیش یهودیان را از این تهمت (خداکشی) مبری کرد و دنیا هم (البته ۱۸۰۰ سال دیر) هورا کشید ولی عقیده ای که مقارن دوهزار سال در فکر و روح میلیون ها از پیروان مسیح نفوذ کرده و ریشه دوانده است در عرض ده. بیست سال محو نمیشود و باید صبر و حوصله بخرج داد. دوهزار سال تهمت «خدا کشی» باین آسانی ها و باین زودی ها از یاد نمی رود و نسل ها طول میکشد ولی ارزش صبر کردن را دارد... ما ملت صبوری هستیم و صبر خواهیم کرد... صبر خواهیم کرد.

مؤسسه حسابداری و مالیاتی دکتر هوشنگ ابرامی

* بیش از ۲۰ سال «تجربه و تدریس»

* کلیه خدمات حسابداری و دفترداری و امور مالیاتی و تهیه و تنظیم

اظهارنامه های مالیاتی افراد، مشاغل و شرکتها.

* طرح و نظارت سیستم های حسابداری

۹۷۴۰-۸۲۰ (۲۱۳)

یاددگیری از سالهای هالوکاست شبی که شیشه ها را خورد میکردند

است افتتاح شد. در پنجاهمین سالگرد آغاز فجایع نازیها، خاطره آنهایی که جان خود را از دست دادند در آلمان غربی و شرقی یکسان گرامی داشته شد.

در آلمان غربی در اکثر شهرها مجالس یاد بود و یا کنسرت‌هایی برگزار شد. رئیس جمهوری این کشور طی نطقی آثار نویسندگان رو یزیونیست را که کوشش میکنند اهمیت جنایات نازیها و کشتارهای دسته جمعی آنان را ضمن مقایسه با کشتار مردم در دوران حکومت استالین یا فجایع پال پوت در کامبوج، تقلیل دهند رد کرد و اعلام نمود که آنچه در آشویتس گذشت جنایت دیگری است که بنام مردم آلمان مرتکب شدند و هیچگاه از خاطره ها محو نخواهد شد.

آلمان شرقی که پس از دوران جنگ دوم در شعارهای ضد صیونیستی غرق شده بود اکنون لحن آرام تری پیدا کرده است. ظاهراً دلیل این امر آنست که فرار است رهبر آن کشور بزودی از آمریکا دیدن کند.

مطبوعات این کشور اخیراً از رنجهای مشترک یهودیان و کمونیست ها در دوران نازیسم یاد میکنند. یک سازمان جوانان کمونیست کار بازسازی قبرستان یهودیان را در برلین شرقی عهده دار شده است و مهمتر آنکه این کشور از مخالفت با پرداخت غرامت به قربانیان نازیسم دست برداشته است.

آلمان شرقی ضمن آنکه خود را از هرگونه مسئولیت درباره جنایات نازیها علیه یهودیان مبرا میداند، معذک قول داده است مبلغ یکصد میلیون دلار بعنوان کمکهای انسان دوستانه به قربانیان آن فجایع تخصیص دهد و مبالغی هم برای بازسازی یک کنیسیای قدیمی که زمانی مرکز زندگی اجتماعی یهودیان برلین بود و بدست او باشان نازی خراب شده بود جمع آوری شده است.

با وجود این میراث و برانگرنه، آلمان هنوز ماوای جامعه کوچکی از یهودیان است که تنها سایه ای از جامعه اصلی آن دوران را نشان میدهد.

در سال ۱۹۳۳ که هیتلر بقدرت رسید پانصد هزار نفر یهودی در آلمان زندگی میکردند. اکنون این تعداد به حدود ۲۸ هزار نفر میرسد که باستثنای هزار نفر از آنان، بقیه در آلمان غربی زندگی میکنند. با وجود آنکه در سالهای پس از جنگ دوم جهانی سیل بازگشت فراریان رو به ازدیاد رفت معذک جمعیت یهودیان آلمان از نیمه سالهای ۵۰ باین طرف ثابت مانده و تنها سه هزار نفر از یهودیان شوروی باین جمعیت افزوده شده است.

سن متوسط یهودیان آلمان دائم رو به افزایش است تنها ۱۵ درصد جمعیت را افراد بین سنین ۱۵ و ۳۰ سالگی تشکیل میدهند. جوامع یهودی که در آن سالها در مناطق شهری و روستائی زندگی میکردند امروز منحصراً ساکن شهرهای بزرگی مانند فرانکفورت و برلین هستند. از ۱۶۰۵ مؤسسه اجتماعی یهودیان در سالهای قبل از جنگ دوم تنها ۶۲ سازمان در سالهای پس از جنگ دوباره تأسیس یافتند. علائمی برای بازسازی جوامع یهودی آلمان دیده میشود ولی موارد آن بسیار محدود است. در دارمستاد که در طول سالهای فجایع نازیها سه کنیسا بویرانی کشیده شده بود اکنون یک کنیسیای جدید منتها برای ۱۶۵ نفر یهودیان باقیمانده ساخته شده است در هفته اول نوامبر امسال یک موزه یهودی در یک قصر بازسازی شده که زمانی متعلق به خانواده روتچیلد بوده

در شماره قبل مجله شوفا بر مناسبت پنجاهمین سال شکست کنفرانس او یان اشاره ای به پیامد های آن کنفرانس داشتیم و یاد آور شدیم زمان زیادی از پایان این کنفرانس نگذشته بود که در اوائل نوامبر ۱۹۳۸ فجایع وحشیانه نازیها علیه یهودیان آلمان شروع شد.

در آغاز ماه نوامبر گذشته مطبوعات و رادیو تلویزیونیهای جهان بمناسبت پنجاهمین سال آغاز هالوکاست یکبار دیگر خاطرات غم انگیز این دوران سیاه رازنده کردند و البته این در حالی است که پس از آن همه فجایع و جنایات، نهضت نئونازیسم در آلمان قد علم کرده و متأسفانه در بسیاری دیگر از نقاط جهان حکومتهای استبدادی و جهل و تعصبات قومی هنوز رواج دارد.

مجله یو. اس نیوز اند ورلد ریپورت در شماره چهارم نوامبر ۱۹۸۸ خود نوشت: پنجاه سال پیش در چنین روزهایی او باشان نازی حملات خود را در سراسر جمهوری رایش شروع کردند. در پایان این وحشیگریها که در شبهای ۹ و ۱۰ نوامبر ۱۹۳۸ صورت گرفت معلوم شد ۱۱۱ نفر از یهودیان به قتل رسیده بودند، بیست هزار نفر دستگیر شده، ۱۰۰۰ کنیسا و ۷۵۰۰ مغازه و مؤسسات تجارتنی یهودیان و تعداد بیشماری از خانه های آنان و بران شده بود. این تازه مقدمه کار بود، ولی هنگامیکه این وحشیگریها در سالهای بعد تکمیل یافت شش میلیون نفر از یهودیان اروپا و بیش از ۹ میلیون نفر دیگر از غیر یهودیان جان خود را از دست داده بودند.

نامه ای از یک خواننده



که از ناحیه برخی ازناهموطنان نامسلمانان در طی تاریخ به بهانه های پوچ و بخاطر عقده های خود کم بینی و کوتاه بینی های ناشی از تبلیغات قشریون مختلف برسرمان آمد. و هزاران هزار کودک و زن و مردان مارا به کشتن، ترک دیار و تغییر مذهب بالا جبار داد.

خوشبختانه چشم بصیرت اندیشمندان و انسان دوستان دنیا بازااست و شهادت تاریخ ارزشهای انسانهارادر هر زمان و مکانی تعیین میکنند، نه آدمکهای کوچک و تهی مغزی که حتی وقایعی را هم که خود شاهد آنتند نادیده میگیرند و نمیخواهند بیادشان بماند که ایران قرنهایست صحنه تاخت و تاز گروهی بدوی است که نام اسلام را یدک می کشند. مثال میآورم- عراقیان که در حمله بسرزمین ما از هرگونه جنایت و غارت و تجاوز به مال و ناموس هموطنانمان کوتاهی نورزیدند اعرابی که در آشوب مگه در مراسم حج مردان ایرانی را به ضرب شمشیرهای خود قطعه قطعه کردند و به زنان و دختران ایرانی تجاوزات دسته جمعی نمودند که گروهی از این سیه بختان هنوزمانند دیوانگانند، گروهی هنوز ناپدیدند و عده ای که روی بازگشت به آغوش شوهرانشان رانداشتند خودکشی کردند.

آری هتاکان و دهن دریدگانی از این دست نمیتوانند معیار گزارانی برای ارزشهای انسانهایی باشند که از پیامبرانی چون موسی و کتاب آسمانی چون تورات برخوردارند. حتی هیتلر هم با آن همه کبکبه و دبدبه اش با خود کشتی سرتعظیم در مقابل همان کودک کان یهودی فرود آورد که آنان را در شعله های آتش آشویتس و داخائو سوزانده بود.

فکر سخت مشغول و اعصابم بکلی متشنج شده بودند. میخواستم بنحوی از فشار روحی که بر من وارد آمده بود

او همچنان به پرخاشگری و هتاکی ادامه میداد و من و دوستم از ناراحتی بخود می پیچیدیم، نه دوستم توان افسارکشی اوراداشت نه من بخاطر حرمت دوستم که در خانه اش مهمان بودم توان جوابگوئی، چون احتمال بسیار داشت بیاید آوری موضوعاتی به آن آقا و ابراز حقایقی از تاریخ که باعث شرم هرانسان باشراقت ایرانی میشد حتی خاطر دوستم را مکدر بسازم.

دراولین فرصت که آن آقا برای کاری از اطاق خارج شد از دوستم به بهانه آنکه باید به موضوع مهمی برسم خداحافظی کرده، خانه اش را ترک کردم و هنوز سایه سنگین و غم انگیز نگاه او را که تادم در مرا بدرقه کرد و حتی اصراری برای بیشتر ماندنم نمود حس میکنم.

به خانه رسیدم، تمام فکر مشغول صحبتهای چند ساعت پیش بود. هر چه به مغزم فشار میآوردم تا بیاد بیاورم که در طی دو هزار و پانصد سال اقامت یهودیان در ایران حتی یک مورد کوچک پیداکنم که ما بنحوی باعث آزار، اذیت، بی حرمتی، فتنه و آشوب و قتل و حتی کمترین رنجش خاطر سایر هموطنان خود را فراهم کرده باشیم چیزی بیادم نیامد. دفتر تاریخ را که در ذهن پریشانم ورق میزدم مرا بیاد غمها و شادیهای مشترکمان با سایر هموطنانمان میانداخت چه در غم حملات اسکندرها و چنگیزها به کشورمان و چه در شادی فتوحات بابکها و نادرها، باضافه مصائبی

مقاله شی که ملاحظه میفرمائید حکایت از اتفاقی میکند که کاملاً حقیقی است و نظیر آن در خفقان ایران بسیار مشاهده میشد و در اکثر موارد بخاطر جو موجود توانائی عکس العمل در مورد آن (مخصوصاً از طریق مطبوعات) نبود. ولیکن به یمن آزادی که مردم این سرزمین از آن برخوردارند تا به این حد که اقلیتی مانند ما میتواند دارای رسانه ای صد درصد یهودی باشد، دیگر جایی برای تحمل درد و رنج آنگونه نیست و در باوری محکم ساکت نشستن و جواب ندادن به اراجیفی که مشتی ضد یهود ابراز میدارند گناه است.

ابراز این دردها میتواند هم مشتی باشد بدهان یاوه گو بیان و هم توضیحی برای روشن کردن اذهان اکثریت هموطنان مسلمان ما که مارادوست دارند.

در خانه یکی از دوستان مسلمانم، بایکی از آشنایان او رو برو شدم. سخن از ایرانیان سرگردان در اروپا بمیان آمد و وقتی گفتگو به یهودیان رسید، ایشان که نمی دانستند من یهودی هستم، بنای هتاکي را به یهودیان گذاشتند.

دوست من می کوشید که با ایما و اشاره اورادعوت به سکوت کند ولی کله انباشته از احساسات ضد یهودی این آقا (که به یمن چند استکان مشروب بسیار هم گرم شده بود) چنان متورم از نفرت بود که باو فرصت نگاه کردن به دوست مرا نمیداد.

بکاهم. روبه کتابخانه ام آوردم، انبوه کتابهارا بانگام زیر و بالا کردم، نگاهم به طبقه ای از کتابها افتاد که گنجینه های تورات رادر کنار غزلیات حافظ، دیوان شمس و گلستان سعدی داشت. دلم بدرد آمد، خنده تلخی را روی گونه هایم حس کردم چقدر خود را در یک لحظه دور و درعین حال نزدیک به وطنم ایران میدیدم. بی حوصله پشت به کتابها کرده به طرف اطاق نشیمن رفتم ناگهان چشمم به هفته نامه «ایسرائل تودی» چاپ لوس آنجلس افتاد که آنرا مشترک هستم. آنرا برداشتم، به مبل تکیه زدم و صفحه هایش را بایی حوصلگی ورق زدم. در گوشه یکی از صفحات توجهم به یک جمله جلب شد که بالای یک مقاله کوتاه نوشته شده بود «چند جواب برای تو دوست غیریهودی.»

مقاله کوتاهی بود، آن را خواندم. وقتی خواندن آن مقاله را تمام کردم آرامشی وجودم را فراگرفت که وصفش ناگفتنی است. احساس غرور اینکه مایهودیان چه معلمان و نجات دهندگانی برای عالم بشریت بوده ایم تمام وجودم را به وجد آورد. راستش از خودم بدم آمد که چرا میبایست چند ساعت روح و اندیشه ام را به خاطر کم حوصلگی و شاید کمی آگاهی

نسبت بخودمان آورده باشم.

خود پسنندی بود که لذت خواندن این مقاله را فقط خودم ببرم. لذتصمیم گرفتم ترجمه آن را تقدیم هموطنانی کنم که دارای هر دین، مسلک و مرامی میباشند در حله اول انسانند و بر ارزشهای انسانی هرفردی همانقدر ارج میبهند که بر ارزشهای خود.

قبل از اینکه این نوشته را به رسانه شما بفرستم تلفنی بادوست مسلمانم صحبت کردم و متن نوشته را برایش خواندم و نظرش را (یا اجازه اش را) جویا شدم. جوابش بطور خلاصه این بود: «دوست من ایکاش آن شب این جواب را به آن نامسلمان داده بودی. مطمئن باش اگر این مقاله چاپ شود یک نسخه از آن را به او خواهم رسانید». از او و تشکر کردم و به امید دیدار، خدا حافظی کردیم.

و این است ترجمه مقاله «چند جواب برای تو دوست غیریهودی» از هفته نامه ایسرائل تودی چاپ لوس آنجلس نوشته آقای «سام لوینسون» آقای عزیز:

دنیای ما دنیای آزادی است، شما مجبور نیستید یهودیان را دوست داشته باشید، ولی برای آنانیکه یهودیان را دوست ندارند توصیه میکنم بعضی از دست آورد

های یهودی را تحریم کنند. مانند:

تحقیقات در مورد (سفلیس) توسط (واسرمن) یهودی

کشف (انسولین) توسط (مینوکوفسکی) یهودی

کشف (استرپتومايسين) توسط (واکسمن) یهودی

کشف (قرص فلج کودکان) توسط (سایبن) یهودی

کشف واکسن (فلج کودکان) توسط (سالک) یهودی

و صدها اختراعات و اکتشافاتی دیگر که به وسیله محققان یهودی در سراسر دنیا انجام گرفته که ذکر آن از حوصله این مقاله خارج است.

خیلی خوب!! تحریم کنید!، احساسات بشر دوستانه از مردم من میخواهد که این هدایا را تقدیم مردم دنیا کند و عقاید فئاتیک از متعصبینی مانند شما میخواهد که بیماریهای سفلیس، قلب، قند و دیفتری و... را صمیمانه بپذیرید.

عصبانی شدید؟ خیلی خوب، بشوید. ولی بدانید برای سلامتیتان خوب نیست و شما احتمالاً احتیاج به کشف یا اختراع یهودی دیگری خواهید داشت تا دو مرتبه سلامتتان را بازیابید.

دکتر مهناز طبیب زاده (یاشارال)

پزشک عمومی و خانواده

- کلیه خدمات طب عمومی
- چک آپ باقیمت مناسب
- گواهی سلامتی ازدواج
- آزمایش تست سرطان مخصوص بانوان
- قبول بیمه تصادفات رانندگی
- فیزیوتراپی و نوار قلب

16661 Ventura Blvd., Suite 211
Encino, CA 91436

(818) 789-7893

روش جدید درمان سکته قلبی

دکتر ایرج دردشتی



در چند سال گذشته پیشرفت های شگرفی در زمینه تشخیص و درمان بیماریهای قلب و عروق حاصل شده است. بخصوص این موفقیت های درمانی در بیماریهای عروق قلب یا کورونریهای قلب چشم گیرتر بوده است.

همانطور که میدانید رگهای شریانی باریکی که قطر آنها از چند میلیمتر تجاوز نمیکنند عضله قلب را مشروب کرده و باعث زنده ماندن آن میشوند. تنگ شدن یا بسته شدن این عروق سبب کاهش یا نرسیدن خون بعضله قلب میشود و چنانچه این انسداد کامل باشد باعث سکته قلبی خواهد شد.

شایعترین علت تنگ شدن عروق قلب رسوب کلسترول در جدار داخلی این عروق است. این رسوب بسیار تدریجی بوده و با احتمال زیاد ازدوران کودکی شروع میشود و بتدریج و با افزایش سن شدیدتر میشود تا جائیکه باعث اختلال و کاهش رسیدن خون به عضله قلب شده و

بیماریهای مختلفی رابعث میشود که از همه مهمتر آن آثرین قلبی و انفارکتوس یا سکته قلبی میباشد.

مسئله قابل توجه اینست که چه عاملی باعث پیدایش ناگهانی سکته قلبی میشود، بخصوص اینکه بسیاری از این بیماران سابقه هیچگونه بیماری قلبی رانداشته و در اغلب موارد تا چند لحظه قلب از بروز علائم سکته قلبی بظواهر سلامت کامل برخوردار بوده اند. تجسسات اخیر مخصوصاً آنژیوگرافی در انفارکتوس ها و کالبد شکافی و بررسی عروق قلب در بیمارانیکه در اثر انفارکتوس حاد در گذشته اند تا حدود قابل ملاحظه ای این معمارا حل کرده است. اطلاعات حاصل از این تجسسات نشان میدهد که تقریباً در کلیه بیمارانیکه بطور ناگهانی دچار سکته قلبی میشوند پیدایش یک لخته خون در محل تنگی که قبلاً وجود داشته است باعث انسداد کامل رگ و در نتیجه انفارکتوس قلب میشود. دلیل پیدایش ناگهانی لخته خون

در محل انسداد قلبی که ممکنست کم، متوسط یا شدید باشد بدرستی معلوم نیست. فرضیه های متعددی برای توجیه این انسداد ناگهانی پیشنهاد شده و هنوز مورد بررسی های علمی میباشد، قابل قبول ترین فرضیه اینست که در محل تنگی موجود در داخل رگ قلب پارگی یا شکافی بطور ناگهانی ایجاد میشود و در محل پیدایش این شکاف، که میتواند آنرا بیک پارگی یا بریدگی منتها در داخل جدار رگ تشبیه نمود، پلاکتها یا عناصر کوچک انعقادی داخل خون دور هم جمع میشوند و هسته مرکزی لخته ای را تشکیل میدهند که بسرعت پیدا شده و بزرگتر و بزرگتر میشود تا جائیکه جدار داخلی رگ را کاملاً مسدود کرده و باعث پیدایش انفارکتوس یا سکته قلبی میشود.

واضح است که شکاف در مناطقی از جدار رگ که قبلاً در اثر رسوب کلسترول و کلسیم و عناصر دیگر ناصاف و ناسالم و تنگ شده است بوجود میآید. بمجرد بروز

سکته قلبی و از همان لحظات اول مرگ سلولهای قلب شروع میشود. مرگ سلولهای قلب تدریجی بوده و در ابتدا در سلولهایی که بلافاصله در مجاورت رگ بسته شده قرار گرفته اند صورت میگیرد. مطالعات اخیر نشان میدهد که کامل شدن انفارکتوس چندین ساعت طول میکشد ولی آنچه مسلم است اینست که ساعات اولیه خیلی مهم و حیاتی است و بیشتر این مرگ سلولی در ۳ ساعت اول صورت میگیرد. واضح است که اگر بطریقی جریان خون در رگ قلب قبل از اینکه انفارکتوس کامل شود برقرار گردد و بخصوص اگر این عمل در ساعات اولیه انفارکتوس صورت گیرد از شدت مرگ سلولهای قلبی به میزان قابل ملاحظه ای کاسته شده و در نتیجه انفارکتوس خفیف ترمیشود و طبعاً عوارض و مرگ و میر ناشی از آن نیز بهمان نسبت کمتر خواهد شد.

پس از روشن شدن این مطلب که سکته قلبی تا حدود قابل ملاحظه ای ناشی از پیدایش ناگهانی لخته خون در داخل رگ قلب است دانشمندان و محققین در صدد یافتن دارویی برآمدند که بتواند این لخته داخل رگ را فوراً حل نموده و جریان خون قلب را مجدداً برقرار نموده و از گسترش انفارکتوس و صدمه ناشی از آن بقلب جلوگیری نماید.

در چند سال گذشته داروهای تزریقی متعددی کشف شده است که عمل اصلی آنها حل کردن لخته داخل رگ است. داروهائی که در ابتدا کشف شده بود خالی از عوارض نبود. با پیشرفت علم و تجسسات فراوان در حال حاضر داروهای متعددی برای مصرف در این بیماری خطرناک وجود دارد که پرمصرف ترین آنها در ایالات متحده استرپتوکیناز و تی پی رامیباشد.

این داروها بطریق تزریق داخل وریدی مصرف میشوند. چگونگی اثر آنها اینست که تمایل زیادی به حل کردن

لخته دارند و طبعاً در هر جای بدن که لخته خون تازه ای در آن تشکیل شده باشد اعمال اثر کرده و لخته را حل کرده و از بین میبرند و جریان خون را مجدداً در عضو مربوطه منجمله قلب برقرار میسازند. مصرف این داروها در چند سال گذشته بخصوص در یکی دو سال اخیر که اجازه مصرف آن در آمریکا داده شده است هزاران نفر از بیماران مبتلا به انفارکتوس را از مرگ نجات داده است. لازم به تذکر است که اثر این داروها صد درصد نیست و متأسفانه فقط در ۷۰ درصد لخته را حل کرده و از بین میبرند. مضافاً باینکه خالی از عارضه نبوده و در بعضی موارد ممکنست سبب خونریزی نیز بشوند. معده اثرات مفید آن بحدی است که امروزه در اکثر بیمارانی که مبتلا به سکته قلبی میشوند چنانچه در ساعات اولیه بروز علائم مراجعه نمایند مصرف شده و با احتمال زیاد مؤثر واقع خواهد شد. نکته قابل تذکره و واجد اهمیت اینست که این داروها فقط در بیمارستان و بتوسط طبیب مجرب باید مصرف شوند. از آنجا که زمان شروع درمان مهمترین نکته در نتیجه گیری از درمان است، همه افراد باید این آگاهی را داشته باشند که بمجرد بروز علائم اولیه سکته قلبی، حتی اگر این علائم مشکوک بنظر برسد باید خود را بلافاصله به نزدیکترین اورژانس یک بیمارستان برسانند تا در صورت قطعی بودن تشخیص بتوان درمان را با تزریق یکی از دو داروی فوق در داخل ورید شروع کرد.

آگاهی از علائم اولیه سکته قلبی که شامل درد قفسه سینه (بصورت فشار، سنگینی، سوزش و غیره) همراه با عرق فراوان، رنگ پریدگی، ضعف مفرط و حالت تهوع و استفراغ است بر همه ضروری میباشد و باید ایش درمانهای موجود اتلاف وقت و تأخیر در درمان نابخشودنی و جبران ناپذیر است.

روش دیگری که در درمان سکته قلبی

ندرتاً مورد استفاده قرار میگیرد درمان بکمک باز کردن رگ گرفته شده با بادکنک است که آنژیوپلاستی یاتی پی! نامیده میشود. از آنجا که برای باز کردن رگ بسته شده باین طریق به کاتاتریسم و آنژیوگرافی نیاز است و این خود باعث اتلاف وقت برای شروع درمان میگردد از این طریق وقتی بکار میرود که بدلیل پزشکی نظیر تمایل به خونریزی از معده یا قسمت های دیگر بدن نتوان از استرپتوکیناز یاتی پی! استفاده نمود. ولی این طریق درمانی یعنی باز کردن رگ قلب با بادکنک در بسیاری از بیمارانی که لخته داخل رگ قلب آنها قبلاً بکمک دارو حل شده است مورد استفاده قرار میگیرد. در مقاله ای جداگانه به تفصیل راجع به باز کردن رگ قلب با بادکنک (آنژیوپلاستی) اشاره خواهد شد.

روش دیگری که آنهم بندرت در درمان سکته قلبی حاد مورد استفاده قرار میگیرد عمل جراحی قلب و «بای پس» است. در این حالت بخصوص یعنی در انفارکتوس حاد عمل جراحی هنگامی جایز است که از داروهای حل کننده لخته و یا بادکنک بازکننده رگ قلب نتیجه مطلوب حاصل نشده باشد و حال بیمار وخیم بوده و احتیاج فوری بعمل داشته باشد.

مجدداً لازم به یاد آوری است که علاج واقعه را همیشه باید قبل از وقوع کرد. باید از عوامل مستعد کننده این بیماری مهملک نظیر سیگار، چاقی، استرس و بی حرکتی دوری گزید و بیماریهای موجود نظیر فشارخون و مرض قند را بنحو شایسته ای کنترل کرد.

در خاتمه تذکر مجدد این نکته حیاتی واجب است که بمجرد بروز اولین علائم مشکوک باید به نزدیکترین مرکز اورژانس جهت تشخیص و درمان فوری مراجعه نمود.

سفارادیهادر اسرائیل آینده



به سایر ممالک خاورمیانه یا شمال
افریقا مهاجرت نموده اند. مدتها سفارادی
در تشکیلات دولتی به حساب نمی آمدند
و رهبری و اداره امور مملکت بدست
یهودیانی از فرقه اشکنازی می بود که
از اروپای غربی یا سایر ممالک مهاجرت
نموده بودند. ولی در انتخابات امسال تعداد
نمایندگان سفارادی افزایش قابل توجهی
یافته است.

جمعیت سفارادی خود نیز به قدرت
ابتکار خود آگاه بوده و معتقدند در صورتیکه
اکثریت نمایندگان کنست از این جمعیت
انتخاب شود آنان قادر خواهند بود در اعتلای
مقام اسرائیل توفیق بدست آورند و وضعی
برای اسرائیل غیر از وضع موجود بدست
آورند. اگر این موقعیت بدست آید بعلت
آشنائی این دسته با روحیه اعراب و
تبعیضاتی که خود در این مدت مهاجرت
اسرائیل دیده اند و صدماتی را که تحمل
نموده اند قادر خواهند بود که اسرائیل
را از این وضع نابسامانی و بی ثباتی نجات
بخشند.

و اما آقای آمورمانند سایر متولدان
در ممالک عربی چندان با سازشکاری
با اعراب معتقد نیست چه او بخاطر می آورد
که در آگوست سال ۱۹۵۵ در ضمن
تظاهرات اعراب در سراسر مملکت پدرش
میخواست از خانه خارج شود و برای
برگذاری نماز به کنیسا برود. هر چه
فرزندانش خواستند با خارج شدن او از خانه
خودداری نماید قبول نکرد و گفت من
با اعراب دوست هستم و کاری به کار من
ندارند و از خانه خارج می شود ولی
در خیابان مورد حمله شش عرب قرار میگیرد
و اورا می کشند و قطعه قطعه می کنند
معهدا با وجود این آمور هنوز معتقد است که
می توان با مذاکرات مستقیم با اعراب راه
حلی برای پایان دادن باین بی سروسامانی
جستجو نمود.

تقریباً تمام یهودیان سفارادی ساکنین

استقلال اسرائیل نسبت به آنان شده است
فراموش نمی کنند.

یکی از شهرداران شهرهای گالیله که
از مراکش به اسرائیل مهاجرت کرده است
میگوید، به اعراب احترام بگذارید اما
دو برابر بیش از آن به آنها بدبین و مظنون
باشید.

اعمال تروریستی سازمان های
تروریست عرب و کشتار زنان و کودکان
بیدفاع یهودی چنان خاطر بسیاری از اینان
را آزرده است که حتی معتقدند «حتی
اگر یک عرب چهل سال در زیر خاک
خفته باشد باز هم باید از او واهمه کرد،
بدیهی است این نظراقلیتی بسیار کوچک
است.

آقای آموروهن گار از کاندیداهای
حزب لیکود از یهودیان ممالک عرب
آسیائی هستند که از فرقه سفارادی بحساب
می آیند که اغلب یهودیان از ساکنین
اسپانیا بوده اند که بعلت آزار یهودیان و
کشتار دسته جمعی این مملکت را ترک و

اینک که انتخابات اسرائیل به پایان
رسیده است و احزاب مذهبی بخصوص
حزب شاس وابسته به جناح مذهبی
سفارادی در اسرائیل کرسی های بیشتری
بدست آورده است بنظر میرسد جمعیت
سفارادی اسرائیل در آینده قدرت بیشتری
بدست خواهند آورد- این امر یکی از نتایج
افزایش روز افزون جمعیت سفارادی
در اسرائیل است. بطور کلی تعداد مولید در
خانواده های سفارادی گاهی به بیش
از دو برابر مولید در اشکنازی ها یا به
اصطلاح معروف یهودیان اروپایی میرسد
و به همین ترتیب انتظار میرود که در آینده نه
چندان دور سفارادیهها بطور کلی بتوانند
بیشتر مشاغل عمده را در اسرائیل نصیب خود
سازند.

بسیاری از این افراد از کشورهای عربی
به اسرائیل مهاجرت کرده اند اگر چه برخی
از آنان خاطرات خوشی از دوران اقامت خود
در کشورهای عربی دارند ولی بسیاری
هرگز فجایمی را که بخصوص پس از اعلام

سابق ممالک عربی ازاین خاطره هارابیاد می آورند که باوجود دوستی و صمیمیتی که آمور با همسایگان خود داشت چگونه بایدش رفتار نمودند. هنوز هم درسوریه یهودیانی هستند که مجاز نیستند سوریه را ترک نمایند به وضعی بسیار دشوار و غیر انسانی گرفتار می باشند. باوجود همه این خاطرات تلخ از زندگی خود معهد آقای امور مانند تعدادی دیگر از یهودیان سفارادی معتقدند که می توانند با اعراب بطریقی کنار بیایند که رهبران فعلی اسرائیل قادر به درک آن نیستند و میگویند اگر روزی رهبری بدست جمعیت سفارادی بیفتد و قدرت اداره امور سیاست مملکت را بدست آورند قادرند صلح و آشتی را در این سرزمین آشفته برقرار سازند.

آقای یان شهردار اشکلن که در سال ۱۹۶۳ از مراکش به اسرائیل مهاجرت نموده است میگوید «اسرائیل تا با مروا شتیه بزرگی را مرتکب شده است که از قدرت و نفوذ یهودیان مهاجر از ممالک عربی برای برقراری صلح استفاده نموده است. ما می توانیم پل مناسبی برای اینکار باشیم. آقای دیان از کاندیداهای حزب کارگر معتقد است سفارادی ها قادر خواهند بود که کشتی پرتلاطم را با ساحل سلامت رهبری نمایند. یکی دیگر از کاندیداهای پارلمان از میان جمعیت سفارادی «نگو» از اهالی مراکش که ایام جوانی خود را در این سرزمین گذرانده است میگوید «من بخاطر ندارم که با دوستان عرب خود اختلافی پیدا کرده باشم و کوچکترین خشم و کینه ای در خانه خود احساس کرده باشم» هنگامی که مادرم قادر نبود که از شیر خود مارتغذیه نماید از شیر زنان عرب، استفاده می نمودیم. «ما خوب اعراب را می شناسیم و قادریم با آنها کنار بیاییم»

در دهه سالهای ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ تعدادی از یهودیان ممالک اسلامی به

بعلت اذیت و آزاری که بآنها رو داشته میشد بصورت دسته جمعی و خانوادگی به اسرائیل مهاجرت نمودند اینان از تعلیم و تربیت روزبرخوردار نبودند و از لحاظ تمدن و آداب و رسوم فوق العاده از جمعیت اشکنازی عقب مانده تر و با تمدن جدید آشنائی نداشتند.

اولین مهاجرین سفارادی با تلخی تمام بخاطر می آورند در ابتدا آنان در زیر چادر یا در خیمه هائی در بیابانهای لم یزرع و بی آب و علف یا در خانه های محقری که هیچکس حاضر نبود در آنها سکنی گزینند زندگی میکردند.

«شالم حلوی» کاندید شهرداری سدروت که خانواده اش از زمین به اسرائیل مهاجرت نموده بودند میگوید «در اغلب موارد یک خانواده ده یا دوازده نفری را در آپارتمانی بمساحت ۴۰ یا ۵۰ متر مربع جای میدادند. در آن زمان حکومت در دست حزب کارگر بود و جمعیت سفارادی هر روز بیش از روز قبل میرسیدند. شمعون پرز وزیر امور خارجه اسرائیل در بهار گذشته در بازدیدی که از سدروت بعمل آورده بود اظهار داشت «سفارادیها در آن زمان تصور میکردند که ما روی خود را از آنها برگردانده ایم و مسائل آنها را در نظر نمیگیریم. ولی آنچه که ما در آن موقع انجام میدادیم آنچیزی بود که به بهترین وجه قادر با اجرای آن بودیم و امکانات بیشتری نداشتیم و بهیچوجه موضوع تبعیض و کوچکترین بی توجهی در کار نبود و امیدوارم که این موضوع را جمعیت سفارادی درک خواهد نمود.»

ولی کمتر از افراد این جمعیت باین موضوع تن میدهند و آنرا می پذیرند چه آنها معتقدند که دولت وقت تمام غراماتی که از آلمان غربی دریافت نموده بود بمصرف بهبود وضع زندگی اشکنازیهای ارو پائی بمصرف رسانید و آنان را از کمپهای مهاجرین به آپارتمانهای جدید منتقل

نمودند.

بهمین دلیل تعدادی از این افراد به حزب لیکود پیوسته و در ۱۹۷۷ «منحم بگین» را به قدرت رساندند و در حال حاضر نیز بگفته ی هانوک اسمیت سفارادیها معتقدند که حزب لیکود بآنان خدمت کرده و وضع اجتماعی آنان را از درجه سوم به درجه دوم رسانده است. اسحق رابوش معتقد است که حزب لیکود خدمات برجسته ای برای افراد طبقه سوم اسرائیل انجام داده است او میگوید «من در کودکی از لیبی به اسرائیل مهاجرت نمودم و در حال حاضر دارای یک اتومبیل هستم، خوب غذا می خورم، از تلو یزیون استفاده می نمایم، و یدو دارم در حالیکه در دوران حکومت، حزب کارگراهیچیک از این وسائل نمی توانستم استفاده نمایم.

لیکود یا حزب کارگر؟ جمعیت سفارادی اسرائیل معتقد است که اگر همواره طرفدار حزب لیکود بمانند هیچگاه حزب کارگر به تنهایی قادر نخواهد بود زمام امور را در دست گیرد. و باین دلیل است که بسیاری از آنان در حزب لیکود فعالیت می نمایند.

خروت یکی از شعبات حزب لیکود و مهمترین آن در حال حاضر چند تن از زعمای جمعیت سفارادی را در جمع خود دارند و چند تن از آنان نیز پستهایی در کابینه فعلی را اختیار دارند ولی جای تعجب است که در این دوره زیاد توجهی باین امر نداشته و تعدادی زیادی از این افراد را کاندید نکرده است. اسحق شامیر میگوید «ما در حال حاضر بانداززه کافی از افراد سفارادی در کابینه داریم» ولی مشیرتیرت عضو سفارادی پارلمان از حزب لیکود معتقد است که حزب لیکود همان اشتباه حزب کارگر را آغاز نموده است. نمی توان بقدرت رسیدن افراد سفارادی را تأمین شده دانست و از نفوذ فوق العاده قابل توجه آنان در حکومت آینده صرف نظر نمود.»

«هنر پذیرفتن زن بعنوان یک انسان مساوی»

در پاسخ به «جنبه های رفتاری زنان یهودی ایرانی در امر عشق ورزیدن» که منصفانه تر بود اگر می گفتید «جنبه های رفتاری زنان و مردان یهودی ایرانی در امر عشق ورزیدن»، نویسنده عزیز بیشتر جنبه های این موضوع را به مذهب یهود کشانده اند که البته آن جای خود دارد جالب باشد تعریف کردن این موضوع که شاید خوانندگان عزیز خود رابطه را حدس بزنند.

چندی پیش برای برمی تیسوای برادرزاده ام به یکی از همسین کنیسه های ایرانی رفته بودیم. حاخام ضمن سخنرانی این موضوع را پیش کشانندند که خانم ها میدانیم چه شوقی دارید برای بوسیدن و در بغل گرفتن تورات ولی استدعا دارم اینرا در قلب خود نگه دارید و سعی نکنید که تورات را دست بزنید و یا حتی به پرده هخال تماس پیدا کنید چون در هلاخا نوشته است بلایی سر آن زن خواهد آمد که من نمی خواهم بزبان بیاورم!

من خودم در یک خانواده مذهبی بزرگ شده ام. بیاد ندارم که بعد از دوران بلوغ برادرم با تمام عشق و علاقه برادرانه هرگز حتی برای تولدم و یا مناسبت های دیگر مرا بوسیده و یا در بغل گرفته باشد چرا که او هر صبح تقیلا می بست و از این می ترسید که مبادا خواهرش در دوران عادت ماهانه اش باشد. البته از تأثیر فرهنگ و محیطی که در آن بزرگ شده ایم نباید غافل ماند همانطور که آشکار شدن چهره ما از زیر چادر جرم محسوب میشد ابراز عشق

و محبت گناه بحساب می آمد. حتی مردها جرأت نداشتند که در خیابان بازن شرعی خود دست در دست راه بروند چه برسد که مثلاً عشقشان گل کند و همدیگر را در آغوش بکشند.

یک زن یا مرد آمریکائی از بچگی بچشم دیده و یاد گرفته که نشان دادن عشق و علاقه نه تنها بی عفتی نیست بلکه یک نیاز است. من معلم کودکان هستم اغلب بچه های آمریکائی میگویند من نیاز دارم که تو مرا در آغوش بگیری، حال آنکه اگر مقایسه کنید بدوران خودمان یک بچه ایرانی این نیاز را بطور نق زدن و بهانه گرفتن و گریه کردن به مادر خود می فهماند چه برسد به معلمش. همگی میدانیم که ما ایرانیها از نظر عشق و محبت و عواطف خیلی از آمریکائیها جلو هستیم فقط اشکالمان اینست که نمی دانیم چگونه نشان دهیم و یا مانند آن کودک روش متفاوتی داریم. ما عشق در دلمان نمی میرد حتی اگر ابراز نکنیم. در این دور زمانه، خیلی از زنهای یهودی ایرانی به خاطر همان عشق سالهاست که بدور از شوهرهایشان زندگی میکنند که باعث تعجب و حیرت همسایه های آمریکائیشان هست.

من تقاضا دارم که شما برای یکبار هم که شده برنامه تلویزیونی دکتر روت را ببینید که دیگر رنگوبید مرغ همسایه غاز است. خانمی تلفن می کند که شوهرم یک مرد نمونه است فقط من از رابطه سکی دوست پسرم بیشتر لذت می برم و

به همین دلیل می خواهم از شوهرم طلاق بگیرم! - دکتر روت به او توصیه میکند که بهتر است با شوهرش صحبت کند و با او گوشزد کند که چطور او با او لذت می رسد. حال نتیجه بگیرید که برای مردان یهودی ایرانی شاکی چقدر آسان است که بدلیل آزادی و تجارب زمان مجردی به دخترهای خود که دختر باکره و چشم و گوش بسته ای بیش نبوده بگویند که این بی پروائی ها را نه تنها زشت نمی دانند بلکه لازمه زندگی می دانند چرا که همیشه بین عشق زن و مرد یهودی سدهائی وجود داشته است. اگر پسری از دختری خوشش می آمد خود با او ابراز عشق نمی کرد، هرگز در چشمهای او نگاه نمی کرد و دستهای او را لمس نمی کرد بلکه برای اولین بار این ابراز عشق را بعهد زنی از فامیل می گذاشت. زن یهودی هم بخود اجازه نداد در انتظار دیگران احساساتش را نشان دهد مبادا که به او تهمت وارد کنند و برگه ای بچسبانند فقط اکتفا کرد که بجای در آغوش گرفتن شوهرش خوش آمدنش را در کلمه ای ابراز کند.

زنهای یهودی برای ثبات و گرمی خانواده خود فداکار و بی پیرایه اند شاید پیش آمده که شما سرما خورده باشید او از همان غذای گرم آشپزخانه و تاجر بیاتش چطور مانند کودکی از شما پرستاری میکنند؟ حال آنکه یک مرد آمریکائی در همان حال مریضی، خودش قوطی کنسرو سوپ را گرم می کند چون می داند که از زنش توقعی نباید داشته باشد.

جایزه آلبرت انشتاین

برای ساخاروف



چندی قبل که آندره ساخاروف دانشمند روسی به آمریکا آمده بود طی مراسمی جایزه صلح بنیاد آلبرت انشتاین به او اهداء شد. چنین مردی حقاً شایسته دریافت چنان جایزه ای بود. در طول سالهای بسیاری که این دانشمند بزرگ را برای آزادی و رعایت حقوق بشر در شوروی مبارزه میکرد فریاد او تنها صدائی نبود که در آن کشور شنیده میشد ولی یقیناً رساترین و قوی ترین صدائی بود که از یک مبارز راه آزادی و یک فیزیکدان بزرگ و مردی که جایزه نوبل را با او داده بودند شنیده میشد. او را پنج سال به گوشه ای تبعید کردند، صدایش را خفه کردند ولی او همچنان برای آزادی زندانیان سیاسی، تخلیه افغانستان و رعایت حقوق بشر مبارزه میکرد. سرانجام دیکتاتورهای کرملین یکی

پس از دیگری از میان رفتند - گر باچف او را از تبعید گاهش به مسکو آورد، همه امتیازات و افتخاراتش را در جامعه علمی شوروی به او بازگرداند. و حیثیت سیاسی او را اعاده کرد. سالها به او اجازه نمیدادند حتی برای معالجه به کشورهای دیگر بروند چرا که او از اسرار بمب هیدروژنی شوروی آگاه بود، بهانه ای که فقط در محیط های استبداد میشود عنوان کرد و بدانوسیله حقوق مردم را زیر پا گذاشت. ساخاروف در آمریکا اعلام کرد که پس از سالها استبداد و خفقان عصر جدیدی در تاریخ سیاسی کشورش پیداشده و غرب باید از اقدامات گر باچف حمایت کند زیرا اگر او موفق به انجام اصلاحات خود نشود ممکن است استالین دیگری در شوروی به روی کار آید که دنیا را بخطر خواهد انداخت.

شوفار

- * نشریه ای از زبان یهودیان ایرانی برای یهودیان ایرانی
- * نشریه ای که به خانه هر یهودی ایرانی ساکن این دیار فرستاده میشود.
- * برای درج آگهی در شوفار، مستقیماً با دفتر فدراسیون یهودیان ایرانی به شماره تلفن ۷۷۳۰-۶۵۷ (۲۱۳) تماس حاصل فرمائید.
- * از کلیه صاحبان آگهی تقاضا میشود حق درج آگهی های خود را مستقیم بنام فدراسیون یهودیان ایرانی و به نشانی فدراسیون (که پشت جلد نشریه چاپ شده) ارسال دارند.



باگاران تی یکساله

Security Systems

بامدیریت ایرانی پرویز

- سیستم حفاظتی جهت منازل ، دفاتر و شرکتها
- سیستم تلویزیونی ، دوربین های مدار بسته و چشم الکترونیکی
- سیستم اتوماتیک بسته و باز شدن درب
- سیستم های حفاظتی و اعلام خطر به اداره پلیس ، آتش نشانی ، سنترال استیشن و باسرویس ۲۴ ساعته امنیتی و دهها پروژه ایمنی دیگر

تلفن آسانسور و سیستم های تلفن برای شرکت ها و دفاتر

A-1 Security Systems شماره آسوده خاطر می کند

6229 Lubao Ave.
Woodland Hills, CA 91367

(818) 999-5685

PRECISE PRINTING

8883 W. PICO BLVD.

چاپخانه پرسایز پرینتینگ

طراحی ، دیزاین

بروشور و چاپ سرکاغذ ، انواع پاکت ، صورت حساب ،

کاتالوک ، کارت ویزیت ،

فورمهای اداری ، لیبل ، منوی غذا ،

فلایر ، بلیط ، مجله ، پوستر ، کتاب ،

مهرلاستیکی و تایپ ست انگلیسی و فارسی

و کلیه امور چاپی شما را با نازلترین قیمت انجام میدهد

آدرس: ۸۸۸۳ وست پیکو بلوار

(بین دوهینی و رابرتسون)

شماره تلفن: ۸۸۸۳-۸۵۸ (۲۱۳) و ۸۸۸۴-۸۵۸ (۲۱۳)

جشن فدراسیون یهودیان ایرانی بمناسبت حنوکا

یکشنبه ۲۰ نوامبر ۱۹۸۸ از ساعت ۸ بعدازظهر جشن باشکوهی از طرف فدراسیون یهودیان ایرانی بمنظور بزرگداشت حنوکا که یکی از بزرگترین رویدادهای تاریخ یهود میباشد برگزار گردید.

در این مراسم آقای دکتر سلیمان آقائی، رئیس فدراسیون یهودیان ایرانی از آقای مارک ملنزر که از فعالان کمیته اسکان و امور اجتماعی فدراسیون یهودیان میباشد و در مورد اسکان هموطنان ما کوششهای ذیقیمتی بعمل آورده اند، تجلیل بعمل آوردند. ایشان در سخنان خود به کوششهای صمیمانه داوطلبانی که در متن فدراسیون بدون هیچگونه چشم داشتی، باصرف ساعتی متمادی وقت خود به سایر همکیشان خود کمک های ارزنده ای می نمایند اشاره نموده و بویژه از زحمات و از خود گذشتگی های بی پایان آقای **صیون منظوراله** که افتخاراً همه روزه در دفتر فدراسیون حضور یافته و به کارهای مردم رسیدگی مینمایند صمیمانه تقدیر نمودند.

هدف اصلی فدراسیون یهودیان ایرانی از برگزاری این گونه جشن ها بوجود آوردن فرصتی است تا همکیشانی که بخاطر مشغله و گرفتاریهای روزمره از یکدیگر به دور افتاده اند، فرصتی برای درکنار هم بودن داشته باشند. جای بسی خوشحالی است وقتی ما می شنویم که آشنائی های بسیاری که ملاً منجر به ازدواج گردیده از گردهمائی هائی که فدراسیون اقدام به برگزاری آنها نموده آغاز شده است.

کیفیت برنامه هائی که ارائه می شود نیز از هر لحاظ جالب توجه است و در این خصوص پشتکار خستگی ناپذیر و دلدادگی آقای الیاس اسفندی - رئیس کمیته جشنهای فدراسیون یهودیان ایرانی و سایر یاران نشان خانم الیاسیان - آقایان سخائی و یاقوتی درخور تحسین و سپاسگزاری است.

هنرمندان عزیز هموطن ما نیز که با شرکت افتخاری خود در جشنهای فدراسیون هنر خود را در حد اعتلا عرضه میدارند مورد تأیید و سپاس فدراسیون یهودیان ایرانی میباشد. خانم ها: **هایده**، **فائزه**، **نازنین آقای: ستار**، **مرتضی**، **اندی** و **کورس** در این شب در میان ما بودند و هنرمندی هنرمندان بویژه خانم **هایده** و آقایان **اندی** و **کورس** با شور و استقبال فراوان رو برو گردید.

و حرف آخر اینکه به صرف علاقه و دلبستگی فراوان مردم ما به فرهنگ و هنر ایران زمین هنرمندان همیشه مورد احترام جامعه یهودیان ایرانی بوده و هستند و هیچ نشریه یا مرجعی به غیر از فدراسیون یهودیان ایرانی و شوفار حق اظهارنظر در مورد فعالیتهای کمیته جشنهای این فدراسیون را ندارند.

Iranian Jewish Federation

فدراسیون یهودیان ایرانی سازمان جوانان

گردهمایی جوانان یهودی از طرف سازمان جوانان وابسته به فدراسیون
یهودیان ایرانی در تاریخ زیر برگزار می گردد



شنبه ۷ ژانویه
از ساعت ۹ بعد از ظهر

محل برگزاری برنامه باشگاه وست ساید جوئیش سنتر واقع در شماره
۵۸۷۰ خیابان المپیک غربی، نزدیک خیابان فرفکس می باشد

قیمت بلیط ۵ دلار

انجام مراسم قرعه کشی و اهدای جوایز ارزنده از طرف فدراسیون یهودیان ایرانی
با همکاری فروشگاه گلدن سیتی و گل فروشی امتی ویز
لطفاً برای تهیه بلیط و یا اطلاعات بیشتر با شماره تلفن های زیر
تماس حاصل فرمائید

فدراسیون یهودیان ایرانی ۷۷۳۰-۶۵۵ (۲۱۳)

آقای مهندس آریانا ۵۸۹۶-۸۵۱ (۲۱۳)

این برنامه فقط مخصوص جوانان یهودی است

WEST SIDE JEWISH COMMUNITY CENTER
5870 WEST OLYMPIC BLVD NEAR FAIRFAX AVE

ماوشما



• پشنوانه ما، مقالات، مطالب و نظریاتی است که صاحبان قلم و اندیشه برای نشر در شوفار می فرستند.

• در این صفحه تنها به نظرات و نامه هائی اشاره می شود که نام نویسنده (و باگو بنده نظر)، آدرس و شماره تلفن آن ذکر شده باشد. از چاپ نامه های بدون امضاء و پاباخ به تلفن های بی نام خودداری می شود. در صورت تمایل نام شما نزد ما محفوظ خواهد ماند.

• مقالات و مطالبی که به دفتر شوفار نویسندگان می رسد متعلق به شوفار بوده و در صورت لزوم تصحیح و تلخیص می شود. از چاپ مطالبی که با خط مشی نشریه مغایرت داشته باشد معذوریم.

• تلفن شوفار ۷۷۳۰-۶۵۵ (۲۱۳) و آدرس ما بنت مجله چاپ شده است □

• در مورد مراسم برگزاری کیبورد رکنی سای فدراسیون یهودیان ایرانی تلفن های زیاد و و نامه های متعدد تشویق آمیزی بدست ما رسیده است که تعدادی از آن ذیلاً درج میگردد:

• خانم پروانه یشاریم طی نامه مفصلی که برای ما فرستاده اند در قسمتی از نامه خود می نویسند:

اگر از همکیشان کشور میزبان خود در آمریکا هیچ کار اجتماعی را یدرستی یاد نگرفته ایم، دست کم عادات ناپسند رایج در مراسم عبادت خود را کنار گذاشته به آنان تاسی بجوئیم.

بیاموزیم که صدقه باید از روی نهایت خلوص و ایمان و میل باطنی باشد نه از روی چشم هم چشمی و فریاد زدن نام صاحبان کرم.

• آقای یعقوب نظریان می نویسند:

مراسم کیبورد باچنان دقت و توجهی برنامه ریزی شده و اجراء گردید که وظیفه خود دانستم از شما خدمتگزاران جامعه سپاسگزاری کنم. اکنون وظیفه سایر کنیسه های ایرانی است که از روش شما تقلید کنند.

• آقای منصوریدیدیان می نویسند:

درود بر شما که به اصطلاح معروف، دولا دولا شترسواری نکردید. زن و مرد را کنار هم نشاندید و بر بی ادبی و بی حرمتی که نسبت به زن یهودی میشود قلم بطلان کشیدید. کجای تورات گفته است که من حق ندارم در مراسم نیایش به درگاه پروردگار، کنار هم سرم و دخترم بنشینم. باز هم دست مریزاد

• خانم سارا ف (امضاء محفوظ)

می نویسند: من بعنوان یک مادر یهودی، در جمع شما بود که توانستم پسر ۲۳ ساله و دختر ۲۰ ساله ام را دو باره به میان یهودیان ایرانی بیاورم. آنها، هر بار که با صحنه تفکیک زن از مرد در کنیسه روبرو می شدند صد ها سؤال از من میکردند که قادر به جوابگونی به آن نبودم. کار شما بهترین جواب بود. در انجام خدمات اجتماعی خود مؤید و موفق باشید.

شوفاز: ما از این دوستان و

سایر همکیشان عزیزی که از این بابت ما را مورد تائید قرار داده اند سپاسگزاری مینمائیم.

• آقای ش - ص (امضاء محفوظ)

می نویسند: سؤالی از دست اندرکاران امور اجتماعی دارم که خواهشمندم پاسخ آنرا در نشریه شوفار اعلام بفرمائید: چنانچه در خانواده ای یهودی، فرزندی بایک غیر یهودی ازدواج کند، تکلیف سایر افراد خانواده در قبال این عمل چیست؟ خواهشمندم جواب این سؤال را از سه جنبه (۱) دین و شرع یهود (۲) جنبه روانی آن و (۳) عواقب اجتماعی این مسئله، بررسی و

توضیح بفرمائید.

شوفاز: ما از همکیشان صاحب نظر، اعم از روحانیون و فعالان اجتماعی خواهشمندیم نظریات خود را از این بابت با ما در میان بگذارند. در ضمن توجه این خواننده عزیز را به نامه ای که از یک خواننده در شماره قبل در همین باره چاپ شده جلب مینمائیم.

• آقای اسماعیل اسحاقیان

از اسرائیل مقاله ای راجع به یهودی و یهودیت نوشته اند که قسمت هائی از آن باین قرار است: یهودی همیشه در طول حیات خود چون سنگ زیرین آسیا بوده و چون پولاد آبدیده که از هیچگونه ظلم و جور ی مبرا نبوده و همیشه به ایمان خود پای برجا مانده است.

ما پاک دلانیم و به کس کینه نداریم یک شهر پر از دشمن و یک دوست نداریم

• آقای بابک اسحاقی از اسرائیل

می نویسند: «من بعنوان نماینده دانشجویان دوره موقت دانشگاه تل آو یو که هر کدام چند ماهی بیشتر نیست پا به خاک مقدس اسرائیل گذاشته ایم از انتشار این نشریه و زین احساس غرور و سرفرازی مینمائیم. یک شماره از نشریه شوفار بوسیله یکی از ایرانیانی که از آمریکا به اسرائیل آمده بود بدست من رسید و پس از مطالعه آن، آنرا به سایر دوستانم دادم. ما بقدری از این کاریزبای شما خواهران و برادر عزیز خود شاد شده احساس غرور نمودیم که به وصف نمی گنجد.» آقای اسحاقی از ما خواسته اند که در آینده نشریه را برایشان ارسال داریم. همانطور که قبلاً نیز گفته ایم، در حال حاضر ما مشغول بررسی امکان توزیع نشریه از طریق سازمانهای یهودی ایرانی در اسرائیل میباشیم و امیدواریم این امر هر چه زودتر به تحقق پیوندد.

ه آقای نجات اله فزون از اسرائیل

می نویسند:

مقاله خانم نیناستوار در مورد محبت و عشق سه گانه که در ماه آپریل بچاپ رسیده بود خواندم با اینکه از حق نمیشود گذشت قلم شیوا و توانای این خانم بیانگر بسی مشکلات و درد دل‌های بسیار خانواده هاست معذک ایشان در قسمتی از این مقاله بقول معروف یکطرفه به قاضی رفته است و چوب تکفیر بر سر همه مردان کوبیده است. البته بایستی اعتراف کرد که در این دنیای قرن بیستم و عصراتم و موشک هستند چه بسیاری از مردان که هنوز زن را بصورت کالای خریداری میدانند و خودشان را شوهرسال، و پدرسال، میدانند و اما چنانچه بیائیم و کلاه خودمان را قاضی کنیم و تجزیه تحلیلی از وضع خانواده ها و افکار آنها بدست بیاوریم به این نتیجه میرسیم که گناه این گسیختگی تدریجی محبت اکثر از طرف خانمها شروع میشود و اکثریت از این خانواده ها خانم هائی هستند که همیشه روی چشم هم چشمی ترقیات و پیشرفت های مالی و اقتصادی و تجملات فامیل خود را به رخ شوهرشان میکشیدند مثلاً که فلان فامیل ۴ سال است عروسی کرده و هیچ چیز نداشته الان در شمال شهر تهران مثل ونک و زعفرانیه چه خانه مجللی خریده دم و دستگاهی بهم زده و ما مثلاً بعد از ۱۰ سال عروسی مان هنوز توی خیابان شیخ هادی و خانه کهنه زندگی میکنیم و صد ها امثال این جر و بحث ها و چشم و هم چشمی ها از زیورآلات فلان دوستش در مجالس مهمانی و شب نشینی و هکذا (ناگفته نماند که این کار اگر در ایران لمس میشده ولی در حال حاضر شاید در آمریکا بمراتب شدید تر باشد) و حال بیائیم خودمان داوری بکنیم اگر این طرز برخورد خانم باشوهر که او را مدام تحقیر میکند و بگوید تو

عرضه و لیاقت نداری چطور انتظار می بایستی داشت که پیوند های عاطفی و محبت و عشق متزلزل نگردد و منظورم تکیه کلام خانم نویسنده است که نمیدانند آب از کجا گل آلود میشود و بهمین طرز بگو مگو ها ریشه میدواند و بتدریج موئی کوهی میشود و مرد بیچاره چه بکند و بموازات آن اگر مرد خیلی صبور و بردبار باشد تا چند مدت به این نوع زندگی ادامه میدهد ولی وقتیکه کاسه صبر مرد بسر میشود و دیگر چاره نمی بیند که مادریا خواهر خود را در جریان بگذارد و عقده های داخلی زندگیش را با آنها در میان بگذارد و اگر مادریا خواهر از وضع نابسامان پسر و برادرشان بفهمند آیا پدر مادر دختر چنین توانائی دارند که دخترشان را نصیحت کنند؟ خیر! بله آن مرد است که شهامت دارد که تمام اسرار زندگیش را نزد خودش نگه دارد ولی تاکی و تاجه مدت و اگر اسرار شب زفاف را مادر و خواهر بفهمند این یک اشتباه ذهنی است که خانم ها بوجود آورده اند و این دلیل نفی محبت و عشق نمیکند و بایستی قبول داشته باشیم ایرانی نزدیک دوهزار سال است که در کشورهای اسلامی زندگی کرده و این سنت ها و مراسم در خون هر یهودی و سلولهای بدن او عجن شده و نسل به نسل ادامه داشته و بهمین زودی نمیشود به باد فراموشی سپرد و خودشان را مثل سایر اقوام بعنوان یک نوع آزادی عرضه وجود کنند.

ه آقای سعید فرزاد طی نامه ای

مارابد و مورد محبت قرار داده نوشته اند:

«... نوشتار چند تن از نویسندگان توانا که ارادتی خاص به آنها دارم درخور تحسین است... و نمی توان کتمان کرد که چیزی جز اتلاف وقت عایدشان بشود.» و سپس چنین ادامه داده اند که:

«با اطلاع از دردسر ها و مشکلاتی که دارید، بناچار و برخلاف میل باطنی، زبان به شکوه و شکایت می گشایم.» شکوه دوست گرانمایه و دانشمند ما از اینست که از چه رو مطلبی را که قبلاً از ایشان در نشریه دیگری به چاپ رسیده، شوفار اقدام به چاپ آن ننموده است و ما در شماره ۵۱ شوفار به ایشان پاسخ دادیم که اولاً روش کار این نشریه بر آن است که مطالبی را که در نشریه ای دیگر به چاپ رسیده تکرار نکنند- به ویژه که نوشته ایشان پاسخی است به مطلبی که در نشریه ای دیگر منتشر شده و طبعاً این پاسخ هم شایسته است که در همان نشریه به چاپ برسد.

ایشان در دنباله نامه خود می نویسند که گفته ما عذر بدتر از گناه است و چون آن نوشته انتقادی بوده، اینکه ما آنرا چاپ نکرده ایم برای حفظ مصالح شخصی و عقیدتی بوده. دوست عزیز ما از یک سو در اول نامه میفرمایند که کار داوطلبانه ما بهره ای جز اتلاف وقت ندارد (که این تعارف هم فی النفسه نهایت کم لطفی است چون ما وقت تلف نمی کنیم که از آن بهره معنوی بسیار میگیریم) و سپس ما را متهم به اندیشیدن به مصالح می کنند! شما، جناب فروزان، دانشی وافر در ادب فارسی دارید و دیدی بازنسبت به مسائل اجتماعی ما. نشریه ما «ویژه یهودیان ایرانی است.» و خود شما و سایر همکیشان ما قبول دارید که مطالب انتقادی و اجتماعی بسیار زیادی - شماره بعد از شماره - در این نشریه درج میگردد و لبه تیز تیغ این انتقادات هم همیشه متوجه نارمائی های اجتماعی ماست.

برای ما بنویسید چرا که این نشریه از آن شماست- از آن همه یهودیان ایرانی و محتاج به قلمزنانی توانا چون شما. اقا (و این اما خیلی مهم است) از مردم خود بنویسید و برای مردم خود. حق یارتان باد!



پیوند های ازدواج

کاترین حتانی و بهروز مصابند
ایزابل حزقیآ و کامبیز نجات حشیم
مرجان فروتن زاد و جان جلیل
راشل ربانیان و جاوید رشیدی آزاد
زینا یوسف زاده و فرزاد آشریان
هنگامه بینا فر و فرامرز کیمیا بخش
سوزان تهرانی و مایکل لوی
نازیلا یمین و رافی لوی
ژاکلین سموحا و فرامرز بیبیان
الهام پرتیلی و کامران بصیری تهرانی
شیوا خاله پری و مسعود شموئیل
گیتا شمطوب و داریوش کهن اف
ژیل کهن سمه و فرامرز الیاس نیک
شیوا کیانی و فرزاد فرزاد
فروزان فرهنگد و پرویز بینا
دالیا بروخیم و روبرت ملامد
دبورا بروخیم و نیک فرجام
فروزان و ژرژ ملایم
نعمان پور و یعقوب حسیدیم
آن و داوید حنیم اف
آناهیتا آراسته و نادرقیام
مزگان لاله زاری و فرامرز مساجی
مزگان خوبان و شهریارشادمان
مزگان هندی زاده و ژوزف کره ئی

بت میتصوا

شراره میثاقی
شانताल شموئیل
ژانین رحیمیان

بر میتصوا

شارون شموئیل
پیام ابریشمی
هومن ایمانوئل
آرش متیان
مهباریعقوبی
ساقی کهن
ژان عمرانی

اطلاعیه

مجتمع فرهنگی ولی

مجتمع فرهنگی ولی اجاره تالار پذیرائی مجتمع راهمراه باآشپزخانه و کلیه امکانات مربوطه برای سال ۱۹۸۹ به بعد بمزایده میگذارد. متقاضیان باید دارای سوابق و تجربه کافی در امر کترینگ و برگزاری مهمانی های بزرگ باشند و کلیه قوانین کثروت را تحت نظر ر بانوت مراعات نمایند.

علاقه مندان میتوانند پیشنهادات خود راهمراه با مدارک مربوطه به سوابق کارحد اکثر تا ۲۵ دسامبر ۱۹۸۸ با پست سفارشی به نشانی زیر ارسال دارند.

P.O. BOX 696
TARZANA, CA 91356

هیشت مدیره مجتمع فرهنگی پس از رسیدگی به یکایک پیشنهادات دررد یک یا کلیه آنها مجاز میباشد.

تاریخچه کانون خیرخواه

یکی از خوانندگان ما از نیویورک کتاب بسیار جالبی که در تیرماه ۱۳۵۱ (حدود شانزده سال پیش) منتشر شده زیر عنوان «فعالتهای مؤسسات بهداشتی و درمانی کانون خیرخواه و بیمارستان کوروش کبیر» برای ما فرستاده اند. این کتاب حاوی اطلاعات بسیار دقیق و مبسوطی است در مورد بنیان گذاران واقعی و خدمتگزاران به این مجموعه.

شوفار یاسپاس فراوان از این خواننده گرامی، قسمت هائی از این کتاب را که روشنگر بسیاری از نکات ابهام در مورد بنیان این امر خیر است ذیلاً درج مینماید: «در اواخر سال ۱۳۲۰ یکی از اطباء جوان بنام شادروان دکتر روح اله سپهر که تازه از دانشکده پزشکی تهران فارغ التحصیل شده بود باتفاق چند نفر از همکاران خود در اطافی از کنیسیای ملاحنینا که در محل فعلی بیمارستان بوده است جهت درمان مردم مستمند و فقیر این ناحیه اقدام به تأسیس یک درمانگاه کوچک مینماید این درمانگاه شامل یک اطاق و وسایل بسیار محقر بوده است در همین هنگام اپیدمی تیفوس شدت در این ناحیه شیوع پیدا میکند، مرحوم دکتر سپهر با همکاری چند نفر از دوستان خود شبانه روز بمدداوی مبتلایان به تیفوس میپردازد تا خود نیز مبتلا و متأسفانه دارقانی را وداع میکند و بعد دوستان آن مرحوم باتفاق عده ای از بازرگانان و مردم خیر کار آن مرحوم را دنبال میکنند و هر روز دامنه کار و فعالیت توسعه مییابد تا بوضع فعلی میرسد که شرح فعالتهای آن در صفحات بعد مندرج است.

بطور خلاصه کمیته کانون خیرخواه از طرف ایرانیان یهودی بمنظور تعمیم و توسعه امور بهداشتی و درمانی و انجام هر نوع امور عام المنفعه و خیریه بنفع طبقه کم بضاعت ایرانی تشکیل شده است.»



مرکز کاربایی یهودیان

۱) مهندس الکترونیک، ژوزف آ. : دارای سالها تجربه در کمپانیهای ایرانی و آمریکائی. آشنائی کامل با زبان انگلیسی. آشنائی به کامپیوتر.

۱) انجام کارهای دفتری، خمیران: آشنائی کامل به زبان انگلیسی - آشنائی کامل به کارهای دفتری، از جمله تایپ، دفترداری و کامپیوتر. مایل به شروع کار در سطح اولیه بصورت نیمه وقت.

۱) فروشندگی، ژاکلین س. : مایل به انجام کارهای فروشندگی، آشنائی به زبان انگلیسی.

۴) کمک پرستار، مبین ن. : دارای سالها تجربه، پرستاری در ایران. آماده برای نگهداری و مواظبت از بیماران یا اشخاص مُسن.

۵) منشی حسابداری، الیزابت ه. : دارای تجربه کاری در آمریکا. آشنائی کامل به تایپ و «تین کی»، آشنائی با کامپیوتر.

۶) مهندس بدیع ر. : دارای دکترای در مهندسی مکانیک. سابقه کار و تحصیل در آمریکا. آماده انجام کار مدیریت و مشاوره. دارای تخصص و تجربه در کارهای مکانیک و سافت ور.

۷) مهندس الکترونیک: داریوش ی. : فوق لیسانس در مهندسی الکترونیک تجربه در تعمیر و نگهداری وسایل الکترونیکی در شبکه رادیویی و تلویزیون. آشنائی کامل به زبان انگلیسی.

۸) تکنیسین الکترونیک، روبن ک. : فوق لیسانس در مهندسی برق، رشته

گزارش امور مالی

سازمان یهودیان ایرانی مقیم کالیفرنیا (سیامک)

از تاریخ ۱ سپتامبر ۱۹۸۷ تا ۳۱ آگست ۱۹۸۸

۱ سپتامبر ۱۹۸۷ تا ۳۱ آگست ۱۹۸۸ دلار

موجودی نقدی در ۱ سپتامبر ۱۹۸۷

۶۳۴	بهره بانکی دریافتی
۳۰۷۱۱	درآمد ها
۲۲۵۰	اجاره
۴۰۰۰	کمک به هلیل هیبرو اکادمی
۲۰۰۰	کمک به کادیبا هیبرو اکادمی
۱۰۰۰	کمک به یاونه هیبرو اکادمی
۵۰۰۰	کمک به سفارادیک هیبرو اکادمی
۲۰۰۰	کمک به بت کورش - تل اویو
۱۵۰۰	کمک به نصخ اسرائیل
۱۰۰۰	کمک به مجتمع فرهنگی ولی
۳۰۰۰	کمک به بشیوا یونیورسیتی
۱۰۰۰	کمک به اتک هیبرو اکادمی
۲۵۰	کمک به سازمان کمک به آوارگان ایرانی
۳۵۰۰	خرید هدایا بمنظور جمع آوری در روش هشانا و یوم کیبور
۱۷۱۳	هزینه های عمومی یوم کیبور و روش هشانا
۱۹۹	هزینه های پست و تلفن
۴۳۷	هزینه تبلیغات و متفرقه
۱۷۲۸۰	موجودی نقدی در ۳۱/۸/۸۸
۴۶۱۲۹	جمع کل

تهیه شده توسط دفتر حسابداری منوچهر رحیم

همکار جدید شوفار

از شماره قبل، همکار جدیدی به جمع ما در شوفار پیوسته اند. آقای مهندس ابراهیم تربتی که علاوه بر داشتن فوق لیسانس مهندسی آرشیوتکت از ایتالیا و ایران، فارغ التحصیل رشته نقاشی هنرهای زیبا می باشند. ایشان در ایران نیز بطور عمده بکار تعلیم نقاشی اشتغال داشته و تعداد قابل توجهی هنرآموز نزد ایشان آموزش یافته اند.

در حال حاضر نیز ایشان در آتلیه ای که شخصاً در انستیتو ایر کرده اند مشغول کار می باشند.

تخصصی در مخابرات. تجربه در طراحی انواع مدارهای برقی.

۹) فروشندگی، خسرو ب. : دارای تجربه کافی در فروشندگی. آشنا به زبان انگلیسی.

۱۰) ماساز، دیوید س. : دارای جواز در کار ماساز. آشنائی کامل به زبان انگلیسی.

۱۱) مهندس الکترونیک، منصور س. : با تجربه کاری در یک شرکت ایرانی و آمریکائی

خنا در قلب ملت یهود

«یادی از شاعره قهرمان خناسینش»



پرتو ستارگان از فاصله هزاران سال می درخشد و آسمان
زاروشن می کند، چون مردان و زنان نیک و فداکاری که
اگرچه در میان مانبستند امانام و خاطره آنان چون اخگران
آسمانی جاوید و درخشش اندیشه آنان راه مبارزه و فداکاری
و زندگی پرافتخار را برای بشریت روشن می کند.»

سنش خنا

نویسنده بود، او قطعات درام و کمدی می نوشت و شعر نیز می سرود. نمایشنامه های بلا علاوه بر اینکه در تأثیر بزرگ بوداپست اجراء می شد، در سایر شهرهای مجارستان و در آلمان و فرانسه و

خنا در هفدهم جولای ۱۹۲۱ در شهر بوداپست زادگاه هر متصل در یک خانواده نسبتاً مرفه بدنیا آمد. نام اصلی او اناسینش بود ولی همه او را آنیکو صدا می کردند. پدر او بلاش نیز مانند هر متصل

چکسلواکی نیز به اجراء درمی آمد. بلا شور و گرمی شهر بود. پدر خنا در هجده سالگی از بیماری قلبی خود آگاه شد و مانند هر متصل در اثر حمله قلبی درگذشت در آن زمان آنیکو ۵ ساله و برادرش جورج ۶ ساله بود. مادرش که بعداً به ایمانش معروف شد از یک خانواده متوسط یهودی بود.

انیکو در هفت سالگی شروع به سرودن اشعار ریتمیک بزبان مادری نمود و در سال ۱۹۳۰ هنگامی که فقط ۹ سال داشت یکی از اشعار او در صفحه ادبیات روزنامه ایونینگ کوریر تحت عنوان «دختر بلاشش شعر می گوید» چاپ و مورد استقبال خوانندگان قرار گرفت.

آنیکو چند سال بعد علاوه بر سرودن اشعار پرمعنی و با احساس قطعات ادبی و داستان های کوتاه نیز خلق می کرد. او با اینکه خیلی جوان بود، حوادث سیاسی رانیز دنبال می نمود.

آنیکو نیز مانند آنا فرانک (دختر ترک یهودی هلندی که قربانی کوره های آدم سوزی شد) دفتر خاطرات داشت و از هفت سالگی شروع به نوشتن خاطرات خود نمود.

در سال ۱۹۳۷ وقتی آنیکو هفده ساله بود در یک مدرسه خصوصی به تحصیل خود ادامه داد. این مدرسه یکی از بهترین مدارس بوداپست بود. یک مدرسه دخترانه پروتستان که از کاتولیک ها دو برابر و از یهودیان در صورت پذیرش آنان سه برابر شهریه دریافت می کرد ولی بعلت هوش و استعداد سرشار آنیکو او را با شهریه معمولی پذیرفتند. در این مدرسه اکثر معلمین و تقریباً تمام محصلین پروتستان بودند.

پس از ورود به مدرسه آنیکو هر روز طعم تلخ آنتی سمی تیزم را حس می کرد. او در این باره در دفتر خاطرات خود چنین می نویسد:

من باید خیلی در رفتار و حرکاتم مواظب باشم زیرا هر خطای کوچکی که از من سر بزند آنرا به حساب تمام یهودیان می گذارند، چیزی که فهمیده ام اینست که مبارزه با آنتی سمی تیزم باید با کردار و رفتار معنوی درست همراه باشد و این شاید مشکل ترین نوع مبارزه است، اینکه میدانم که معنی یهودی بودن در یک اجتماع غیر یهودی چیست ولی برای من مهم نیست زیرا که مبارزه ما، مبارزه کیفیتی بالا تر و مقامی والا تر سوق میدهد. اگر من مسیحی بدنیا آمده بودم می توانستم هر نوع شغلی را انتخاب کنم اما باین وجود من در هیچ شرایطی حاضر به ترک یهودیت نیستم نه تنها بخاطر خودم بلکه بخاطر فرزندانم، من هیچوقت آنها را مجبور نخواهم کرد که از مذهب خود شرم داشته باشند و هیچگاه ایمان فرزندان یهودی خود را از آنان نخواهم گرفت.

ورود به مدرسه پروتستان ها و احساس متفاوت بودن و غریبه

بودن در این محیط که زاید آنتی سمی تیزم بود در آنیکو نهال صهیونیسم را با زور ساخت و هر روز این اندیشه در قلب و روح او ریشه می دواند. او در قسمتی دیگر از خاطرات خود چنین می نویسد:

«من دریافته ام که تنها ایمان بخداوند برای یک معتقد واقعی کافی نیست بلکه علاوه بر آن، این اعتقاد به قومیت و ملیت مذهبی است که نیرو و قدرت لازم را برای ادامه زندگی ایجاد می کند»

سرانجام این شور و اشتیاق او راهی سرزمین موعود کرد. او به هیچوجه بعلت آزار و شکنجه یهودیان توسط نازیسم راهی فلسطین نبود زیرا که در آن زمان هنوز آتش جنگ جهانی شعله ور نگشته بود. در همان سال ها که آنیکو راهی سرزمین موعود بود حدود یک چهارم شهر بوداپست یهودی بودند و یک ملیون یهودی در مجارستان زندگی می کردند اما آنتی سمی تیزم نیز مانند همه جادوگر آنها پنهان و آشکار وجود داشت.

عده ای آنیکو را بخاطر اندیشه مهاجرت سرزنش می کردند و برخی او را غیر مسئول و بی تفاوت به مملکت می دانستند اما آنیکو در قلب خود میدانست و مطمئن بود که تنفر آنان از یهودی بود که عشق او را به صیون شدید تر و میل به رفتن را در دل او افزون تر میکرد. او یقین داشت که خانه خود را ترک نمی گوید بلکه به خانه خود می رود به ارتض اسرائیل.

درواقع این میل و علاقه به صیون از کودکی در او وجود داشت. او در هفت سالگی دریکی از یادداشت های خود بدون اینکه در آن سن و سال آنتی سمی تیزم را لمس کرده باشد چنین نوشته است:

«نمیدانم تا بحال به این نکته اشاره کرده ام یا نه که من یک صیونیست هستم زیرا هر یهودی احتیاج به این احساس دارد تا زندگی او یک معنی واقعی داشته باشد.»

آنیکو می توانست پس از پایان تحصیلات دبیرستان برای ادامه تحصیل به نزد برادرش که یکسال قبل از او به فرانسه رفته بود برود و یا به انگلستان. مادرش نیز با رفتن او به فرانسه و یا انگلستان مخالف نبود اما او بجای تحصیل در اروپا کار در موشا و زندگی در کیبوتص را انتخاب کرد زیرا که او حالا یک صیونیست واقعی شده بود.

در ماه سپتامبر ۱۹۳۹ راهی سرزمین موعود شد، بایک چمدان حاوی تعدادی لباس، عکس هایی از پدر و مادر و برادرش و معلمش که یکسال در کودکی به او عبری درس داده بود همراه با دفتر خاطرات و اشعارش و عکس هایی از مراسم بت میتصوایش در کنیسای بزرگ شهر.

در ایستگاه قطار پس از خدا حافظی از دوستان گروه مکابی و

در آغوش کشیدن مادرش به این فکر افتاد که مادرش باید تنها سال نو و کیپور را بر گزار کند و او دیگر نزد مادرش نخواهد بود که شمع های شبات را برای او فراهم کرده و با او برا خابگوید. قطار سوت می زد و آماده رفتن بود. آنیکو در حالیکه اشک در چشمانش حلقه زده بود با چمدانش سوار قطار شد و در حالیکه قطار آهسته آهسته حرکت میکرد هنوز مادرش را صدا می زد و از او خدا حافظی می کرد او پس از پاک کردن اشک هایش روی یکی از صندلی هانشست و به پاسپورت جدید و اسم خود خیره شد. نامی جدید اما نه چندان نا آشنا «خنا».

در همان زمان شماره طرفداران نهضت صیونیزم از پنجاه هزار نفر در زمان تئودور هرتزل به پانصد هزار نفر افزایش یافته بود. او در جواب اینکه چرا بجای رفتن به فلسطین به ارو پانمی رود را در دفتر خاطرات خود در حالیکه عازم فلسطین بود چنین می نویسد: گالوت نمی تواند پایان یابد مگر بادست خود ما و بادست آوردن حقوق واقعی ما. ما باید حقوق حقه خود را طلب کنیم و سرزمینی متعلق به خود داشته باشیم در غیر این صورت ارزش و مقام خود را بدست نخواهیم آورد.

چند هفته بعد خنا با کشتی وارد حیفا شد و به موشاو و ناهالال رفت، اولین موشاوی که در فلسطین ساخته شده بود و بوسیله سازمان زنان صیونیست تقویت می شد. او در اینجا یاد می گرفت که چگونه باید خانه ای سبک ساخت و چگونه باید شیرگاو دوشید.

او خود را داوطلب کار در گروه پیشگامان کارگر در مزرعه کرده بود. خنا در این موشاو دوستان جدیدی پیدا کرد، از جمله هم اطاقی او بنام میریام که هم سن و سال او بود و از صوفیه (بلغارستان) آمده بود. آنها خیلی با هم حرف می زدند و به یکدیگر کمک می کردند. معلم کشاورزی خنا هم از جمله دوستان خوب خنا بود.

خنا پس از ۶ ماه زندگی در این موشاو و یاد گرفتن زبان عبری علاوه بر کار کشاورزی و دام پروری در موشاو به مهاجرین تازه وارد درس شیمی و مکالمه عبری میداد. خنا دو سال در این موشاو زندگی کرد و پس از آن به گروه پیشگامان کار در کیبوتص سدوت یام (جاذبه دریا) پیوست و در ساختن این کیبوتص با آنها همکاری می کرد اما او دوستان موشاوی خود را فراموش نمی کرد و هفته ای یکبار بدیدار آنان می رفت. همیشه و در همه جا دوری از مادر و احساس گناه از اینکه چرا او راتنها گذاشته خنارا رنج میداد با اینکه حد اقل هفته ای یک نامه برای مادرش می فرستاد. او حالا دیگر بزبان عبری شعری گفت و خاطرات خود را به عبری می نوشت. در کیبوتص سدوت یام خنا دوستان تازه دیگری پیدا کرد.

یکی از دوستان او ابرام پسر جوان و خوش سیمایی بود که علاقه ای خاص به خنانشان میداد و خنا در خاطراتش از او نام برده است.

در ماه آگوست ۱۹۴۲ گروهی از دختران و زنان یهودی لهستانی وارد فلسطین شدند و خبر تعقیب و آزار و دستگیری یهودیان را به آنان دادند. اخبار رسیده از ارو پا نیز خبر از پیش روی قوای نازی در ارو پا میداد. جورج برادر خنا که مجبور به فرار از فرانسه شده بود در مرز اسپانیا دستگیر گردید. این اخبار ناگوار خنارا روز بروز نگران تر می کرد. مدتی بعد خنا با یک مهاجر مجارستانی بنام یوخناروزن که وارد هاگاناشده بود ملاقات نمود و پس از این دیدار تقاضای ورود به ارتش را نمود. پس از چند ماه بررسی تقاضای او قبول و او در ماه جون ۱۹۴۳ بطور داوطلب به ارتش هاگانا پیوست.

در همین زمان جورج از زندان آزاد و و به اتفاق گروهی از یهودیان با کشتی عازم بندر حیفا شدند. در این ایام کیبوتص سدوت یام نیز آماده بهره برداری شده بود. خنا در لحظه خدا حافظی با دوستانش در کیبوتص اولین ماهیگیران کیبوتص را میدید که با صید خود از دریا بازمی گشتند.

او چهار روز پس از ورود برادرش به حیفا و دیدار با برادرش برای تعلیمات نظامی وارد مصر شد.

در یک دیدار چند ساعته شب قبل از عزیمت با برادر او در تل آویو عکسی بیادگار وجود دارد که تنها عکس خنا و برادرش در فلسطین است خنا برای برادرش که حالا او را اوری صدامی کردند از خطرات این مأموریت حرفی نزد زیرا که نمی خواست اوقات خوش خود و اوری را در آن روز زیبا در کنار ساحل تل آویو از بین ببرد.

در مصر به خنا و دیگر داوطلبان گفته شد که مأموریت آنها در درجه اول نجات خلبانان و چتر بازان متفقین است که هواپیماهای آنان توسط دشمن سرنگون شده است و در درجه دوم ورود آنان به مجارستان و بدست آوردن هر نوع اخبار و مخابره آن اخبار به متفقین است و آخرین کار آنان در صورت امکان کمک به نجات و فرار یهودیان گرفتار شده است.

این مأموریت انفرادی و بدون نقشه جنگی بود.

در مارس ۱۹۴۴ خنا و همسر زمانش با چتر نجات در خاک یوگسلاوی فرود آمدند و به پارتیزان های یوگسلاوی پیوستند.

یک هفته پس از فرود آنان، نازی ها مجارستان را اشغال نمودند. هر چند که حکومت مجارستان همکاری خود را قبلاً با آلمان ها اعلام داشته بود اما تا مارس ۱۹۴۴ آلمان ها مستقیماً در مجارستان حضور نداشتند.

مرگ بریک میلیون یهودی مجارستانی سایه افکنده بود. با

ورود آلمان ها به مجارستان نقشه خنا و گروهش کاملاً خنثی شده بود و شانس پیروزی در عملیات بسیار کم و خطر دستگیری بسیار زیاد تر شده بود. پس از چهار هفته صبر و انتظار دستوری از ارتش برای آنان نرسید سرانجام تصمیم گرفتند خود وارد عمل شوند. آنها به سه گروه تقسیم شدند که گروه سوم باید در یوگسلاوی می ماند و دو گروه دیگر وارد خاک مجارستان می شد. به خنثی شدن آنها شد که در گروه سوم رفته و منتظر بماند اما او در جواب چنین گفته بود:

«من مرگ را به ساکت نشستن و دست خالی برگشتن ترجیح میدهم» او نه تنها در گروه سوم نماند بلکه با گروه اول که گروه پیش مرگان جانباز بودند پس از ۲۶ روز راه پیمایی به مرز مجارستان رسیدند. مدتی بعد خنثی از ورود به مجارستان دستگیر شد. در همین اوضاع آدولف آیشمن وارد بوداپست شد تاراه حل نهایی را در مورد یهودیان مجارستان عملی کند و همزمان با آن حیم و ایژمن بدیدار آنتونی ایدن شتافت و پیشنهاد کرد که خط آهن بین مجارستان و آشویتس بوسیله قوای متفقین بمباران شود اما بعلت نقص تکنیکی و درگیری قوای متفقین در سایر جبهه ها این کار صورت نگرفت.

خنثی از باز پرس و شکنجه اولیه به زندان مرکزی بوداپست منتقل کردند. در آنجا هر روز او را تحت باز پرس و شکنجه قرار میدادند. صورت او باد کرده و چند دندان او شکسته شده بود. او فقط نام و نام فامیل خود را به آنان گفت ولی هرگز نامی از سایر همزمان و محل اختفای آنان و نوع مأموریت خود فاش نکرد.

پس از چندی بعلت مقاومت خنثی از باز پرس و مادرش را دستگیر و به زندان افکندند و تهدید نمودند که اگر مأموریت خود را فاش نکند مادرش را جلوی چشمان او تیر باران خواهند کرد. به او سه روز مهلت دادند تا در این باره فکر کند.

خنثی عاشق مادرش بود و بیش از هر کس به او عشق می ورزید نمی توانست به آرمان خود خیانت کند این سه روز برای او بسیار دردناک بود.

در این زمان بود که خنثی آخرین شعرش را در زندان به زبان مادری سرود:

«یک، دو، سه! در این زندان تاریک و کوچک زندگی برای من یک سؤال است. یک. دو. سه! شاید یک هفته دیگر و یک ماه دیگر، من مرگ را خیلی نزدیک حس می کنم. جولای آینده من می توانم بیست و سه ساله باشم من روی اینکه چه چیزی مهم تر است قمار می کنم قماری که زندگی من را با خود خواهد برد.»

او لب از لب نگشاد. مادرش را پس از دو ماه و نیم باز پرس و

شکنجه روانی از زندان به یکی از کمپ هایی که برای یهودیان ساخته بودند منتقل کردند تا بعداً به آشویتس فرستاده شود.

یهودیان این کمپ بوسیله مقامات دولتی مجارستان در کیور ۱۹۴۴ آزاد و کمپ را نابود کردند زیرا که ارتش روسیه نزدیک مرزهای مجارستان شده بود و آنان بدینوسیله می خواستند گناه خود را سبک تر جلوه دهند تا احتمالاً پس از ورود ارتش شوروی جان خود را خریداری باشند. اما به کاترین و سایر یهودیان تأکید کردند که باید علامت ستاره داوود را که روی بازوی خود نصب کرده اند همچنان نگه داشته تا از غیر یهودی تشخیص داده شوند.

خانه و هستی تمام یهودیان گرفته شده بود، او سرگردان و بی پناه در این شرایط سخت پس از تلاش فراوان و شبانه روزی و کیلی برای خنثی را هم کرد تا از اود دفاع کند اما دیگر دیر شده بود. در روز چهارم نوامبر ۱۹۴۴ چهل سال پس از درگذشت هر متصل خنثی به جرگه قهرمانان و سربازان فداکار ملت یهود پیوست در حالیکه فقط ۲۳ بهار عمرش گذشته بود.

او بدون اطلاع و کیلی و حتی مادرش پس از پنج ماه زندان و شکنجه قبل از آزاد شدن مجارستان بدست نازیها اعدام شد. این آخرین کلام خنثی از آخرین باز پرس و شکنجه است:

«مادر جان نمیدانم چه بگویم فقط دو چیز: یک میلیون بارتشکر، مرابیش. تو خیلی خوب میدانی که چرا به کلمات دیگری احتیاج نیست.» دخترت خنثی

خنثی بدون اطلاع هیچکس در قبرستان یهودیان بوداپست دفن کردند. یهودیان حتی اجازه حضور در مراسم به خاک سپردن و سوگواری برای عزیزان خود نداشتند. تنها باغبان پیر مسیحی این گورستان بود که پس از پایان جنگ هنوز زنده بود. او محل دفن خنثی را آشکار نمود.

پس از پایان جنگ کاپیتان سایمون دادستان سفاکی که خنثی را به مرگ محکوم کرده بود دستگیر گردید اما او هیچوقت زندانی نشد. او از مجارستان فرار کرد و ناپدید شد و برای چهل سال هیچکس از او خبری نداشت.

در نوامبر ۱۹۸۵ روزنامه های اسرائیل خبر دادند که او در آرژانتین است. این مرد هفتاد و چهار ساله در مصاحبه ای بایکی از اعضای پارلمان اسرائیل بنام سواو شیلانسکی کرد در مورد خنثی چنین گفته است:

من در تمام مدت کار خود بعنوان قاضی دادگاه ارتش فقط یک نفر را محکوم به مرگ نمودم و او خنثی بود و از این عمل خود پشیمان نیستم. اگر دو باره بدینا می دو باره شغل قاضی دادگاه ارتش را انتخاب نموده و دو باره خنثی را اعدام محکوم می کنم زیرا خنثی هیچوقت از کاری که کرده بود پوزش نخواست و مأموریت مخفی خود را نه تنها فاش نکرد بلکه اظهار پشیمانی هم نکرد اگر

او این کار را کرده بود یقیناً جان خود را نجات داده بود و پس از مدتی آزاد می شد زیرا که قوای روسیه شوروی نزدیک مجارستان بود و قضات ارتش همه نگران و عصبی بودند. خنا من و سایر قضات راعصبانی کرد زیرا او به یهودی بودن خود بی نهایت افتخاری کرد و همین عامل سبب صدور حکم اعدام وی گردید. کاترین مادر خنا پس از اعدام خنابه رومانی و از آنجا به فلسطین آمد. در آن زمان اوری تنها پسر اونییز برای مأموریت جنگی به ارو پارفته بود غم مرگ خنا از یک طرف و نگرانی و اضطراب در مورد تنها فرزندش اوری از طرف دیگر زندگی او را به کابوسی مبدل کرده بود. پس از پایان جنگ اوری به فلسطین مراجعت و به مادر خود پیوست.

کاترین مدتی در آسایشگاه مونت کرمل در حیفا بسر برد. در دسامبر همان سال ۱۹۴۴ یک کشتی مهاجرتی با گروهی از بازماندگان اردوگاههای مرگ در بندر نهار یالننگر انداخت این کشتی خنایینش نام داشت.

روزی مرد جوانی در آسایشگاه کرمل بدیدن کاترین آمد. نام او داوید و عضو کمیونته سدوت یام بود. او از مادر خنا دعوت کرد که برای مراسم اولین سالروز شهادت خنابه کمیونته بیاید. او نشریه اتحادیه کمیونته های سراسر فلسطین را که بمناسبت سالروز شهادت خنا چاپ شده بود برای او آورده بود. در این نشریه صفحاتی از اشعار و گفته های خنا در زمانی که در کمیونته سدوت یام کار می کرد به چاپ رسیده بود. خنا قبل از عزیمت خود برای مأموریت تمام وسائل از جمله دفتر خاطرات و اشعار خود و نامه های مادر و برادرش را در کمیونته در محل مخصوص امانات گذارده بود. ایماسنش پس از خروج از آسایشگاه کرمل به کمیونته مافن رفت کمیونته زیبا در کنار آب های گالیل و نزدیک به پسرش. او بعنوان پرستار کودک شروع بکار کرد. دوستان خنا و مهاجرین تازه وارد که خبر فعالیت خنابه گوش آنان رسیده بود روزانه بدیدن او می آمدند و با او صحبت می کردند.

در سال ۱۹۵۰ مردم و دولت اسرائیل تصمیم گرفتند که جسد خنارابه اسرائیل منتقل کنند مادر خنا برای این عمل تقاضای ویزای ورود به مجارستان را نمود اما به او اجازه ورود داده نشد و دولت مجارستان اعلام نمود که خنا قهرمانی است که به ملت و دولت مجارستان تعلق دارد. سرانجام در ماه مارس ۱۹۵۰ جسد خنا که در قطعه شهیدان گورستان یهودیان بوداپست دفن شده بود به وین منتقل شد و در اطریش پس از اجرای مراسم مذهبی و رسمی به گرنو در سوئیس فرستاده شد.

در ژنو پس از ادای احترامات رسمی و مذهبی جسد خنابه بندر حیفا منتقل شد همان مکانی که یازده سال قبل با کشتی به آنجا آمده بود. خنایا احترامات کامل توسط گارد احترام به

ساختمان مرکزی حیفا برده شد. جایی که هزاران نفر برای دیدن او و ادای احترام به او در آن قدم نهادند.

یوعل یکی از همسر زمان خنا و عضو گروه پیش مرگان جزو گارد احترام بود. گارد احترام هردو ساعت عوض می شد اما یوعل همیشه آنجا بود. نخست وزیر اسرائیل نیز برای احترام حضور یافت.

روز بعد جسد خنا عازم تل آو یوشد. هزاران یهودی از پیرو جوان و کودک در راه برایش گل می ریختند و مقدمش را گرمی داشتند.

جسد خنا از تل آو یوبه اورشلیم برده شد و در بلندی های صیون در گورستان ملی ارتش در بالاترین نقطه اورشلیم در میان شش شهید دیگر به خاک سپرده شد.

این هفت شهید رزمندگان و دلاورانی بودند که از میان سی و دو داوطلب یهودی چتر باز جان خود را باختند و خناتنها شهیدی است که مدارک و اسناد رسمی و آشکار درباره عقیده و ایمان را سخ او به مأموریت و ملتش از زمان دستگیری تا لحظه اعدام وجود دارد.

در کنیسیای مرکزی بوداپست نیز لوحه ای پیادگار این شهید و شاعره جوان نصب شده است. این بزرگترین کنیسیای ارو پاوه همان کنیسیایی است که هر تعلق و پدر و برادر خنا بر میتصوای خود را در آن برگزار نموده اند.

در چهلمین سالگرد استقلال سرزمین یهود ایماسنش ۹۲ ساله است گوش هایش به سختی می شود او پس از ده سال کار و چهل سال زندگی در بلندی های کرمل در یک آپارتمان کوچک در حیفا زندگی می کند عینکی به چشم دارد و قدش کوتاه تر بنظر می رسد.

آباابان شخصیت مشهور یهود درباره خنا چنین می گوید: «معنی واقعی شورو شوق به زندگی و عشق به صیون در زندگی خناییده می شود. پشت این خاطرات و اشعار یک انسان واقعی قرار دارد. او سمبل یک شهید واقعی است.» در جای دیگر آباابان چنین نوشته است:

«هر مرگی باغم و اندوه و تأسف همراه است اما این غم و تأسف در مورد یک دختر بی گناه و جوان و فاضل به حد نهایت خود می رسد بنابراین عجیب نیست که خنا بعنوان فرد، مظهر و سمبل تمام فجایعی است که بر یهودیان روا شده است» اما خنا هیچوقت به قهرمان شدن خود فکر نمی کرد نمونه آن شعری است که نشان دهنده افکار او است:

«نه من برای مردن خیلی جوان هستم، من آسمان آبی شفاف را دوست دارم، من آفتاب و نور و صدا را دوست دارم.»

درگذشتگان

دکتر ساسان فرنوش
شعبان رکنی
سلطنت رحمانی کهن اف
سلطنت کهن
اکرم گیلیاروی
مریم شوشنی
سلطنت حکیمی
دکتر احترام بینا
اشرف روچل (کاشر)

مراد امین فرد
اسحق کهنیم
اسحق اوهب صیون شیرازی
موسی راسخ
بنیامین (امیرخان) روچل
جناتان روچل
میرزا آقا تهرانی
رحمان مستندیم

شکراله خرمیان
روح اله رهبان
اسحق بروخیم
حیاوی مداری
نعمت کیانی
موسی نورافشان
آقا جان ابریشمی
دکتر پرویز کهن آذرکیان

تبدیل دلار به

ریال و بالعکس

۰۳۷۵-۰۶۶ (۲۱۳)

بهترین هدیه و یادگاری
چند قطعه فرش کوچک ایرانی با حروف عبری

موجود است.

برای اطلاع بیشتر با شماره تلفن

زیر تماس حاصل فرمائید

TEL: 938-9191

اشگ خدا

مجموعه ۲۶ داستان اثر

نوراله خرازی (نوری)

بزودی منتشر خواهد شد. کلیه درآمد حاصله از این کتاب بمصرف امور فرهنگی و خیریه خواهد رسید.



CAPITAL BANK
OF CALIFORNIA

کاپیتال بانک آو کالیفرنیا
MEMBER FDIC

نرخ‌های بهره سپرده ثابت ممتاز
برای سررسیدهای ۵/۴- و ۳ و ۲ ماه

(۲۱۳) ۶۲۷-۵۴۵۴
(۷۱۴) ۹۵۳-۶۰۰۰
(۸۱۸) ۹۰۵-۱۰۰۰
(۲۱۳) ۵۵۰-۰۴۴۴

عبدالله اعتصامی
حسن کوچک
شهربار کودرزی
فریدون عسکری

شعبه دان تاون
شعبه اورنج کانتی
شعبه انیسینو
دفتر مرکزی

همکاران فارسی زبان ما
آماده مذاکره باشما هستند

دفتر مرکزی

1875 Century Park East
Los Angeles, CA 90067
Telephone (213) 550-0444

بورلی هیلز

400 North Rodeo Drive
Beverly Hills, CA 90210
Telephone (213) 274-2228

کالیفرنیا مارت

110 East Ninth Street
Building A
Los Angeles, CA 90079
Telephone (213) 627-5454

انیسینو

16000 Ventura Boulevard
Encino, CA 91436
Telephone (818) 905-1000

اورنج کانتی

400 North Tustin Avenue
Santa Ana, CA 92705
Telephone (714) 953-6000

تورنس

3424 Carson Street
Torrance, CA 90503
Telephone (213) 214-1515

ون نایز

6454 Van Nuys Boulevard
Van Nuys, CA 91401
Telephone (818) 989-2291

فرودگاه ون نایز

16600 Sherman Way
West Van Nuys, CA 91406
Telephone (818) 994-9200

وارنر سنتر

6201 Topanga Canyon Boulevard
Woodland Hills, CA 91367
Telephone (818) 999-2222

پالم اسپرینگز

35975 Date Palm Drive
Cathedral City, CA 92234
Telephone (619) 328-8864

© 1988 Capital Bank of California

FROM ITALY

ایلولیان، نامی بایش از ۲۰ سال اطمینان



شیک ترین مبلمان از ایتالیا

صدها نوع مبلمان، کلبه لوازم اطاق خواب، انواع میز و صندلی ناهار خوری، بوفه مدرن و استیل وارد کننده مستقیم مبیل های استیل و مدرن از معروفترین و سرشناس ترین کارخانه های ایتالیا سفارشات شما از روی کانالوگهایی که نظیر آنها را در جای دیگر نخواهید یافت، پذیرفته می شود



FROM ITALY

615 N. Western Ave.
Los Angeles, CA 90004
(213) 466-6911

از نمایشگاه عظیم ما دیدن کنید و
بهترین هارا ارزانتر بخرید

وقت تلف نکنید، آنچه می خواهید در «فرام ایتالی» خواهید یافت



CAR ACCIDENT
SLIP & FALL
WE HANDLE ANY & ALL

LAW OFFICE OF
DENISE BREAKMAN NAGHI

8501 Wilshire Blvd., Suite 315
Beverly Hills, CA 90211

(213) 657-2825

دفتر حقوقی دنیس ناچی

کلیه حقوق قانونی شما را در نظر گرفته و شما را در امر تصادف،
لیز خوردگی و افتادن، تصادف با موتورسیکلت و اتوبوس
و هرگونه صدمات روحی و بدنی کمک و یاری می کند

WE CAN:

- DO ALL INVESTIGATION
- OBTAIN MONEY FOR YOUR PAIN & SUFFERING
- GET YOUR CAR REPAIRED OR REPLACED
- HAVE YOUR MEDICAL BILLS PAID
- RECOVER LOSS OF EARNINGS
- ADVANCE YOUR COSTS

- ما انجام کلیه تحقیقات را بعهده می گیریم
- دریافت حقوق شما در اثر جراحات
- تعمیر و یا تعویض اتومبیل شما
- پرداخت صورتحساب درمان شما
- دریافت حقوق شما در طی مدت مداوا
- تعیین حق الزحمه در اولین جلسه

تلفن ۲۴ ساعته ۶۵۷-۲۸۲۵ (۲۱۳)

NON-PROFIT ORG.
U.S. POSTAGE
PAID
BEVERLY HILLS, CA
PERMIT NO. 236

SHOFAR
IRANIAN JEWISH FEDERATION
6505 Wilshire Blvd., Suite 203
Los Angeles, Ca. 90048
ADDRESS CORRECTION
REQUESTED: